

بخش دوم

---

زندگینامه

فقیہ پارسا

آیت الله محمد کوهستانی

فقيه پارسا آية الله حاج شيخ محمد كو هستاني



## زادگاه آیت‌الله کوهستانی

روستای کوهستان در شش کیلومتری شهرستان بهشهر واقع است. نام اصلی روستا چنانکه در تاریخ آمده «کوسان» است. در برهان قاطع<sup>۱</sup> آمده که «کوسان» باین نام شخصی به نام نایی ونی نواز بوده که در زمان یکی از سلاطین قدیم می‌زیست.

«کوسان» همچنین به نوعی از خوانندگی نیز گفته می‌شود. در تاریخ می‌خوانیم: قریه‌ای که اکنون به «کوهستان» یا «کوسان» معروف است در اصل «طوسان» نام داشت که به دست «طوس نوذر» از خاندان «کیانیان» بنا شده است و سبب بنای این شهر چنین است که «طوس نوذر» فرمانده لشکر «کیخسرو» در امور سلطنتی کارشکنی می‌کرد. او با «فریبرز پسر کیکاووس» در این خصوص همدست بود، از این رو هنگامی که کیخسرو بر حریفان خود پیروز شد، «طوس نوذر» دریافت اگر پادشاه بر وی دست یابد، او را سخت مجازات خواهد کرد؛ لذا برای فرار از مجازات با جمعی از اهل نوذر به جانب طبرستان و مازندران روانه شد و مدتی را در بیشه نارون یکی از نواحی طبرستان پناه گرفت. پس از چندی در

---

۱. برهان قاطع، ص ۹۵۱ و ۳۳۰. نارون به فتح چهارم به معنی ناروان و گلنار پارسی است که نام بیشه‌ای در دارالمرز نزدیک تمشه مشهور به بیشه نارون است. نارون به درخت اتار نیز گفته می‌شود که به این معنی به ضم چهارم هم آمده است. بنگرید به تاریخ طبرستان اسفندیار کاتب، ص ۹ و ۱۰۹۷ و دیگر صفحات و تاریخ مازندران از ملا شیخ علی گیلانی، ص ۳۰ و لغت‌نامه حرف «ک»، ص ۳۹۷.

منطقه «پنجاه هزار» جایی که اکنون «کوسان» خوانده می‌شود، شهری ساخت و آن را «طوسان» نام نهاد. بر اثر مرور زمان کلمه طوسان به کوسان تبدیل شد و اکنون هم به جای «کوسان» «کوهستان» می‌گویند.

ظهیرالدین مرعشی، دانشمند نامی می‌نویسد: «هنوز آثار قصر و مقر طوس نوزد باقی است و به لومان دون مشهور است»<sup>۱</sup>

محمدالله مستوفی نیز در خصوص کوهستان می‌نویسد: «در زمان قباد ساسانی چند ناحیه از مازندران و طبرستان آباد شد که از آن جمله آتشکده شهر کوسان بود. که بدست کیوس فرزند بزرگ قباد و برادر نوشیروان در زمان حکمرانی او در ناحیه طبرستان و مازندران بنا نهاده شد، در این منطقه هنوز بقایای آن آتشکده وجود دارد و به همان نام خوانده می‌شود. بعد از حمله اعراب و مسلمانان به سرزمین ایران باو نوه کیوس از یزدگرد سوم در ری جدا شده، به کوسان عزیمت کرد. وی ظاهراً قصد داشت پس از جمع‌آوری سپاه به یزدگرد پیوندد و با مسلمانان نبرد کند؛ ولی به آرزوی خود نرسید؛ زیرا یزدگرد هنگامی که به سرزمین خراسان رسید در همانجا کشته شد. زمانی که جریان قتل یزدگرد به گوش پاو رسید، بر طبق رسوم و آداب آتش پرستان در آتشکده کوسان گوشه‌نشینی اختیار کرده به عبادت و نیایش مشغول شد.

به نظر می‌رسد شهر کوسان تا قرن نهم هجری بر رونق خود باقی بوده است؛ زیرا سادات بابلاکانی در آنجا مقیم بودند و هم اکنون مقبره دوتن از سادات بابلاکانی در کوسان برجاست»

ظهیرالدین مرعشی در ذکر بنای شهر آمل از شهر کوسان نام می‌برد و می‌گوید اکنون این شهر در مازندران به کوسان مشهور و موطن و مسکن سادات بابلاکانی است.

ظهیرالدین مرعشی در جای دیگری از کتاب باارزش خود از کوسان و سادات

۱. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران و تاریخ گزیده محمدالله مستوفی.

بابلکانی نام می‌برد، مانند؛ میرشمس‌الدین بابلکانی که در سال ۸۶۵ هـ ق به دست علی روزافزون کشته شد و در کوسان مدفون گردید؛ یا میرکمال‌الدین عموی میرشمس‌الدین مذکور که در سال ۷۸۲ هـ ق درگذشت و در همان کوسان مدفون شد. این دو سید پاک‌نهاد در یک مقبره مدفونند و هنوز مقبره‌شان در ضلع غربی کوسان باقی است و همچنین سید عزیز بابلکانی، پدر شمس‌الدین نیز که مردی مقتدر و از سپهسالاران سید عبدالکریم مرعشی بود که در جنگ بین سید عبدالکریم مرعشی و بابر فرزند بایسنقر فرزند شاهرخ میرزا کشته شد و در حومه خاک کوسان به خاک سپرده شد.

از دیگر افرادی که مقبره‌شان در کوسان است می‌توان از سید هیه‌الله بابلکانی نام برد که وی از مردان شجاع و صاحب‌اختیار و فرمانده کل قوای مازندران بوده و از جانب سید زین‌العابدین مرعشی حاکم مازندران شد.

از مجموع مطالب یادشده و مستندات تاریخی می‌توان استنباط کرد، نام اصلی این روستا کوسان بوده است که رفته‌رفته به کوهستان تبدیل شده و به این نام شهرت یافته است. شاید آنچه باعث شده است که کلمه کوسان تبدیل به کوهستان شود این است که این روستا در دامنه کوه واقع شده و مردم به غلط از این موضوع برای توجیه نام، از کوهستان استفاده کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### سوابق تاریخی حوزه‌های علمیه اسلامی مازندران

قبل از ورود به بحث در شرح حال آیت‌الله کوهستانی و خدمات وی مناسب است اجمالی از اوضاع حوزه‌های علمیه اسلامی مازندران و سوابق تاریخی آنها را بیان کنیم.

تاریخچه ناحیه مازندران از نظر علوم اسلامی و حوزه علمیه در حدود قرن سوم هجری و از زمان داعی کبیر تا ناصر کبیر ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن علی بن

۱. بگرید به تاریخ طبرستان اثر محمد بن حسن بن اسفندیار، کتاب تألیف سال ۶۱۳ هـ ق، ص ۱۰۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۸ و کتاب تاریخ طبرستان و دیوان اثر سید ظهیرالدین مرعشی.

عمرالاشرف بن الامام زین العابدین علیه السلام متوفای ۳۰۴ هجری قمری آغاز می شود. ناصر کبیر ابتدا از فرمانروایان مازندران بود؛ ولی در آخر عمر دست از مقام برداشت و در شهر آمل مازندران مدرسه دینی تأسیس کرد و در همان مدرسه به تعلیم و ارشاد مردم پرداخت. این مرد علاوه بر اقتدار و نفوذ ظاهری، یکی از علمای بنام و مجتهدین بزرگ بوده که در اکثر علوم و فنون زمان خود نیز صاحب نظر بود.

این ندیم در «فهرست» ص ۲۳۷ در حدود شانزده کتاب فقه اسلامی از مؤلفات او را نام برده و می گوید: «بنابر نقل بعضی، ناصر کبیر در حدود صد جلد کتاب تألیف کرده است.»

در برخی از تواریخ آمده است: «در زمان حکومت تاج الدوله بزدجرد بن شهریار بن اردشیر «اصفهد» مازندران شهر آمل و نواحی آن دارای هفتاد مدرسه دینی بوده است.»<sup>۱</sup>

قاضی نورالله شوشتری نیز می نویسد: «این هفتاد مدرسه علمیه معمور و بارونتی بودند.»<sup>۲</sup>

ظهیرالدین مرعشی، مؤرخ نامی مازندران نوشته است: «در زمان تاج الدوله مازندران - آمل هفتاد مدرسه دینی داشت که همه معمور بوده و برای استادان و محصلان نیز شهریه و وظیفه‌ای مقرر شده بود.»<sup>۳</sup>

این اسفندیار نویسنده برجسته تاریخ مازندران می نویسد که: حسن بن علی ناصر کبیر در آمل مدرسه و کتابخانه‌ای تأسیس کرد و برای آن موقوفاتی در نظر گرفت و این کتابخانه تا قرن هفتم هجری دایر بوده است.

همچنین خواجه نظام الملک<sup>۴</sup> در آمل مدرسه‌ای برای فخرالاسلام عبدالواحد

---

۱. تاریخ مولانا اولیاءالله آملی. ۲. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری.

۳. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی.

۴. خواجه نظام الملک ابوعلی حسن بن اسحاق طوسی وزیر لایق و دانای ساجوقیان صاحب کتاب «سیاست نامه»، وی مرد کارزان و تأدیبی بود که علاوه بر کارهای سیاسی، کارهای دینی نیز انجام می داد. از آن جمله در بلیغ، مروت، نیشابور، اصفهان، امروان، موصول، بصره، آمل و بغداد به دستور وی مدرسه ساخته‌اند. این صداس از عایدات و موقوفاتی که وی برای آنها وقف کرده بود اداره می شدند و شرط شده بود که وقتی عمده‌ای از طلاب از کشورها و

ابن اسماعیل رویانی، (درگذشت سال ۵۰۱ هجری قمری) تأسیس کرد که تا زمان محمدبن حسن اسفندیار صاحب تاریخ طبرستان، همچنان بر رونق خود باقی بود. بعد از تأسیس حوزه علمیه بزرگ آمل که توسط سادات عظیم الشان ایجاد شد، دیگر در هیچ جایی از استان مازندران، حوزه‌های بدان عظمت به وجود نیامد. در استرآباد و رامیان در اواخر صفویه و اوایل قاجاریه حوزه‌های با رونقی وجود داشت که آثار و موقوفات بعضی تا امروز موجود است. در شهر گرگان بیش از هفت مدرسه دینی وجود داشت که بسیاری از آنها هنوز موجودند. از آن جمله مدرسه دارالشفا است که در شمار قدیمی‌ترین مدارس علمی گرگان بوده و اکنون آن را به هم زدند و بنا دارند در جای آن مدرسه دیگری بنا کنند. در سند موقوفه آن آمده که مدرسه را خواجه مظفر بن فخرالدین بتکچی استرآبادی در سالهای ۹۲۱ هجری قمری تأسیس کرد و در زمان قاجاریه حوزه بارونتی در شهر بابل دایر شد که مدیریت و سرپرستی آن با مجتهد اعظم سعیدالعلمای بارفروشی بود. این رونق تا زمان ملا محمد اشرفی صاحب کتاب شعائر الاسلام و حتی زمان سرپرستی آیت الله شیخ محمدحسین بن صفرعلی بارفروش، معروف به شیخ کبیر صاحب کتاب شرح فرایند الاصول و سراج الأمة و نتیجه المقال و حدیقه العارفین نیز باقی بود؛ ولی از زمانی که رضاخان پهلوی روی کار آمد حوزه‌ها رو به انحطاط نهاد. وی در بعضی از شهرها مدارس علمی را تصرف و موقوفات را از بین برد.

## زندگی فامه آیت‌الله کوهستانی

۱۳۰۸ هـ ق

آیت‌الله حاج شیخ محمد کوهستانی متولد سال ۱۳۰۸ هـ ق، فرزند عالم فاضل شیخ محمد مهدی مارزندرانی، در بیت علم و تقوا چشم به دنیا گشود. به مقتضای حکمت الهی در خرد سالی از سایه پدر عالم و دانشمند خود محروم ماند و تحت مراقبت و تکفل مادر عقیقه و صالحه خود قرار گرفت. دوران کودکی را به مکتب خانه رفت. قرآن و زبان و املاهی فارسی را فرا گرفت. سپس مادر فداکارش وی را برای کسب دانش به حوزه علمیه بهشهر فرستاد. در آن حوزه، علوم مقدماتی از قبیل صرف و نحو را نزد استادان فن، فرا گرفت.

کتاب شمسیه را نزد عالم فاضل شیخ احمد رحمانی و مطوّل را نزد عالم فاضل شیخ محمد صادق شریعتی، نوه شیخ محمد صالح اشرفی، معالم را در محضر آیت‌الله شیخ نجفعلی معروف به فاضل خوانند و چند درس را نزد عالم فاضل حاج آقا بزرگ کردگویی خوانند.

با تلاش و همت بالنده و پشتیبانی دعای مادر، در اندک زمانی، کمال علمی خود را برای استادان خویش به اثبات رسانید و خود را شایسته درک محضر رجال علم چون آیت‌الله حاج سید محسن نبوی اشرفی و آیت‌الله حاج آقا خضر اشرفی قرار داد. پس از مدتی عازم بارفروش (بابل) شد و به مدت چهار ماه در مصاحبت عالم فاضل شیخ احمد گرجی در مدرسه کازم بیک به تحصیل پرداخت. در آن زمان مدیریت حوزه بابل با آیت‌الله شیخ کبیر بود. مدرسه کازم بیک در کنار مسجد کازم یک قرار داشت. اکثرون از مدرسه آثاری باقی نمانده و تنها مسجد بزرگ کازم بیک



شکوه معنوی خود را همچنان حفظ کرده است.

آن جناب پس از چندی عازم حوزه علمیه مشهد شد و مدت ۱۳ سال در مدرسه میرزا جعفر<sup>۱</sup> در محضر مرجع عظیم الشان حضرت آیت‌الله حاج آقا حسین قمی و عالم کامل نامدار و مجتهد عالی مقدار آقا میرزا محمد کفای فرزند آیت‌الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایة‌الاصول به تکمیل فقه و اصول و تهذیب روحی پرداخت و با مجاهدت مستمر و تلاش بی‌وقفه همراه با توسل به حضرت علمی بن موسی الرضا<sup>علیه‌السلام</sup> در ردیف علمای بزرگ و چهره‌های تابناک حوزه قرار گرفت. از آن پس جهت تقویت مبانی اجتهادی به حوزه مبارکه نجف اشرف عزیمت کرد و مدت ۱۰ سال نیز در آن حوزه از محضر فقهای نامی چون حضرت آیت‌الله حاج میرزا حسین نائینی و آیت‌الله آقا ضیاء‌الدین عراقی و آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، از فقه و اصول و فضایل اخلاقی بهره‌مند شد. از حُسن اتفاق هم مباحثه وی آیت‌الله حاج شیخ محمد تقی آملی در تاریخ ۱۳۴۰ ه. ق. وارد نجف گردید.

این دو دانشمند پارسا، سالها از تأییدات خداوند متعال بهره‌مند بودند و از سرچشمه جوشان باب مدینه علم حضرت علمی بن ابیطالب<sup>علیه‌السلام</sup> حظ وافری بر گرفتند.

به اعتقاد بسیاری از بزرگان علمای معاصر، این دو دانشمند در فضل و جامعیت و اجتهاد در شمار فقهای نامی و اساتید مسلم فقه و اصول و معارف الهی بودند.

شرح حال آیت‌الله آملی که، با قلم عالمانه خود نگاشته بود در چاپ اول ضمیمه زندگی نامه آیت‌الله کوهستانی در قم چاپ شد که در نظر است با تجدید نظر و

۱. مدرسه میرزا جعفر از مدارس بزرگ حوزه مشهد بود که در معاشرت صحن قدیم، در آن از داخل صحن مطهر حضرت علمی بن موسی الرضا<sup>علیه‌السلام</sup>، باز می‌شود. ظاهراً بنای اولیه آن به سال ۱۰۵۹ ه. ق. بوده و در سال ۱۲۸۷ ه. ق. مجدداً ناصر خان ظهیرالدوله، حکمران خراسان آن را مرمت کرد. در جانب چپ در ورودی این مدرسه، مقبره چند تن از اعیان علمای شیعه چون شیخ عز عاملی صاحب کتاب «وسایل‌الشیعه» و محقق سبزواری صاحب ذخیره و شیخ محمد رضا نوزند شیخ عز عاملی و ملا میرزای شیروانی متوفای ۱۰۹۸ ه. ق. قرار گرفته است (بزرگرفته از ضمیمه تاریخ علمای خراسان).

انزودن مطالبی بر آن، در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

آیت‌الله کوهستانی پس از ده سال تحصیل در نجف اشرف به حکم آیه مبارکه «لیبذروا قومهم لعلهم یحذرون»<sup>۱</sup> و پس از اخذ گواهی اجتهاد از جانب سه تن از مراجع عظام، عازم ایران شد (تصویر اجازه در پایان این بخش خواهد آمد).

در باره عظمت علمی آیت‌الله کوهستانی در دوران تحصیلی در نجف بعضی از بزرگان علم و فضل چنین می‌گفتند: مرحوم آیت‌الله نائینی به هنگام اعطای گواهی اجتهاد از علمای حاضر در جلسه استفتاء سؤال از اجتهاد وی کرد که جماعی شهادت بر اجتهاد کوهستانی دادند و فرمودند: علاوه بر اجتهاد، عادل نیز می‌باشد. از آیت‌الله العظمی سید محمود شاه‌رودی به طور خصوصی سؤال کردند، وی نیز پاسخ دادند که مجتهد عادل است.

مرحوم نائینی در اعطای گواهی اجتهاد بسیار دقیق بود و نفس اجازات ایشان نشان می‌دهد که آن حضرت در این خصوص احتیاط می‌کردند، ولی در اجتهاد آیت‌الله کوهستانی اطمینان کامل پیدا کرده بودند.

آیت‌الله کوهستانی به حکم مسئوریت دینی به ایران بازگشت. ایران در آن زمان به سبب ظلم و تعدی رضاخان پهلوی، وضع تاریک و ناگواری داشت و آیت‌الله با دیدن تاخت و تاز رضاخان بر اسلام و علمای دین بسیار نگران شد؛ چون رضاخان همه مراکز دینی، اعم از حوزه‌های علمی و مساجد و حسینیه‌ها را بسته بود و از اقامه ماتم سالار شهیدان - حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام - به طور جدی جلوگیری به عمل آورد و زنان متدین و محجّبه را با تهدید و ارباب و ادار به کشف حجاب کرد.

او همه قوای خود را به دستور استعمار به کار گرفته بود، چنانکه بسیاری از اهل دیانت و علمای بزرگ را به سبب اعتراض و مقاومت، محکوم به مرگ یا تبعید یا خانه‌نشین کرده بود.

استعمار، خاصه انگلیس که به سبب فتوای انقلابی مرجع بزرگ شیعه آیت‌الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی در باب لغو امتیاز تنباکو در سال ۱۲۷۰ ه‍.ق از اسلام سبلی خورده بود، درصدد انتقام به وسیله دست‌نشاندهگان خود بود. فتوای تحریم تنباکو، تجلی قدرت حضرت آفریدگار متعال بود که با زنده کردن فطرت توحیدی ملت ایران و اطاعت بی‌چون و چرای مردم کشور از مرجع دینی خود، ضربه هولناکی را به انگلیس وارد ساخت. از این رو آن تاریخ به بعد استعمار به دنبال فرصتی بودند تا از اسلام و روحانیت انتقام بگیرند و به دنبال افراد پلیدی چون رضا خان می‌گشتند که مجری منویات آنان باشند و با وعده سلطنت چندروزه همه ارزشهای دینی را به نابودی بسپارند.

درواقع جنایات واردشده بر اسلام، دست این خیانتکاران آن قدر زیاد است که می‌باید مجلداتی فراهم آید؛ زیرا این گونه رساله‌ها را گنجایش تبه‌کاری‌های آنان نیست.

رضاخان به دستور اربابان بیگانه خود در جداسازی دین از سیاست و این که حکومت از انقیاد دین خارج شود، تلاش فراوانی کرد و هر چه در توان داشت برای اضمحلال و نابودی اسلام به کارگرفت و در این راه مرتکب جنایات بی‌شماری شد که مجال ذکر همه آنها در این مختصر نیست.

بدیهی بود که آیت‌الله کوهستانی این همه صدمات وارده بر دین را نمی‌توانست غیرقابل اغماض بداند؛ لذا برای جلوگیری از کینه‌توزیهای رضاخان، به قدر وسع خود تصمیم گرفت به طور سیار برای آگاهی و ارشاد مردم به روستاها سفر کند. پس از بررسی همه جانبه مشکلات موجود، تشخیص داد که با تأسیس حوزه علمیه، خدمت بهتری می‌تواند به نفع اسلام انجام دهد. از این رو در تاریخ ۱۳۱۶ ش کلنگ احداث حوزه علمیه را در همان روستای کوهستان که تا اندازه‌ای دور از چشم دشمن بود، بر زمین زد. برای تحقق این هدف قسمتی از املاک شخصی خود را که در جنب منزل مسکونی‌اش قرار داشت به این امر اختصاص داد و با تلاش بی‌وقفه توأم با تدبیر و شیوه حکیمانه، سه دستگاه ساختمان گلی بسیار ساده که هر یک

مشتمل بر چند حجره بود، برای اسکان طلاب احداث کرد. هر چند بدخو اهان هر از چندگاهی در کار ساختمان‌سازی اختلال می‌کردند، اما آن جناب با دوراندیشی خاص خود ادامه کار را هموار می‌کرد. سرانجام حوزه علمیه کوهستان گنناش یافت و در اندک زمانی جوانان مشتاق و طالبان فضیلت از هر سو برای تحصیل علوم دینی در این حوزه گرد آمدند و بدین ترتیب دوران حیات جدید علمی دینی در مازندران آغاز شد.

پس از تکمیل بنای مدرسه در نامگذاری حوزه به قرآن تَفَال زدنند که آیه مبارکه ۵۷ از سوره یونس آمد :

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ قَبِذْهُ فَأَنْتُمْ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِمَّا يَجْعَلُونَ.»

بالهام از کلام الله نام این سه مدرسه به ترتیب : فضل فرح و رحمت نامگذاری گردید.

یادگار آیت‌الله کوهستانی، شیخ محمد اسماعیل برای بنده از آیت‌الله نقل کرد که مدارس را از اموال شخصی خود ساختم، لذا راضی نیستم طلابی که نماز شب نمی‌خوانند در مدارس بنانند.

لازم است یادآوری کنم که آیت‌الله کوهستانی در تأسیس حوزه و ایجاد بنا و تعلیم و تربیت جوانان عشق و علاقه مخصوصی داشت. گواه مطلب، سخنی است از شیخ محمد شامودی از اعظام علمای شهرستان بهشهر و سرپرست حوزه علمیه این شهر که نقل می‌کند: «دو سال قبل از فوت آیت‌الله کوهستانی به حضورش رسیدم و در آن روز تا رشته سخن به خراب بودن مدرسه علمیه «ملاصفرعلی» در بهشهر منتهی شد، آیت‌الله گفت: در صورتی که مصلحت در تجدید بنای آن مدرسه است، شروع کنید من به سهم خود از هیچ مساعدتی دریغ نخواهم ورزید. به دنبال این گفتگو، آن مدرسه را تجدید بنا کردیم که قسمت مهمی از مخارج آن را ایشان تقبل کردند. در این خصوص هرگاه به حضورش می‌رسیدیم می‌گفت: صرفه‌جویی نکنید و هر چه بهتر تکمیل کنید.»

این مدرسه هم اکنون از وضع رفعت بارگذشته به درآمده و به صورت شایسته و

آبرومندان‌های تجدید بنا شده است.

مرحوم آیت‌الله کوهستانی با آگاهی کامل از دسایس و اهداف شوم استعمار در نگهداری این حوزه نوپا از جریان‌ات انحرافی موجود آن روز با دقت کامل حوزه را نظارت می‌کرد و هیچ‌گاه مدیریت و سرپرستی آن را به عهدهٔ دیگران نمی‌گذاشت و با تلاش بی‌وقفه، محیط حوزه را جهت دوام حرکت و امنیت تحصیل برای طلاب فراهم می‌ساخت و هر عاملی را که در رشد علمی و تکاملی طلاب حوزهٔ خود دخیل می‌دانست در اختیار آنان قرار می‌داد. او همواره طلاب را به زندگی ساده و زاهدانه و حفظ زی‌طلبگی مخصوصاً در حفظ مسایل حیثیتی حوزه سفارش می‌کرد.

به عقیدهٔ نگارنده بی‌تردید رشد فزاینده طلاب حوزهٔ کوهستان از لحاظ فراگیری علم و اخلاق اسلامی و بیداری، موهون جامعیت و حُسن مدیریت و صفای باطن و نورانیت آن جناب بود که به مانند یک طبیب حاذق و درد آشنا، امور طلاب را با تواضع تمام سامان می‌داد و با ارتباط مستقیم همراه با اخلاص و نوازش پدران، دلگرمی و آرامش معنوی آنان را فراهم می‌ساخت. در هر حال رفتار ایشان در ساختار تکاملی حوزه فوق‌العاده مؤثر واقع می‌شد. از ویژگیهای مهم دیگر آن حوزه علاوه بر حسن مدیریت آن جناب، این بود که کار تدریس را به عهده می‌گرفت و در این خصوص سهم به‌سزایی داشت. جای تعجب بود که با این همه کارهای اجتماعی و پاسخ به مسایل شرعی و غیره، با ظرافت کامل، حوزه را اداره می‌کرد و با نشاط روحی خود، همگان را با نشاط می‌ساخت. طلاب را سرگرم فراگیری درس و مباحثه و سؤال و جواب از یکدیگر وادار می‌ساخت، چنانکه هیچ‌کسی را فرصتی برای کاری غیر از درس و بحث علمی نمی‌ماند.

آیت‌الله کوهستانی با سیاست اخلاقی و الهی خود مردم روحانی پرور مازندران را شیفتهٔ خود کرد به طوری که در مدتی اندک قریهٔ گمنام کوهستان را مرکز توجه زایران سنگر عقیده و ایمان و دانش پژوهان و محل تردد و حضور شخصیت‌های علمی و سیاسی و اجتماعی و خطبای عالی‌قدر و نویسندگان گرامی قرار داد.

اهمیت حوزه علمیه کوهستان شاید بیشتر از این جهت بود که در زمانی که علمای استان قادر نبودند حوزه علمیه‌ای را دایر کنند، آن مرحوم با برخورداری از عنایت الهی، حوزه باروتی دایر کرد و به کار تعلیم و تربیت نسل جوان پرداخت که بعد دیگران از وی تأسی کردند.

### پیامبر (ص) از آیت‌الله گزارش کار خواست

مناسب می‌دانم در اینجا از خواب عالم پارسا سید حسن ابطحی یاد کنم. وی می‌نویسد:

«قبل از درگذشت آیت‌الله کوهستانی، ششی در خواب دیدم که حضرت پیامبر ﷺ با تمام معصومین علیهم‌السلام در جایی نشسته‌اند. آیت‌الله نیز در آن محفل نورانی حضور داشتند. پیامبر ﷺ از آیت‌الله گزارش کار خواست. من از آیت‌الله درخواست کردم مرا هم در این جمع مطرح کند. آیت‌الله با دست اشاره‌ای کرد به من، فهماند که شما ساکت باشید. سپس مطالبی گزارش داد. یکی از مواردی که گزارش کرد و در ذهنم ماند این بود که گفت: روزی که این مدرسه را ساختم، اسلام غریب بود.

حاج شیخ محمد اسماعیل فرزند آیت‌الله گفته‌اند که از آقای ابطحی سؤال کردم، آیت‌الله غیر از این، چیز دیگر هم گفت؟ جواب داد: تنها جمله‌ای که از آیت‌الله در ذهنم مانده همین است: روزی که مدرسه را ساختم، اسلام غریب بود.

### دلایل اقامت آیت‌الله در کوهستان

شاید این سؤال برای بسیاری از آشنایان آن بزرگوار پیش آمده باشد که آیت‌الله کوهستانی با وجود آن که از علمای طراز اول و مجتهدان بزرگ محسوب می‌شد و طبعاً خواستاران فراوانی در شهرهای بزرگ مازندران داشت و همه‌گونه وسایل آسایش و زندگی مرفه در شهرهای بزرگ برای ایشان فراهم می‌شد، چه دلیلی داشت که کوهستان را برای اقامت دائم انتخاب کند و به آن زندگی ساده روستایی

فناعت نماید؟

در پاسخ باید گفت: چندین علت برای اقامت آیت‌الله وجود داشت که مهمترین آنها همان پاکی روح و طهارت باطن ایشان و اصرار فراوانی که آن جناب برای تربیت طلاب و پرورش محصلان داشت، بوده است. وی با توجه شرایط خاص زمانی خویش دریافت که بهتر است خدمت خویش را به اسلام از همان زادگاه خود آغاز کند. او چنین می‌اندیشید که اگر سختی‌هایی را که لازمهٔ به‌سربردن در دهکده است تحمل کند، بهتر می‌تواند خدمات خویش را به مَنصّه ظهور برساند و با فراغت بیشتر به پرورش طلاب و محصلین دینی که از بزرگترین خواسته‌های این مرد بزرگ در تمام دوران عمر بود، بپردازد. گذشت زمان نیز ثابت کرد که آن بزرگوار چه فرزندان و روحانیان گرانقدری به جامعهٔ آن روز تقدیم کرد. روحانیانی که اگر شرایط روستای کوهستان نبود، امکان پرورش آنها در آن موقعیت خاص زمانی و تاریخی وجود نداشت.

اشعار زیر به خوبی مؤید این نکته است :

عادت دنیا همیشه گنج در ویرانه داشت

شمع روشن خلق در اطراف چون پروانه داشت

خطهٔ مازندران بس عاشق فرزانه داشت

ترک لذت در دهستان گوشه کاشانه داشت<sup>۱</sup>

## خصوصیات اخلاقی آیت‌الله کوhestانی

### زهد آیت‌الله

از ویژگی‌های اخلاقی آیت‌الله، زهد و پارسایی و ساده‌زیستی بود. آن جناب با این اخلاق به جمال روحانیت استان مازندران فروغ دیگری بخشید، وی در پرتو اعتقادات و ایمان قوی توانست از اکسیر عالی یعنی زهد، بیشترین بهره را ببرد، به نحوی که اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بسیاری را تحت تأثیر قرار داد؛ یعنی شماع و جاذبه این خصلمت ارزنده بر روحیهٔ اغلب دانشمندان والا مقام و پیروان آنان تأثیر نهاد.

به اعتقاد نگارنده شایسته است، آیت‌الله را احیاگر این شجره طیبه و حامل لورای ساده‌زیستی این قرن معرفی کنیم؛ چرا که آن حضرت با درک روح زمان و حاکمیت فقر در آن عصر، با آن شیوه، خود را شریک غم مستمندان و محرومان دانسته، راه غلبه بر غفرت فقر را عملاً نشان داد. امروز برای آگاهی نسل پر تلاش بر متولیان امور دینی و فرهنگی کشور لازم است که با ترتیب دادن گرده‌هایی جنبه‌های مختلف زندگی وی را از لحاظ علمی و معنوی و ژهد و وارستگی بررسی کرده تا نسل حاضر با این‌گونه افراد ممتاز آشنا شوند و راه و رسم وی را الگوی خود قرار دهند.

معظم‌له با این که می‌توانست وسایل زندگی بهتری برای خود فراهم سازد، در کمال سادگی و بدون آلایش به سر می‌برد. از اتاق مسکونی و پذیرایی وی بگویم که



تا امروز همان حصیر خشن بافت مازندران فرش است. چندین بار مردان خیراندیش پیشنهاد کردند که برای اتاقهای مهمانی فرشهای بهتر تهیه کنند، ایشان زیر بار نرفت. حتی بعضی از آنان فرش گرانهایی از نوع قالی به منزلش فرستادند، ایشان آن را نپذیرفت و فرش را برای حسینیه‌ای که در کوهستان است فرستاد. همیشه برای خود و مهمانانش غذای ساده‌ای مانند نان و آش که آن روزها متعارف‌ترین غذای منازل مستمندان و فقرای مازندران بود، تدارک می‌دید. نوع لباسش از کرباسهای سفید دست‌بافت زنان مازندران بود و ظروف خانه، حتی برای مهمانان از همان کاسه و بشقاب سفالین محلی بود که در گذشته در مازندران تهیه می‌شد و امروز مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. عباى مخصوص نماز آن جناب از کرباس سفید بود که آن را زنان مازندران می‌بافتند و ایشان بافت آن را به خانواده‌ای معروف و با تقوا سفارش داده بود. عباى معمولی وی از جنس عباى دست‌بافت روستای یخکش هزار جریب بود و لباس دیگری که لباس ساده و معمولی از دست بافت زنان مازندران بوده. الحق در پارسایی و زهد نمونه عالی و برای همه حجت شایسته و الهی بود.

یادآوری می‌کنم از آنجایی که علمای دین در صدد تبلیغ دین و گسترش نظام الهی هستند در فکر آنند که حاصل تلاش و سرمایه‌های علمی چندساله خود را هر چه زودتر در اختیار علاقه‌مندان بگذارند، لذا از اندوختن سیم و زر و تعلقات مادی و مظاهر ناپایدار مجازی خودداری می‌کنند تا در رسیدن به هدف، آزاد و سبکبال باشند. با دقت بیشتر در احوال رهبران دینی روشن می‌شود که آنان همه تلاش خود را صرف نشر معارف اسلام و اعتلای اسلام و نجات مسلمانان می‌کنند و هیچ‌گاه به فکر انباشتن سیم و زر و متاع دنیوی نبوده‌اند.

نمونه بارز این روزگار حضرت امام خمینی (ره) است که بیشترین وجوه شرعی و بیت‌المال در اختیارش بود، اما هیچ‌گاه آنها را به مصرف شخصی به کار نگرفت؛ بلکه با کمال زهد و قناعت و ساده‌زیستی، امور خود را از نذورات می‌گذراند. حتی درباره مخارج فرزندان نیز چنین نوشته‌اند، چنانکه در نامه‌ای درباره زندگی فرزند

دیدندش مرحوم حاج احمد آقا می‌فرمایند: «در آخر این راهم بگویم که احمد تاکنون برای مصارف خود دیناری از بیت‌المال صرف نکرده و من از مال شخصی خودم، او را اداره می‌کنم.»<sup>۱</sup>

### پرهیز از مصروف بیت‌المال

مرحوم کوهستانی در طول عمر از مصروف وجوه شرعی برای زندگی شخصی خودداری کرد و در ایام اشتغال به تحصیل برای کسب معاش در روزهای تعطیلی همراه بعضی از معماران مشهد به کار ساختمان‌سازی می‌پرداخت. یکی از معماران معروف به نام هاشمی توانی برایم نقل کرد که روزی آیت‌الله مرا به حضور طلبید، پس از تعارفهای معمول چند سؤال در فن معماری و نحوه به کار بردن لوازم ساختمان و بعضی از وسایل معماری را از من سؤال کرد. همه را برایش گفتم. فرمودند: شما استاد و ماهر در فن معماری هستید؛ پس لوازم کار خود را بیاورید که در نظر داریم حسینه‌ای بزرگ در اینجا بنا کنیم. سپس ادامه داد که قبل از شما چند نفر از استادان و معماران را دعوت کردم، جهت اطلاع از آنان سؤالهایی کردم که از عهده جواب مانند شما برنیامدند و دانستم که چندان ماهر نیستند.

هاشمی معمار گفت: من از آیت‌الله سؤال کردم شما چطور از فنون معماری سررشته دارید و از کی یاد گرفته‌اید؟ فرمود: هنگامی که در مشهد به تحصیل اشتغال داشتم برای کمک هزینه تحصیل روزهای تعطیل، در زیر دست معماران مشهد به کار مشغول می‌شدم. از این رو کاملاً از فنون معماری آگاهی دارم.

### چرا از استاد طلب قرض کردی؟

مرحوم کوهستانی از لحاظ مادی گاهی شدیداً محتاج و نیازمند می‌شد. با این حال از تصرف در بیت‌المال پرهیز می‌کرد و به همان اندک منافع از املاک موروثی

خود که در قربه کوهستان داشت، قناعت می‌کرد. چنانکه یک بار در دوران تحصیل در مشهد مخارج روزانه‌اش به اتمام رسید، از استاد خود مبلغ پنجاه ریال به عنوان قرض درخواست کرد.

استاد گفت: چرا قرض؟ وجوه شرعی نزد من است. مبلغی بلاعوض به تو می‌دهم.

مرحوم کوهستانی جواب داد که من از وجوه شرعی در راه تأمین مخارج خود استفاده نمی‌کنم. لذا مبلغ پنجاه ریال را از استادش به عنوان قرض گرفت. همان شب نزدیک طلوع صبح در خواب می‌بیند شخص محترم و بزرگواری به وی خطاب می‌کند که چرا از استاد طلب قرض کردی؟

جواب می‌دهد: چه باید می‌کردم؟

آن شخص جواب می‌دهد: باید از کسی که الآن اسم او را می‌شنوی، می‌گرفتی. آیت‌الله در همان هنگام از خواب بیدار می‌شود و از مؤذن حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌شنود که در مقدمه اذان می‌گوید:

«اللهم صلِّ علی بن موسی الرضا المرتضی الامام الثامن (ع)»

لذا یک حالتی تنبُّهی به وی دست داد. به حرم امام رضا علیه السلام مشرف شد و از استقراض آن مبلغ اظهار ندامت کرد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

بلی آن زاهد وارسته از مصرف بیت‌المال برای زندگی شخصی خود دوری می‌جست و در نهایت قناعت و سادگی زندگی می‌کرد. کسانی که از نزدیک، محلّ مطالعه و اتاق خواب و جای میهمانان وی را دیده‌اند، می‌دانند که همه اتاقها به طور یکسان با حصیر مفروش بود و هم‌اکنون نیز به همان سبک باقی مانده است.

نگارنده که گاهی دلم می‌گرفت به روستای کوهستان می‌رفتم و دقایقی را روی آن حصیرها با فرزند گرامی آیت‌الله می‌نشستم و به یاد آن دانای پارسا و عارف

۱. نقل از حاج شیخ محمد شاهرودی بهشهری.

باتقوا و حافظ شیوه ستوده اولیاءالله درد دل می‌کردم و آرامش خاطر به من دست می‌داد.

شاعر مازندرانی عبدالجواد بیژنی در این خصوص سروده است :

خانعات بود گلی کهنه بساطش دو حصیر ولی اندر نظرت بود به از کلاخ و سریر  
می‌زند طعنه به کاخ فلک آن خانه تو تخلد باله به چنین محفل و کاشانه تو  
آیت‌الله شیخ عبدالنبی نوری مازندرانی فرمودند: «هنگامی که در سامرا به تحصیل و بهره‌برداری از محضر پرفیض آیت‌الله العظمی حاج میرزا حسن شیرازی (قدس سره) اشتغال داشتم، برای گذراندن زندگی خویش از یکی از کسبه آن شهر که از اهل سنت بود، جنس می‌گرفتم و هنگامی که پولی برایم می‌رسید، می‌پرداختم. مدتی گذشت و پول نرسید و بدهکاری سنگین شد. روزی از جلوی مغازه آن مرد کاسب می‌گذشتم که مرا ندا داد و گفت: می‌دانی حسابت چقدر شده است؟ گفتم: نه. شصت لیره بدهکار هستی. گفتم: مهم نیست تا دو روز دیگر خواهم پرداخت. اما وقتی از آنجا گذشتم به فکر رفتم که آخر تا دو روز دیگر این مبلغ را از کجا می‌آورم!

با پریشانی و افسردگی به منزل رفتم. شب فرا رسید، خوابیدم. در عالم خواب دیدم در نجف اشرف هستم و فردی مرا صدا زد و گفت: امیر مؤمنان علیه السلام تو را خواسته است. بی‌درنگ برخاستم به حرم مطهر علوی مشرف شدم. عجیب آن‌که وقتی در خواب وارد شدم، دیدم حضرت نشسته است. سلام کردم. پاسخ مراد داد و آن‌گاه کیسه‌ای به من داد و فرمود: این شصت لیره است بردار و قرض خویش را ادا کن. از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم، آن را گرفتم، دیدم کرامتی دیگر فرمود و کیسه دیگری داد و گفت: این هم همان قدر است و برای مخارج زندگیت بردار آن را هم برداشتم و از خواب بیدار شدم. در اندیشه خواب بودم که تعبیر و تفسیر آن چیست؟! ناگهان در منزل به صدا درآمدم، بیرون آمدم دیدم خادم بیت آیت‌الله مجتهد است. او گفت: آیت‌الله دیشب شما را خواستند و من تاکنون عذر آوردم و اکنون به سراغت آمدم، بیا. به محضرش شرفیاب شدم. دیدم شگفتا که به سان

امیرالمؤمنین و گویی با همان شکوه و هیبت نشسته است. سلام کردم. پاسخ مرا داد و فرمود: بیا نزدیکتر دست برد و کیسه پولی به من داد و فرمود: برو با این شصت لیوه بدهکارت را بده. با شادمانی آن را برداشتم که دیدم کیسه دیگری داد و گفتم: این شصت لیوه هم برای مخارج زندگیت.<sup>۱</sup>

هر که کار خدا کند به یقین روزش می‌شود فسر او را  
 به اعتقاد نویسنده، کسانی که از نعمت خُسن ظنّ به خداوند و توکل به او برخوردارند، خداوند آبروی آنها را نگه می‌دارد. مخصوصاً کسانی که طلبه هستند و در کار درس و عبادات دقیق باشند، خداوند آنان را خواهد رساند و در زمان مقرر مشکلاتشان را برطرف می‌کند.

\*\*\*

داستانی از آیت‌الله مشکوة اصفهانی (ره) نقل می‌کنند که ذکرش در این جا مناسب است، ایشان فرمودند: «یک روز میهمان داشتم و هیچ چیز در حجره نبود که با آن از میهمان پذیرایی کنم. در همین حین فردی که من از او یک بار قرض کرده بودم به سراغ طلبش آمده بود. خیلی ناراحت بودم، میهمان و طلبکار فکرم را مشغول کرده بود. در همان لحظه فردی که او را نمی‌شناختم آمد و مقداری به من پول داد. من با آن پول هم میهمان را پذیرایی کردم و هم قرضم را برداختم.»<sup>۲</sup>

\*\*\*

جناب علم‌الهدی ملایری فرمود:  
 «در اوقات اقامت در نجف اشرف برای تحصیل علوم دینی چندی به سبب معیشت، سخت در فشار بودم، تا آن که روزی برای تدارک نان و خوراک عیال هیچ نداشتم، از خانه بیرون رفتم و با حالت حیرت وارد بازار شدم و چند مرتبه از اول بازار تا آخر آن رفت و آمد کردم و به کسی هم اظهار حال خود نکردم. پس با خود گفتم در بازار این طور آمد و شد کردن درست نیست. لذا از بازار خارج و داخل

۱. کرامات صالحین، اثر محمد شریف رازی، ص ۲۷۲.

۲. مجله حوزه شماره ۳۱، سال ۱۳۶۸.

کوچه شدم. در نزدیکی منزل حاج سعید به ناگاه مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری (ره) را دیدم، به من که رسیده، ابتدا فرمود: تو را چه می‌شود! جدت امیرالمؤمنین علیه السلام نان جو می‌خورد و گاهی دو روز هیچ نداشت.

پس مقداری گرفتار بهای آن حضرت را بیان کرد و مرا تسلی داد و فرمود: صبر کن البته فرج می‌شود و باید در نجف زحمت کشید و ریخ برد. پس از آن چند فلس (پول رایج آن زمان) در جیبم ریخت و فرمود آن را بشمار و به کسی چیزی نگو و از آن هر چه خواهی خرج کن. سپس ایشان رفتند و من به بازار آمدم، از آن پول نان و خورش گرفته به منزل بردم تا چند روز از آن پول نان و خورش می‌خریدم. با خود گفتم: حالا که این پول تمام نمی‌شود و هر وقت دست در جیب می‌کنم پول موجود است خوب است بر عیال توسعه دهم. پس در آن روز گوشت خریدم، عیالم گفتم: معلوم می‌شود برایت فرج شده است؟ گفتم: آری. پس مقداری پارچه برای لباس ما تدارک کن. به بازار بزان رفتم. مقدار پارچهای که خواسته بودند، گرفتم و دست در جیب کرده مقداری وجه بیرون آورده جلوش گذاشتم و گفتم: آنچه قیمت پارچه‌ها می‌شود بردار، اگر کسری دارد، بدهم. پولها را شمرد مطابق با طلب او بود و بیش از یک سال حال من چنین بود که همه روزه به مقدار لازم از آن پول خرج می‌کردم و به کسی چیزی نمی‌گفتم. تا این که روزی لباس را برای شستن بیرون آوردم، غفلت کردم پول را از جیب خارج کنم و از خانه بیرون رفتم پس موقع شستن لباس، یکی از فرزندانم دست در جیب کرده، آن پول را بیرون آورده و آن را به مصرف مخارج همان روز رساندند و تمام شد.

سید مرتضی کشمیری از او تاد و زهاد معروف و اهل کشف و کرامات بود.»



از مرحوم آیت‌الله حاج سیدعلی قاضی که سالیان طولانی ملازم مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری، متوفای ۱۳۵۰ هـ ق بوده نقل است که: «روزی در محضر حاج سید مرتضی کشمیری برای زیارت مرقد حضرت اباعبدالله علیه السلام از نجف به کربلای معلی رفتم. بدو در حجره‌ای که در مدرسه بازار بین‌الحرمین بود، وارد

شدیم. این حجره منتهی‌الیه پله‌هایی بود که باید طی شود. مرحوم حاج سیدمرتضی در جلو و من در عقب سر ایشان حرکت می‌کردم. چون پله‌ها به پایان رسید و بر در حجره نظر کردم، دیدم در بسته است. مرحوم کشمیری نظری به من کرد و فرمود: می‌گویند هر کسی نام مادر حضرت موسی را به قفل بسته برود باز می‌شود؛ مادر من که از مادر حضرت موسی کمتر نیست دست به قفل برده، گفتند! یا فاطمه! و قفل را در مقابل خود باز شده دیدم، آن‌گاه وارد حجره شدیم.»

### انتمه اطهار علیهم‌السلام همیشه به فکر دوستان خود هستند

در «فوائد الرضویه» محدث قمی (دامت برکاته) از جناب آقا شیخ علی حکایت کرده که گفت: «در سفری که جناب آقا شیخ مهدی ملاکناب به مشهد مقدس مشرف شد، من در خدمت ایشان متکفل کارها و امین مخارج ایشان بودم. چون وارد مشهد مقدس شدیم، چند روزی گذشت؛ دیدم حتی یک فلس برای مخارج باقی نمانده است. به میهمانهای مرحوم شیخ قضیه را گفتم. آن بیچاره‌ها متحیر شدند که چه خواهد شد. من با جناب آقا شیخ مهدی به حرم حضرت رضا علیه‌السلام مشرف شدیم، زیارت کردیم و نماز زیارت خواندیم. ناگهان شخصی به نزد شیخ آمد، نشست و یک کیسه پول در میان دستان شیخ گذاشت. مرحوم شیخ اشاره فرمودند که شاید این کیسه پول را اشتباهاً میان دست من گذاردی؟ آن مرد گفت: آیا نمی‌دانی که هر امامی مظهر صفتی هستند و حضرت رضا علیه‌السلام متکفل احوال غریبا هستند و این کیسه از حضرت رضا علیه‌السلام است که به شما دادم و آن شخص رفت. مرحوم شیخ متحیر شد و اشاره به من کرد. من کیسه را از دستان گرفتم، به بازار رفتم و غذای بسیار خوبی برای شب مهیا کردم. وقتی میهمانهای شیخ آمدند و چشمشان به غذا افتاد، گفتند: ما را مایوس کردی و حال آن که غذای امشب از هر شب بهتر است. من قضیه را برای آنها نقل کردم و در میان کیسه سیصد یا دویست اشرفی بود.»<sup>۱</sup>

نظیر این حکایت از شیخ حسین نجفی نقل شده که وقتی برای زیارت حضرت رضا مشرف شد، تفقه‌اش تمام شد. ناآگاه از شبکه‌های ضریح صدایی شنید که به زبان عربی فصیح می‌گفت: «الاتهتهم اما علمت ان کل امام مظهر الامر والامام علی بن موسی الرضا ضامن الامور الثراء»<sup>۱</sup>

### کارسازی دو رکعت نماز در مسجد جامع

نگارنده این سطور چند سالی در اوایل تحصیل علوم دینی در شهر گرگان به درس و بحث اشتغال داشتم. در حدود سه سال در مدرسه آقامحسن حجره داشتم. این مدرسه در کنار عباسعلی واقع بود. از لحاظ شکل و صفای روحانی و حضور طلاب درس خوان در آن ایام رونق فراوان داشت. سالی اتفاق افتاد که هم حجره‌ام، عالم فاضل حاج شیخ عبدالرسول رضایی پابندی هزار جریبی بود. از لحاظ مخارج قرار بر این شد که هر هفته یکی از ما متقبل هزینه شود. صبح روزی که نوبت آقای رضایی به آخر رسید، به بنده اعلام کرد که نوبت شماست. بنده در آن ایام چیزی به همراه نداشتم، به ایشان نگفتم که فاقد وجه برای مصارف حجره هستم. گویا روز پنجشنبه بود و درسا تعطیل بود. به فکرم رسید که با حاج سید محمود موسوی حسایی دارم. جریان آن از این قرار بود: با سفارش ایشان از هزار جریب چند تخمه عبای بیخکشی برایش آوردم. او وعده داده بود از هر عبا چیزی بابت حق الزحمه به بنده بدهد. حاج سید محمود موسوی مدتی طلبه بود و بعد بازاری شد. مع ذلک رابطه خود را با حوزه و مسجد و طلاب حفظ کرده بود و هنوز ارتباط دوستی بین ما بود. در هر حال به مغازه‌اش رفتم. پس از احوالپرسی، گفت اگر چیزی برای حجره نیاز دارید، از مغازه بپیرید. گفتم چیزی نمی‌خواهم. روحیه‌ام آن چنان بود که به من اجازه نمی‌داد حال خود را از لحاظ معاش اظهار کنم. از ایشان چند احاطفی کردم و از مغازه بیرون آمدم تا به مدرسه مراجعت کنم. نگرانی زیاد شد به فکرم رسید که بهتر

۱. همان مدرک.



است خود را به مسجد جامع برسانم و راز خود را با خدا در میان بگذارم. هر چند او هم اکنون آگاه است و قبل از اینکه بنده لب بگشاید، پروردگار عالم و دانا است. ساعت حدود ۹ صبح بود که داخل مسجد جامع شدم. به گوشه‌ای رفته، دو رکعت نماز خواندم. قدری از وضع خودم برای خدای دانا گفتم. پس از نماز به قلبم خطور کرد که شریک درس و بحثم مرحوم شیخ حسن معصومی تاشی مدتی است که به درد دل مبتلاست. خوب است از ایشان عیادت کنم. آن برادر، طلبه‌ای متعهد بود که در درس معالم که در محضر آیت‌الله حاج شیخ رضا جلیلی معروف به مدرس می‌رفتیم، شریک درس و بحث بود. آیت‌الله حاج شیخ رضا جلیلی معروف به مدرس از اعیان علمای استرآباد به یک عنوان، رئیس‌العلمای شهر گرگان بود؛ ولی با همه عظمت و بزرگواری در مدرسه سردار که سرپرستی آن با ایشان بود، رسائل و مکاسب و شرح لمعه و معالم را تدریس می‌کرد.

در هر حال شیخ حسن که مرا دید خوشحال شده، اظهار داشت با هم به بیمارستان برویم که درد دلم خیلی شدید است. به بیمارستان رفتیم. ایشان قدری دارو گرفت و به سمت مدرسه برگشتیم. در بین راه اظهار داشت آیت‌الله مدرس جلیلی که برای معالجه به تهران رفته بود، بازگشته و منزلش هم اکنون سر راه ما واقع است. به عنوان عیادت به محضر ایشان برویم، چون استاد ما در درس لمعه و معالم است، پذیرفتم با شرطی که زودتر برگردیم. به راه افتاده، به محضر استاد رسیدیم. آن مرحوم در منزل موقوفه‌ای که برای عالم بزرگ گرگان وقف شده بود، سکونت داشت و بعد از درگذشت ایشان خانه در اختیار آیت‌الله حاج سیدمحمدرضا میدی یزدی قرار گرفت. سالها در آن خانه ساکن بود، ولی اکنون منزل ساخته و از آن منزل موقوفه به ساختمان نوین یاد منتقل شده است. اکنون از خانه موقوفه خبر ندارم که در اختیار چه کسی است.

در هر حال به محضر استاد رسیدیم و ایشان در بستر افتاده بود. یادآوری می‌کنم که استاد در همان مرض که گویا سرطان بود، به رحمت حق پیوست. وقتی که استاد ما دو نفر شاگرد خود را دید تفقد فرمود، اظهار مسرت کرد با شیخ صفی‌الله

شاهکوبی که پیش از ما به آنجا رفته با مزاح از خروس روستای او سؤال کرد. در خلال صحبت، از بنده چگونگی اوضاع را سؤال کرد مانند کسی که چیزی می‌داند. عرض کردم: الحمدلله همه چیز رو به راه است تنها نگرانی ما تقاضای شمامست. فرمودند: از روی طایفه چند عدد پاکت و کاغذ بردارید و در کنارم بگذارید. این کار را برایش انجام دادم. با زحمت نامه‌های کوتاهی نوشته به بنده فرمودند: این پاکت از آن خودت، بقیه را به آن دو آقایان بدهید. قدری که گذشت به شیخ حسن گفتم: زودتر خدا حافظی کنیم که باید در حجره غذای ظهر را تهیه کنم. از استاد اجازه گرفتیم و خدا حافظی کردیم. وقتی بیرون آمدیم و به جای کفش کن رسیدیم، گفتم: این پاکت خیر است. آن را باز کردم، دیدم استاد لطف کرده و حواله‌ای به مغازه‌داری که مؤمن و اهل وجوهات بود، نوشته‌اند که به هر یک از صاحبان حواله مقدار ۱۵۰ کیلو برنج و بیست تومان وجه پرداخت کنید. آن مغازه در بازار نعلبندان واقع بود. وقتی به مغازه مزبور رفتیم صاحب مغازه با چهره‌ باز ادای وظیفه کرد. بنابراین خداوند آن نازاحتی و گرسنگی را به دست بنده صالح و پرهیزگار خود برطرف کرد.

قال الامام زين العابدين (عليه السلام): «طلب الحوائج الى الناس مذلة للحياة و مذمة للحياء و استخفاف بالوقار و موافق الحاضر، و قلة طلب الحوائج من الناس هو الغنى الحاضر»<sup>۱</sup>

از این حدیث و احادیث دیگر استفاده می‌شود که سؤال از مردم در اسلام منفور است. بهترین راه برای کسانی که به دشمنی چون کمبود مال گرفتار شده‌اند، صبر و حُسن ظن به خداوند و توکل است. که این معنی برای بسیاری به اثبات رسیده است. نگراننده که این قضیه را نوشته‌ام از کسانی هستم که از طریق خوشبینی و اعتماد به خداوند متعال بارها مشکلی که برایم پیش آمده بود، برطرف شد. از آن جمله همین واقعه بود که بنده در آن روزها که در حدود ۱۸ ساله بودم و خداوند در

۱. تفسیر العینی، ص ۹۶ سوره بقره، از بیاض، ج ۹۶، ص ۱۵۹.

حکم لطف فرمودند و صبوری عنایت فرمود تا راز خود را به غیر از خداوند اظهار نکنم. اگر لطف خداوند نبود، یعنی حیا و عفاف را برایم قرار نمی داد، با شتابزدگی به راههایی که در جلوریم قرار داشت، متوسل می شدم. از آن جمله طلب قرض از مغازه دارانی که در طول سال با آنان داد و ستد داشتیم. مردان مؤمن و دوستدار اهل علم بودند، می توانستم تقاضای قرض کنم و یا از حاج سید محمود موسوی که بدهکار بود، تقاضا نمایم و یا از هم حجره‌ام و یا از شریک درس و بحثم طلب قرض کنم، اما با لطف خداوند این عمل را انجام ندادم و راز را فقط به خدا اظهار داشتم و با خودداری از اظهار به دیگران، به سبب حفظ شوون و قار و توکل به قدر فهم خود از حضرت دادار خداوند آن حواله را با دست بنده صالح خود جور کرد و بنده خود را همیشه امیدوار ساخت که کار تحصیل را ادامه دهد. کارساز در موقع مناسب کارسازی خواهد کرد.

### دوره پروری مولای متقیان حضرت علی (ع)

در حدود ۲۲ فروردین سال ۱۳۴۲ شمسی وارد نجف اشرف شدم و منزلی را در خوئیش به مبلغ شصت دینار برای یک سال اجاره کردم. صاحب منزل از بنده خواست که اجاره شش ماه را قبل از اسکان در منزل به وی بپردازم. در آن صورت پولی برایم باقی نمی ماند، چون در تهران مدت ۱۷ روز با خانواده سرگردان و بی‌بودیم. شب در مسجد هندی در نماز جماعت آیت‌الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی (ره) شرکت کردم. در بین نماز مغرب و عشاء با قرآن به محضرش رسیدم عرض کردم. با قرآن استخاره کنید. مرحوم شاهرودی فرمود: این که از قرآن حتماً استخاره کنم کار عوام است. با تسبیح برای شما استخاره می‌کنم. استخاره کردند فرمودند: خیلی خوب است. این استخاره برای این بود که همین منزل را که قرار داد شده بود بگیرم و دیگر به دنبال ساختمان نروم. وقتی که فرمودند استخاره خوب است. عرض کردم: اجاره اش زیاد است و می‌گویند نمی‌توانم اجاره را باید جلو برداخت کنید. آقا فرمودند: در آن خیر است آن را رد نکن. ناچار رفتم نزد

صاحب‌خانه، اجاره شش ماه را برداختم. وسایل را بردیم و در آن خانه مستقر شدیم، دیگر برای ما یحتاج روزانه منزل هیچ وجهی برام باقی نماند؛ زیرا مبلغ سی دینار بیشتر همراه نبرد که آن را صاحب‌خانه از من گرفت. در فکر بودم که صاحب‌خانه استخاره خوب آمد و چرا من که چیزی نداشتم همه‌اند و خنده‌ام را به صاحب‌خانه دادم. این راز را در دل نگه داشتم صبح به حرم مطهر مشرف شدم و زیارت کردم. گفتم این رازها را حضرت امیر علیه السلام می‌داند ایشان کاملاً می‌دانند که ما شش نفریم و چیزی در بساط نداریم. با روحیه‌ای که دارم به دنبال قرض هم نمی‌روم، بعد هم که تازه وارد شهر نجف اشرف شدم، غیر از ایشان راه‌حلی نیست به زبان طلبگی خود چیزهایی را در قلب گذراندم، از حرم با فکر مشوش بیرون آمدم به دنبال درس‌هایی که دایر بودم رفتم. بعد از تحقیق روانه منزل شدم. از جلوی مسجد هندی که عبور کردم شنیدم کسی مرا صدا می‌زند. وقتی نگاه کردم، پیرمردی که در مغازه نشسته بود مرا به مغازه خود دعوت کرد، نزدیک شدم، بلند شد احترام گذارد. پس از تعارفات معمول دیدم فارسی را خوب نمی‌تواند صحبت کند. معلوم است که ریشه‌اش عرب است. بر خلاف سایر کسبه، بر سرش عقاب عریی بود. گفتم: برای چه مرا صدا زدی؟ گفت: گمان کردم تو طلبه تازه وارد هستی؛ خواستم بگویم این مغازه تا زمانی که در نجف اشتغال به تحصیل دارید در اختیار شماست به هر مقدار و تا هر مدت چیزی خواستید از اینجا بخرید. هر وقت از ایران پولی برای شما رسید بپردازید، اگر پولی نیامد، هم‌اکنون اعلام می‌کنم که آن دین بخشیده خواهد شد. از این اظهارات غیرمنتظره او از حضرت امیرالمؤمنین و ایشان تشکر کردم. ایشان همچنین اظهار داشتند: شما حتی اگر پول نقد هم نیاز داشتید از اینجا بخرید و هم‌اکنون هر چیزی نیاز دارید بخرید.

با این سخنانش رویم باز شد. هر چه خواستم برای مدتی از او گرفتم و تا مدتی که در نجف بودم با مشکلی برخورد نکردم.

این لطف حضرت علی علیه السلام شامل حال همه طلاب بود و آبروی همه را می‌خرید.

## خصوصیات اخلاقی و شخصیتی آیت‌الله کوهستانی

محبت به دیگران

از علل و اسباب برقراری نظام آفرینش و استواری امور مردم، محبت است و رفتار و گفتار بزرگان دین به خوبی این نکته را اثبات می‌کند. بدون تردید بدل محبت و اظهار علاقه در گرایش و جذب دلهای مردم به اسلام، تأثیر فراوانی دارد.

نخستین پیشوای اسلام حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید:  
«من تألف الناس احبوه»<sup>۱</sup>

کسی که در آمیزش با مردم از درِ آلفت وارد شود، دوستان وی خواهند شد.

حضرت امام صادق علیه السلام نیز در روایتی در پاسخ کسی که سؤال کرد: ما نام شما و پدرانتان را روی فرزندان خود می‌گذاریم. آیا این کار برای ما سودمند است؟

فرمودند: آری به خدا قسم. و ادامه دادند: «وهل الدین الاالحب»؛ یعنی مگر دین چیزی غیر از دوستی است. بنابراین اساس و پایهٔ دین در واقع مهر و محبت نسبت به سایر مردم است.

شخصیت مرحوم آیت‌الله کوهستانی نیز از این بُعد برای مردم شاخص و الگو

---

۱. نهج البلاغه.

۲. سفینه‌البحار، ج ۱، ص ۶۶، ماده ساء. قيل لابی عبدالله(ص) جعلت فداک انا نسئی باسمائکم و اسماء آبائکم فیتعنا ذلک؟ قال: ای واللہ وهل الدین الاالحب «قال الله تعالی: ان کنتم تحبون الله فأتبعونی بحبکم الله ویغفر لکم ذنوبکم».

بود. می‌توان گفت: قلب این مرد بزرگ، کانون مهر و محبت نسبت به محرومان بود. کسانی که از سجایای اخلاقی شایسته و نیک وی آگاهی دارند، به خوبی می‌دانند که تا چه اندازه دارای محبت و عاطفه بوده است. جاذبه معنوی او چنان بود که با همان برخورد نخست، مردم را مجذوب خویش می‌ساخت. بی‌تردید اگر کسی در زندگی خود تنها یک بار با او دیدار می‌کرد کافی بود که در سراسر عمر مجذوب فضایل و ملاکات اخلاقی او شود.

### همسر صالحه

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من اعطی اربع خصال فی الدنیا فقد أعطی خیر الدنیا والآخرة و فاز بحظّه منهما: ورع بمصمه عن محارم الله و حسن خلق یعیش به فی الناس و حلم یدفع به جهل الجاهل و زوجة صالحه تعینه علی امر الدنیا والآخرة.<sup>۱</sup>

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: آتیا الدنیا متاع و خیر متاعها الزوجة الصالحة.<sup>۲</sup>

همانا دنیا متاعی است که بهترین آن همسر شایسته است.

داشتن همسر صالحه و باخرد از عوامل موفقیت و خوشبختی است که مرحوم کوهستانی به این نعمت دست یافت. همسر آن جناب به تمام معنی عاقل و فداکار و باهوش بود. در تشکیل بنای حوزه و نگهداری آن تلاش فراوان به خرج می‌داد. چنانکه در بیشتر نامالیقات زندگی بردبار و در نگهداری حیثیت حوزه و آیت‌الله کوشش فوق‌العاده‌ای انجام داد.

کسانی که از حجم کار روزانه این بانوی کم‌نظیر بااطلاع بودند، می‌دانند که تا چه حد در میهمان داری و مدیریت و پذیرایی آنان مهارت داشت. وی با درک عمیق نسبت به مقام و جایگاه والای آیت‌الله، هیچگاه در کارش احساس خستگی نکرد. در این خصوص از زبان فرزند دلیندش، حاج شیخ محمد اسماعیل، بشنویم که

۲. مستدرک الزمائل، ج ۲، ص ۵۲۰.

۱. چهل حدیث، ج ۲، ص ۱۵۷. اثر رسولی مملانی.

سودمند است. وی نقل کرد: «در اوایل امر که آیت‌الله مشغول ساختن مدارس علمیه شده بود، هر روز جمعی از کارگر و معمار و مراجعین آیت‌الله از گوشه و کنار می‌آمدند و می‌بایست همه پذیرایی می‌شدند. مادرم نقل کرد که در یکی از این روزها یکی از فرزندانم سخت بیمار شده بود و معالجات اثری نپخشید و این در حالی بود که امیدی برای بهبودی وی نبود. وضع مزاجی‌اش کاملاً به هم خورده بود. لازم بود که فردی کنارش باشد و لبانش را با آبی ترکند، من که مادرش بودم هر لحظه عاطفه مادری مرا به آن سو می‌کشید و به فکرم می‌آمد نکند که فرزندم در آخرین لحظات عمر خود از عاطفه مادری محروم شود. هر بار که به این فکر می‌افزادم روحم تکان می‌خورد و از طرفی حیثیت آیت‌الله و اهمیت احداث مدارس علمیه در میان بود که می‌باید مهمانان و کارگزاران بنای مدارس پذیرایی شوند تا خللی در کار ساختمانی پیش نیاید و بر حیثیت آیت‌الله نیز لطمه‌ای وارد نشود؛ لذا از تیمار فرزندم صرف‌نظر کردم و به دنبال پذیرایی مهمانان رفتم. چون نیک ستجیده بودم، اهمیت حفظ حیثیت آیت‌الله و پیشبرد کار روزانه بنای مدارس را از وظایف انسانی و اسلامی دانستم و مانند یک دثنی بودم که می‌بایست در ادای آن شتاب داشته باشم. در هر حال فرزندم جان را به جان آفرین تسلیم کرد و به جوار رحمت الهی پیوست، من نیز خود را این گونه تسلی می‌دادم که گرچه فرزندم در آخرین لحظات عمر از عاطفه مادری محروم شده بود و داغی بود که بر سینه‌ام سنگینی می‌کرد، اما ادای وظیفه کردم، در خدمت به آیت‌الله و در پذیرایی مهمانان وی شانه خالی نکردم.»

### نوازش به طلاب

نگارنده که چندی جزو طلاب آن حوزه بودم از نزدیک شاهد نقش حساس و تعیین‌کننده این بانوی فداکار و خردمند بوده‌ام که سهم وی در تکوین و تکمیل حوزه علمیه کوهستان بر سر زیاتها بود. گفتنی‌ها درباره این مادر فراوان است و این رساله مختصر گنجایش همه آنها را ندارد.

به اختصار یک نمونه دیگر از گذشت و فداکاری آن مادر نمونه را تقدیم می‌داریم: «شیخ فاضل متعهد محمدعلی ابراهیم نژاد آکردی نقل کرد: «قبل از بلوغ و در خردسالی پدرم مرا برای تحصیل به حوزه کوهستان برد. با جمعی از برادران در یک حجره بودیم. آن آقایان مرا که ستم کم بود، برای دریافت مایحتاج حجره به اندرون منزل آیت‌الله می‌فرستادند. هر بار که به منظور دریافت وسایلی به همسر آیت‌الله رجوع می‌کردم، بی دریغ، بلکه همراه با نوازش مادرانه در اختیارم می‌گذاشت. روزی در اندرون، چشمم به مقداری گوجه‌فرنگی افتاد که در ظرفی روی طاقچه بود، از عروس آیت‌الله خواستم که این گوجه‌ها را به من بدهد تا در حجره ببرم و با آن غذا تهیه کنم. عروس وی یعنی همسر شیخ محمد اسماعیل از دادن گوجه‌فرنگی خودداری کرد. اما وقتی به نزد همسر آیت‌الله رفتم و جریان را به او گفتم، آن مادر مهربان به عروس خود گفت: گمان کردی که فرزند آیت‌الله تنها شوهر تو، محمد اسماعیل، است. این طور فکر نکن، بلکه همه طلاب این حوزه از فرزندان آیت‌الله به شمار می‌روند. هر چه در خانه است اگر خواستند دریغ نکنند و با کمال میل در اختیارشان بگذارید.»

می‌توان گفت که طلاب حوزه کوهستان بسیاری از موفقیت‌های خود را مدیون فداکاری و سعه صدر و مجتبه‌های بی دریغ آن بانوی بافضیلت می‌دانند، چرا که در آن سالها وضع معیشتی طلاب بسیار بد بود و بیشتر آنان از خانواده‌های فقیر و کم‌درآمد بودند. نوازش و محبت آن مادر و رفع مقداری از نیازهای آنان در دلگرمی طلاب فوق‌العاده مؤثر بود. به همین سبب بود که دانشمندان عالی‌قدر و خطیب پرمصلابت و مبارز شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد فرمود: اگر همکاری همسر آیت‌الله نبوده، اداره حوزه برای وی غیر ممکن بود.

و نیز دانشمندان خبیر حاج شیخ محمد شاهرودی بهشهری فرمودند که نیمی از کارهای حوزه و کمک به ریاست دینی آیت‌الله بر دوش همسر وی بود.



### شهید والا مقام سید عبد‌الکریم هاشمی نژاد

سید عبد‌الکریم هاشمی نژاد، دانشمندی فاضل، مبارز، خطیب و توانا و نویسندگانی در دانشنا و آگاه به مسایل روز بود. وی در سال ۱۳۱۲ش در بهشهر متولد شد. در ۱۴ سالگی به حوزه علمیه کوهستان رفت. در آنجا ادبیات را آموخت و برای تکمیل تحصیلات به حوزه علمیه مشهد رفت. سپس به مجتهد پارسا مرحوم شیخ علی کاشانی پیوست و سالها از دانش و تقوا و عرفان وی بهره‌مند شد. پس از ختم سطح به درس خارج فقه و اصول آیت‌الله بروجردی (ره) و امام خمینی (ره) حاضر شد. آن جناب در خلال تحصیل در حوزه، مبارزه علیه نظام ستمشاهی را بسیار فعال و جدی شروع کرده بود. کتاب مناظره دکتر و پیر بهترین گواه بر روحیه انقلابی آن جناب است. وی با آغاز نهضت امام خمینی (ره) با ایراد خطبه‌های پرشور و انقلابی ماهیت پلید رژیم فاسد پهلوی را برملا می‌کرد و در این راه سخت قوی و استوار بود. چندین بار وی را دستگیر و زندانی کردند. با وجود این از هیچ چیزی ترس نداشت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در افشای ماهیت منافقین و چهره منفور آنان قدمهای برجسته‌ای برداشت. وی از اعضای مجلس خبرگان بود که در تصویب اصل ولایت فقیه نقش حساسی را ایفا کرد.

وی تألیفات ارزنده‌ای دارد چون: مناظره دکتر و پیر - هستی‌بخش - مشکلات مذهبی روز - مسایل عصر - درسی که حسین علیه السلام به ائمه‌شانها آموخت - رهبران راستین - غروب آفتاب در اندلس.

وی در صبحدم ۷ مهر ۱۳۶۰ش. سالروز ولادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام به دست منافقین به شهادت رسید و در حرم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مدفون شد.<sup>۱</sup> در هر حال هاشمی نژاد از دست پروردگان آیت‌الله کوهستانی بود و از مراسم همسر آیت‌الله فراوان برخوردار بود و از تلاش آن مادر نمونه در مورد حوزه کوهستان بیش از هر کس اطلاع داشت.

## نوع پذیرایی آیت‌الله

پادآوری می‌کنم، کوهستان روستایی بود که جایی برای پذیرایی مسافریانی که برای دیدار آیت‌الله با طلاب می‌آمدند، نداشت به علاوه کسانی که از راه دور هم به کوهستان می‌آمدند اگر نیاز به استراحت داشتند، مسافرخانه‌ای در آنجا نبود. واردین اعم از بستگان طلاب و مراجعان آیت‌الله از قبیل شخصیت‌های روحانی و سیاسی و محتاجان و گرفتاران و کسانی که برای حل اختلاف یا برای پاسخ مسائل شرعی به آیت‌الله مراجعه می‌کردند، همه به منزل ایشان وارد می‌شدند. از آنجا که آیت‌الله در پذیرایی میهمانان شهرتی به هم رسانیده بودند هر کسی به هر عنوانی که وارد کوهستان می‌شد، برای صرف غذا در منزل آیت‌الله می‌ماند. به عادت همیشگی نماز در مسجد به جماعت خوانده می‌شد. آن‌گاه همه به حسینیه بر می‌گشتند و در آنجا منتظر غذا بودند. نوع غذا و پذیرایی به قدری ساده و همراه با صفا و گشاده‌رویی بود که لذت و گوارایی آن را نمی‌توان وصف کرد. رسم سفره این بود که برای هر مهمانی یک کاسه آش آن هم در کاسه‌های سفالین که در گذشته‌های دور ساخت آنها در مازندران معمول و متعارف بود و مقداری نان، که اکثر میهمانان نان را برای تبرک به همراه می‌بردند، روی سفره قرار می‌گرفت.

در این خصوص شاعر مازندرانی آقای عبدالجواد بیژنی این‌گونه سروده‌اند:

در کاشانه تو روز و شبان بگشاده      میهمانان تو بودند دل از کف داده  
تا قدم بر سر خوران کرمت بنهاده      که بگیرند تبرک ز غذای ساده  
توی آن بادیه و ظرف و سفالین گلین      آش و نانی بده چون مائده خلدبرین

## سفرهای آیت‌الله

مرحوم آیت‌الله کوهستانی در سال ۱۳۵۱ هـ ق مطابق سال ۱۳۱۰ شمسی به همراه جمعی از زواری بدون گذرنامه عازم عراق شدند تا از آنجا به زیارت بیت‌الله‌الحرام مشرف شوند. در مرز عراق، مرزبانان عراقی مانع ورود آنان به خاک عراق شدند. پس از بازجویی مقرر شد که همه را به ایران برگردانند. اما وقتی نوبت

بازجویی آن جناب رسید، چنان باصفا و معنویت و اخلاص به سؤالهای مأموران پاسخ داد که همه مأموران عراقی را تحت تأثیر عظمت روحی خود قرار داد و به همین سبب همه زوار را از جرم قاچاقی رفتن مورد بخشش قرار دادند. و راه عراق را به روی همه گشودند. آیت‌الله کوهستانی در این سفر به نجف رفته، در ابتدا وارد منزل آیت‌الله حاج سید محمود شاهرودی از مراجع تقلید آن زمان شد و سپس در اواخر ذی قعدة همان سال به زیارت بیت‌الله الحرام مشرف شد.

### سفر آیت‌الله به مناطق هزار جریب

هزار جریب ناحیه کوهستانی و قسمت ییلاقی مازندران و گلستان را گویند. مردم آنجا بسیار باصفا، متدین و علاقه‌مند به علما و روحانیان و از شیعیان خالص اهل بیت اظهارند. از زمانی که مردم علاقه‌مند به علما از طلوع آیت‌الله کوهستانی و حوزه‌اش باخبر شدند، گروه گروه به دیدارش می‌رفتند و با استقبال کم‌نظیری فرزندان خود را به حوزه علمیه‌اش به منظور تحصیل فرستاده‌اند که هم‌اکنون منطقه هزارجریب به سبب همان حرکت، دانشمندان عالی‌قدری را از خودش دارد. مردم به سبب وارستگی و تلاش آیت‌الله در جهت احیای دین بسیار به او علاقه‌مند بودند. از این نظر هرگاه به دیدارش مشرف می‌شدند ایشان را برای سفر به منطقه هزار جریب دعوت می‌کردند و گاهی از علما و شاگردان ممتاز ایشان که از همان منطقه بودند درخواست می‌کردند که از آیت‌الله بخواهند سفری به هزار جریب بکنند، تا این که آیت‌الله در حدود سال ۱۳۶۷ هـ ق در برگشت از زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از راه دامغان به منطقه هزارجریب رفتند. مردم منطقه با شنیدن ورود ایشان به هزار جریب بی‌نهایت ابراز خرسندی می‌کردند.

زمانی که شنیده شد، آیت‌الله کوهستانی به منظور عرض تسلیت به بازماندگان مرحوم آیت‌الله شیخ محمدعلی ریائی به روستای آغودرّه می‌آید، نشاطی بس فراوان دست داد، چراکه این جناب در حدود دو سال قبل از آن بود که به عشق کوهستان و آیت‌الله کوهستانی نیمه شب از منزل فرار کردم تا خود را به آن حوزه

برسانم که توفیق حاصل نشد. و اکنون که می‌شنیدم آیت‌الله خود به زادگاه بنده می‌آید بسیار مسرور شدم و برای دیدارش لحظه‌شماری می‌کردم. تا خیر حرکت ایشان از روستای اندرات به آغوزدَره رسید. مردم همگی با پای پیاده در حدود بیش از سه کیلومتر راه را به استقبال وی شتافتند. شور و شعف مردم خاطرمای بسیار باشکوه و شیرین و به یادماندنی داشت، خاصه آن لحظه‌ای که کاروان از دور نمایان شد که صدای چاووش همراه با ذکر صلوات همه فضا را پر کرده بود. در آن حال دیده شد که علمای اعلام و طلاب جوان و مؤمنان و ریش سفیدان منطقه همه بر اسپه سوارزند و جاذبه معنوی و عظمت روحانی کاروان به قدری باشکوه بود که مردم را تحت تأثیر فراوان خود قرار داده بود. مردم با هیجان خاصی همراه با اشک شوق به دست‌پرسی می‌شتافتند. به طوری که آن شکوه و عظمت انسان را به یاد لحظه‌های مبارک ظهور قائم آل‌محمد حضرت ولی عصر - عجل‌الله تعالی له الفرج - می‌انداخت. پس ای خدا از تو می‌خواهم چشمان ما را به حضور و ظهور آن جناب که همه عالم منتظر او هستند و از عشق او می‌سوزند و می‌سازند روشن گردان.

سرانجام آیت‌الله کوهستانی به منزل مرحوم آیت‌الله ربانی وارد شدند و یک شب را در آن جا بیهوشه کردند و فردا بعد از صرف ناهار به جانب روستای وزوار حرکت کردند.

در این سفر به یکی از آرزوهایم که زیارت ایشان بود، دست یافتم و انتظار همچنان باقی بود تا این که بعد از دو ماه دیگر برای ادامه تحصیل با رضایت کامل پدر و مادر به کوهستان مشرف شدم و به همه آرزوهایم رسیدم. الحمدلله رب العالمین.

مرحوم کوهستانی این بار دوستان بود که به آغوزدَره آمده بودند. بار اول زمانی بود که آغوزدَره دارای حوزه علمیه بود و طلاب از شهرهای دور و نزدیک در آن درس می‌خواندند. از آن جمله دایی آیت‌الله بود که در این حوزه مدتها درس خوانده بود. آیت‌الله برای عزیمت به مشهد و دیدار با آیت‌الله ربانی به آغوزدَره آمده بود. در سفر دوم که از مشهد به مناطق هزارجریب آمدند، حضورش مایه

برکات فراوانی شده بود، چنانکه بسیاری از نکات اخلاقی و مناقشات خانمان‌سوز قبیله‌ای برطرف شدند و در بعضی از روستاها به سبب وجود مالکین متعدد و اختلافات و به لحاظ شرعی نتوانستند تا آن موقع مسجدی احداث کنند که حضور آن جناب باعث شد، این مانع برطرف شود و مردم از نعمت مسجد برخوردار شدند.

### مبارزه علیه فساد

از خصوصیات بارز آیت‌الله کوهستانی، اهتمام شدید در حفظ جهات و مقدسات اسلامی و مذهبی بود. او تنها در اندیشه اداره حوزه علمیه کوهستان نبود، بلکه به تمام مسایل اسلام و مسلمانان اهمیت می‌داد. وی با شنیدن حوادث و پیش‌آمدهایی که برای مسلمانان انزجارآور بود، به شدت متأثر می‌شد و بویژه از تهدیدات و خطر سقوط اخلاقی و مفاسد روزافزون اجتماعی و توهین به مقدسات مذهبی سخت آزرده خاطر می‌شد. به عنوان نمونه هنگامی که به وی خبر دادند که در شهر نکا شخصی در پی احداث ساختمان برای سینما برآمده است، از آنجایی که سینمای عصر پهلوی در واقع لانه فساد بوده و متدینین و علمای شهر نکا از شنیدن این خبر نیز شدیداً اظهار نگرانی کردند، آیت‌الله بانی ساختمان را به حضور طلبیده، با شیوه شایسته اسلامی و با جاذبه روحانی خود وی را منصرف ساخت، در نتیجه ساختمانی که به منظور لانه فساد آماده می‌شد به مسجد تبدیل گردید که آیت‌الله شخصاً با حضور خود نخستین نماز جماعت را در آن اقامه فرمودند. به مناسبت این که بانی، ساختمان این توفیق را یافت که بانی مسجدی باشد، نام آن مسجد را «توفیق» گذاشتند که اکنون یکی از شاگردان فاضل ایشان جناب شیخ روح‌الله بیانی در آن مسجد اقامه نماز می‌کنند.

شیخ روح‌الله بیانی عالم فاضل با تقوا و اولین امام جمعه موفق در شهرستان نکا مازندران بود.

## قصوات آیت الله

یکی دیگر از صفات ممتاز آیت الله، اصلاح و سازش دادن بین مردم بود. مردم مازندران به سبب بدرفتاری قضات و وجود رشوه فراوان در محاکم قضایی دولتی شکایات خود را حتی الامکان به دادگاه نمی بردند. به همین سبب بخشی از اوقات علمای مازندران صرف بررسی شکایات مراجعان می شد.

آیت الله کوهستانی در این خصوص معروف بود و ایشان به سبب حسن نیت و چشم تیزبین و بصیرت فوق العاده ای که داشت فراوان به او رجوع می شد و کارها را به آسانی به انجام می رساند و آنها را حل و فصل می کرد. بعضی از این منازعات عمیق و گسترده بود. گاهی طرفین دعوا از اصلاح آن ناامید می شدند، مع ذلک با رجوع به محضر آیت الله، میان آنها روح همبستگی و سازش برقرار می کرد که گویی اصلاً نزاعی در میان نبود.

نگارنده شاهد نزاعی بودم که سالها بود سران منطقه و بعضی از علما در حل آن کوشیدند، ولی ره به جایی نبردند. حتی چندین بار به محاکم قضایی دولتی مراجعه کردند با وجود این نتوانستند به نتیجه ای برسند، سرانجام در یک جلسه طرفین دعوا در محضرش طرح دعوا کردند. هر چند طرفین در بحث و گفتگو و تقاض و ابرام تندروی می کردند حتی حوصله حضار به سرآمده بود، آیت الله با بردباری و بزرگواری با روح بزرگ در هر دو تأثیر گذاشت و هر دو تن تسلیم سازش و برادری شدند.

یادآوری می کنم که فضیلت این عمل در اسلام به حدی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این خصوص فرمودند: «هر کسی به منظور سازش میان دو نفر حرکت کند تا هنگامی که مراجعت کند، فرشتگان پیوسته بر او رحمت و درود می فرستند و خداوند ثواب عبادت شب قدر را به او عنایت می فرماید.»

قال النبی صلی الله علیه و آله: «من مشی فی صلح اثنین صلی علیه ملائکة الله حتی یرجع

واعطی اجر لیلة القدر»<sup>۱</sup>

### تشریح آیت‌الله به محضر حضرت ولی عصر (عج)

در اواخر سال ۱۳۷۲ ش، شبی در شهرستان بهشهر به مناسبت میلاد حضرت حجة بن الحسن علیه السلام یا جمعی از دوستان که همگی از شاگردان و علاقه‌مندان آیه‌الله کوهستانی بودند. میهمان دانشمند گرامی حاج شیخ یحیی صادقی گل‌زودی بودیم. از جمله میهمانان فرزند گرامی آیت‌الله کوهستانی، حاج شیخ محمد اسماعیل بود که در آن محفل انس درباره شخصیت معنوی و کرامات آیت‌الله بحث و گفتگو به میان آمد. فاضل گرامی حاج شیخ محمد علی صادقی برادر حاج شیخ یحیی که هر دو برادر از شاگردان و دست‌پروردگان آیت‌الله کوهستانی بودند در این خصوص واقعه ذیل را نقل کرد: «آیت‌الله در درس کفایة الاصول یادی از یک خاطره از دوران تحصیلی در نجف کرد و فرمود: روزی به حرم حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مشرف شدم و به ادای نماز پرداختم. هر چند نماز می‌خواندم برابم آن‌چنان دلچسب نبود و همین‌طور نمازها را تکرار می‌کردم تا سرانجام با خود گفتم: این سواس است، آن‌شاء‌الله آنچه را تاکنون خواندم صحیح است. در اندیشه این بودم که دیگر نماز را تکرار نکنم که ناگاه در مقابل خود با یک روحانی باعظمتی روبه‌رو شدم که خطاب به من کرد و گفت: احتیاط بهتر است. با شنیدن این سخن مصمم شدم مجدداً نماز را از سر بگیرم. در همین حال، لحظه‌ای به خود آمدم و از خود پرسیدم این روحانی کیست که از اندیشه‌ام آگاه است! بهتر است نماز را زودتر به اتمام برسانم تا به محضرش برسیم و عرض ادبی کرده باشم. تا وقتی که به نماز اشتغال داشتم آن روحانی بزگوار در مقابلم نشسته و مشغول عبادت و زیارت بود. ولی همین که سلام نماز را دادم و به طرف او متوجه شدم کسی را نیافتم. برای دیدن وی به هر سو دویدم. به احتمال این که از در جانب قیله بیرون رفته باشد، به طرف آن در رفتم. از

۱. حدیث از مجموعة الاخبار محمدحسن جلالی.

کشفشاری با ذکر خصوصیات سؤال کردم. پاسخ داد کسی را با این خصوصیات هرگز ندیده است. بسیار دریغ و حسرت خوردم که از درک محضر آن عزیز محروم ماندم. آقای صادقی اضافه کردند که به نظر آیت‌الله آن فرد کسی جز امام غایب (صحیح) نبود.»

لازم است تذکر دهم که جناب حاج شیخ محمدعلی صادقی و حاج شیخ یحیی صادقی هر دو فرزند شیخ اسدالله گلوردی، مزار خربنی هستند که همگی مورد علاقه آیت‌الله کوهستانی بودند و از آغاز دروس علمی تا پایان سطح را در حوزه علمیه کوهستان از محضر ایشان استفاده بردند. هر دو سالها برای تکمیل فقه و اصول و کسب معنویت بیشتر به حوزه علمیه نجف رفته‌اند و اکنون هر دو برادر در سمت منصب قضاوت به جامعه خدمت می‌کنند. کتاب «طهارت» و «صلوة» و «رکوة» جوهر را با هم در نجف مباحثه خواندیم. معنویت و فضل هر دو برادر قابل قبول است.

عالم فاضل و واعظ متعهد سید عقیل محمدپور آکردی نقل کرد: «مرحوم کوهستانی هر گاه برای زیارت به مشهد می‌آمد، در منزل یکی از دوستان مورد علاقه‌اش اسکان می‌یافت. وی هر روز تخم مرغ مصرف می‌کرد. صاحبخانه وی مرغ خانگی داشت و تخم مرغ مورد مصرف آیت‌الله را تأمین می‌کرد. صجب این بود که تا وقتی آیت‌الله در این منزل بود مرغهایش تخم دو زرده می‌گذاشتند. هنگامی که این خبر به گوش مرحوم ولله که از علمای پرهیزگار و پارسا بود، رسید برای اطمینان خود را به صاحب‌خانه آیت‌الله رسانید و از او پرسید: آیا چنین خبری صحت دارد که هرگاه آیت‌الله به خانه شما می‌آید تا مدتی که آنجا هستند، مرغهای شما تخم دو زرده می‌گذازند، صاحب‌خانه گفت: بلی چنین است، مادامی که ایشان در این خانه توقف داشتند، این گونه بود.



### بینهما برزخ لا بینیان<sup>۱</sup>

هر چیزی که حایل بین دو چیز باشد آن برزخ است و چون عالم برزخ بین دنیا و آخرت واقع شده به این نام خوانده شده است.

یادآوری می‌کنم هر انسانی که جان خود را به جان آفرین تسلیم کرد، در ردیف سبکیلان و ملکوتیان قرار می‌گیرد و چنان می‌شود که می‌تواند بدون وسیله به هر جا بخواهد سفر کند و از راز دیگران آگاه باشد و آنچه پنهان است برای او آشکار باشد. خلاصه او مانند برزخیان دارای قدرت پرواز و دیدگان باز خواهند شد. البته این حالت اختصاص به مردگان ندارد. زندگان زیرک و هوشیار که در کار عبادت و تقوا قهرمان هستند، می‌توانند مانند مردگان پرواز کنند و از امور پنهان خبر دهند. و هم‌اکنون وجود اوتاد و ابدال و بندگان صالح هستند که با عرفان عملی خود توانستند مزایای نهفته یعنی آنچه در قوه و شأن او قرار داشت، با ابزار خدایی آنها را به فعلیت رسانده، خود را سبکیال در شمار اهل بصیرت و ملکوتیان قرار داده باشد. حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پره برافکنم چنین قفس نه سزای من خوش الحان است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم<sup>۲</sup>

### چشم برزخی

دانشمند فاضل حاج شیخ حسین گرایلی ساکن مشهد در تاریخ ۱۴/۵/۷۷ بعد از ختم مجلس یادواره شهداء آغودزده در منزل این جانب آمدند. گفتاری دربارهٔ علما و اخبار پیش آمد. از جمله از آیت‌الله کوهستانی نام برده شد. ایشان واقعهٔ ذیل را بیان داشتند که در روزگار تحصیل در حوزهٔ کوهستان بودم، روزی از آیت‌الله کوهستانی سؤال شد که چگونه است بعضی دارای چشم برزخی اند، می‌بینند آنچه که دیگران نمی‌بینند و می‌شنوند آنچه که دیگران نمی‌شنوند؟ حضرت آیت‌الله کوهستانی فرمودند: کسانی هستند که با تقرب و تقوا و مجاهدت نفسانی مراحلی از

معنویت را طی می‌کنند. در نتیجه به مقامی می‌رسند که می‌بینند آنچه را که دیگران نمی‌بینند. از آن جمله شیخ رجبعلی خیاط بود که عملش از راه صدق و صفا و تقرب الی الله بود. وقتی وی به منزل این جانب آمد، در زمان رفتن و خدا حافظی مقداری وی را بدرقه کرده با هم راه می‌رفتیم. در آن حال خلوتی با خدا داشتیم. شیخ در حالی که به راه خود می‌رفت برگشت، قلبم را بوسه زد. نشان داد که از قلبم خیر یافت در آن موقع با خدا خلوتی داشتم در همین سفر بود که شیخ رجبعلی فرمودند که از قلب کوهستانی توری ساطع است که به جانب بالا می‌رود. گفته‌اند از کوهستان تا رستم کلا گریه کرد.

شیخ رجبعلی خیاط سبب روشن شدن چشم برزخی خود را چنین نقل کرده است: «در ایام جوانی دختر رعنا و زیبایی از بستگان، دلباخته من شد و سرانجام در خانه‌ای خلوت مرا به دام انداخت. با خود گفتم: رجبعلی خدا می‌تواند تو را امتحان کند بیا این بار تو خدا را امتحان کن. سپس به خدا عرضه داشتم: خدا یا من این گناه را برای تو ترک می‌کنم، تو هم مرا برای خودت تربیت کن. آن‌گاه ایشان به سرعت از دام گناه می‌گریزد و بی‌درنگ دیده برزخی او روشن می‌شود و آنچه را دیگران نمی‌دیدند و نمی‌شنیدند برای او مقدور بود ببیند و بشنود.»

### صفای باطن آیت‌الله

آیت‌الله با نورانیت باطن خود از آینده افراد خیر می‌داد. این خصوصیت را شریک بحث وی، آیت‌الله حاج سیدمصطفی میرکتولی گرگانی خیر داشت و از او در این خصوص استفاده می‌کرد. از آن جمله این مورد بود:

میرکتولی در مشهد تدریس می‌کرد و در پذیرفتن شاگردان خود از مرحوم کوهستانی نظرخواهی می‌کرد. روزی شاگرد آراسته و منظمی در ظاهر از میرکتولی تقاضای شرکت و حضور در محفل درس وی نمود. میرکتولی آن جوان را به آیت‌الله کوهستانی نشان داد و از او خواست تا درباره‌اش خیر دهد. آیت‌الله کوهستانی تا چشمش به سیمای آن جوان افتاد، صورت خود را برگردانید و سکوت کرد.

میرکتولی از وی خواست چگونگی امر را بیان کند. کوهستانی فرمود: وی آینده خطرناکی در پیش دارد. میرکتولی هم از درس دادن به او خودداری کرد. آن جوان سالها در مشهد درس خواند و برای تکمیل درش راهی نجف شد. و بعد بر سر مسأله‌ای با پسر مرحوم آیت‌الله العظمی سیدابوالحسن اصفهانی اختلاف پیدا می‌کند و در زمانی که مرحوم سیدحسن آن عالم بزرگوار در صحن حضرت امیرالمؤمنین در صف جماعت پدرش مشغول نماز جماعت بود آن بدبخت وی را سر برید.

نگارنده عکس مرحوم سید حسن را در مقبره مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی در نجف دیدم که روحانی جلیل‌القدر و دارای صورت بسیار نورانی بود.

فاضل معتمد ابراهیم‌نژاد آکردی مازندرانی نقل کرده که در ایام اشتغال به تحصیل از نظر معیشتی بر من خیلی سخت می‌گذشت. تصمیم گرفتم از زری طلبگی درآمد و با کار و تلاش خود را از گرسنگی نجات دهم. به این منظور از قم به مازندران رفتم. از آنجا که سالها در حوزه علمیه کوهستان زیر نظر آیت‌الله کوهستانی درس خوانده بودم و از لطافت پدران و وی برخوردار بودم. تصمیم گرفتم قبل از اینکه از لباس بیرون روم به خدمت ایشان بروم ممکن است بعد از آن از این که از زری طلبگی بیرون رفتم شرم و حیا مانع رفتن به حضورش شود. با این اندیشه به محضرش رسیدم. آن بزرگوار در سخنان خود به مسأله‌ای که در ذهنم گذشته بود، اشاره کرد و مرا از بیرون رفتن از لباس روحانیت منع کرد. در ضمن مبلغی به من مرحمت فرمود. از آنجا که راز خود را با کسی در میان نگذاشته بودم. وقتی که آگاهی آیت‌الله را دیدم، غرق در شگفتی شدم. حالت یأس و نومیدی من یکباره به نشاط و امید به تحصیل در آینده تبدیل شد از همان جا تصمیم قطعی گرفتم، دیگر به هیچ وجه دنبال خروج از لباس مقدّس روحانیت نباشم و کماکان به تحصیل خود ادامه دهم.

### آگاهی آیت‌الله از ضمیر مردم

دکتر شهیدی ساروی، چشم پزشکی، که از دوستاناران و علاقه‌مندان آیت‌الله

کوهرستانی است، نقل می‌کند: «روزی با جمعی از پزشکان به گرگان رفته بودیم در سر راه به دیدار کوهرستانی رفتیم و از محضر ایشان درخواست شد که از وی معاینه پزشکی به عمل آید. یکی از پزشکان همراه مسوؤلیت معاینه را به عهده گرفت و مشغول معاینه شد. در حین معاینه آیت‌الله فرمود: خدا می‌داند که ما قصد گول زدن کسی را نداشتیم. معاینه تمام شد با خداحافظی جانب ساری روانه شدیم. در بین راه من به یاد این جمله آقا افتادم و به همراهان خود گفتم: منظور آیت‌الله از بیان این عبارت چه بود؟ هیچ بود؟ همراهمان چیزی به فکرم نرسید. بعد یکی از پزشکان همراه ما گفت: من مطمئنم آیت‌الله با این جمله در واقع پاسخ مرا دادند؛ زیرا موقعی که برای معاینه پیراهن ایشان را بالا زدم چشمم که به اندام ضعیف وی افتاد با خود گفتم: این علما با این جسم ضعیف و ناتوان خود چگونه می‌خواهند با زورداران و قدرتمندان حاکم مبارزه کنند و بعد خود چنین پاسخ دادم که این آقایان تنها از راه مکر و فریب مردم را گول می‌زنند و آنها را با خود همراه و هم‌رای می‌کنند، وقتی که این اندیشه از ذهنم گذشت، آیت‌الله آن عبارت را بر زبان آورد و فرمود: خدا می‌داند ما قصد گول زدن کسی را نداشتیم»<sup>۱</sup>

### چو باغ را فروختی؟

حجة الاسلام شیخ علی اکبر حسینی نیلایی از وعظا مقیم تهران نقل کرد: «هنگامی که صدرایی اشکوری، واعظ مشهور، در یکی از بیمارستانهای تهران بستری شده بود، جماعت وعظا تهران به همراه رئیس الواعظین، دانشمند بزرگوار شیخ محمد تقی فلسفی<sup>۲</sup> و سید قاسم شجاعی واعظ مشهور تهران برای عیادت وی به بیمارستان رفتند. پس از تعارفات معمول آقای فلسفی از صدرایی اشکوری خواست که از خاطرات گذشته خود چیزی نقل کند. مرحوم صدرایی اظهار داشت: زمانی جهت منبر به شهر بابل مازندران سفر کردم از آنجا روزی به زیارت آیت‌الله

۱. فاضل معتمد حجة الاسلام شیخ محمد اسماعیل نوزند آیت‌الله

۲. سننور نامی و خطیب یگانه ایران، حاج شیخ محمد تقی فلسفی در آخر ماه شعبان ۱۳۱۷ش درگذشت.

کوهستانی رفت. تا چشم آیت‌الله به من افتاد پس از احوال‌پرسی فرمود: آقای صدرایی چرا آن باغ را فروختی مگر نبود روزی که از کربلا عازم ایران شدی، به حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام مشرف شدی و دو لب خود را بر ضریح امام گذاشتی و از امام درخواست کردی که چیزی به تو مرحمت کند که زندگی آبرومندان‌های داشته باشی و حضرت امام حسین علیه السلام آن باغ را به تو عطا فرمود که تاکنون از آن بهره‌مند بودی؟! از سخنان آن جناب من در شگفت ماندم که از راز کربلا و زیارت حضرت اباعبدالله علیه السلام و تقاضایم و این معامله کسی خبر نداشت، وی از کجا فهمید! اصل قضیه چنین بود که باغ را در شهر خود به شخصی فروخته بودم و تنها یک امضا باقی مانده بود که این سفر پیش آمد. موکول شد که بعد از اتمام سفر با امضا معامله تمام شود. با شنیدن این سخن آیت‌الله کوهستانی باقی قصه را برای ایشان نقل کردم و به ایشان قول دادم که در بازگشت از این سفر معامله را به هم خواهیم زد و این کار را بعد از سفر انجام دادم و باغ را از مشتری باز پس گرفتیم.»

نگارنده، منبر مرحوم صدرایی را در نجف اشرف دیدم که در تقای مطالب و انتخاب مسایل بسیار ماهر و مسلط بودند. روحش شاد.

\*\*\*

واقعه‌ای دیگر را شیخ علی اکبر حسنی از مرحوم شیخ عباس عرفانی نیلایی نقل کردند و آن این است که مرحوم حاج شیخ عباس عرفانی فرمودند: «شنیدم که آیت‌الله کوهستانی از لعنت کردن رضاشاه پهلوی خودداری می‌کند و از شنیدن این مطلب خیلی ناراحت بودم. با خود قرار گذاشتم. بهتر است به کوهستان بروم از ایشان سؤال کنم. اگر این شایعه را درست بدانند با او برخورد کنیم. با این انگیزه وارد کوهستان شدم و با آیت‌الله دیدار کردم. پس از تعارفات معمول و قبل از پرسش از قضیه مورد نظر کسی مسأله‌ای از ارث به میان آورد در خلال این بحث آیت‌الله کوهستانی دو بار رضاشاه را لعنت کرد و فرمود: خدا لعنت کند رضاشاه را که چیزی باقی نگذاشت. از این گفتار در واقع ایشان پاسخ آنچه مورد نظر بود که سؤال شود، دادند و لذا از طرح سؤال خودداری کردم و دانستم که آن خبر دروغ بود.»

حاج شیخ محمد ابراهیم ریاحی نقل کردند که وقتی با مصاحبت حاج شیخ حسین ریاحی برای زیارت و تشریف به محضر آیت‌الله کوهستانی به آنجا رفتیم. چون کسالت داشت، کمتر بیرون می‌آمد. از حجة الاسلام آقای آقا میرنعم حسینی با اداب سری که از شاگردان آیت‌الله بوده، خواستیم که از ایشان اجازه ملاقات بگیرد. آقای میرنعم به اندرون رفت. وقتی برگشت، گفت: آقا فرمودند فردا بیایند، امروز حال مساعد نیست. به آقا میرنعم گفتیم به آقا بگویید ما آرزو داریم نماز جماعتی پشت سرش بخوانیم، برای کدام نماز می‌شود که در آن موقع حاضر شویم، به علاوه ما از ووزار آمدیم، راه ما دور است. آقای میرنعم رفتند، گفته ما را به عرض آقا رساندند. آقا فرمودند: بگو بیایند.

به محضرش تشریف حاصل کردیم. ایشان بیمار بودند (که البته از همان بیماری از دنیا رفتند) تا موقع نماز شده، با آن جسم ناتوان به نماز ایستاد. نماز را آن قدر با خضوع و طمأنینه خواند و سجده‌های ایشان به قدری طولانی بود که ما با وجود جوانی، بر ایمان مشکل بود.

در هر حال نماز را خواندیم، از ایشان تقاضای گفتاری کردیم که آن را آویزه گوش خود کنیم. آقا فرمودند: تو جهتان به قرآن باشد، که قرآن این روزها خیلی غریب است و صدای واغریبای قرآن بلند است. این سخن را دلسوزانه فرمودند ما همه به گریه افتادیم، باز هم اصرار کردیم. مطالبی بفرمایند. ایشان فرمودند: قرآن بار دیگر تکرار کردیم، فرمودند: قرآن. وقتی اصرار ما را دیدند، فرمودند: دستورالعملی برای شما می‌گویم. به آن عمل کنید هر حاجت داشته باشید به آن می‌رسید و آن چنین است؛ هر روز ۱۲ بار «اَنا انزلنا» را بخوانید و تا چهل روز مداومت کنید هر حاجت که داشته باشید، بعد از چهل روز برآورده می‌شود.

این شیخ محمد ابراهیم و شیخ حسین هر دو پدر شهید و اهل تقوا و تعبد هستند. شیخ محمد ابراهیم ریاحی پدر شهید نقل کرد: «صالح فاضل جناب آقای دانشمند یکی از روحانیان فاضل اهل منبر همه ساله جهت منبر به مازندران و تهران سفر می‌کرد و در آن ایام به محضر آیت‌الله کوهستانی می‌رفت. یک سال که به

بهشهر رفته بود از رفتن به کوهستان محضر آیت‌الله مردّد شد، می‌خواست از رفتن به کوهستان صرف‌نظر کند و از بهشهر مستقیماً به تهران برگردد. به مدرسه علمیه ملاصفراعلی بهشهر وارد شد. در آنجا تصمیم گرفت، برای رفتن به کوهستان استخاره کند. وقتی استخاره کرد از اتفاق بسیار خوب آمد، لذا عازم کوهستان شد. آقای دانشمند نقل کرده به محض تشرف به محضر آیت‌الله، آقا فرمودند: ما به شما علاقه داریم، برای آمدن به کوهستان استخاره لازم نبود. مسأله برایم خیلی مهم جلوه کرد چون کار استخاره نزد کسی واقع نشده بود و کسی هم در جریان نبود.»

### عکس‌العمل گناه افراد از دیدگاه علمای واقع‌بین

عالم فاضل حاج شیخ محمد اسماعیل فرزند آیت‌الله کوهستانی از عالم فاضل حاج شیخ محمدعلی صادقی گلوردی شاگرد آیت‌الله کوهستانی واقعه ذیل را اینگونه تعریف کردند: «روزی اسب سواری را دید که شبیه میمون بود. آیت‌الله فرمودند: از کسانی که در مسیر این سوار بودند. سؤال کردم: این کیست که سوار بر اسب است؟ پاسخ دادند و معرفی کردند که فلان شخصی بود (آیت‌الله از ذکر نام آن شخص خودداری فرمودند).

توضیح می‌دهم که هر شخصی در گرو اعمال خود است. اگر عمل کسی تناسب با صفات حیوانی داشته باشد، شخص معصیت‌کار در عالم برزخ و یا در نظر کسانی که از نعمت چشم برزخی برخوردارند؛ به همان شکل و شمایل، ظاهر و دیده می‌شود.»

نظیر این قضیه را از آیت‌الله حاج‌میرزا جواد انصاری همدانی متوفای سال ۱۳۳۹ هـ ق نقل کردند، که ایشان فرمود: «روزی از یکی از خیاربانه‌های همدان عبور می‌کردم، دیدم عده‌ای جنازه‌ای را بر دوش دارند به سمت قبرستان می‌برند و جمعی او را تشییع می‌کنند. ولی از جنبه ملکوتی او را به سمت یک تاریکی مبهم و عمیقی می‌بردند و روح مثالی این مرد متوفا در بالای جنازه می‌رفت. می‌خواست فریاد بکشد که ای خدا مرا نجات بده، مرا این جا نبرند، ولی زبانش به نام خدا

جاری نمی‌شد. آن وقت به مردم رو می‌کرد و می‌گفت: ای مردم مرا نجات دهید، نگذارید ببرند، ولی صدایش به گوش کسی نمی‌رسید. آن مرحوم می‌فرمود: من صاحب جنازه را می‌شناختم اهل همدان و حاکم ستمگری بود.<sup>۱</sup>

آیت‌الله انصاری همدانی که در سال ۱۳۲۹ شمسی درگذشت، از دانشمندان پارسا و در زهد و ورع و پرهیزگاری یگانه بود و از نظر مقام معنوی و کرامات چنان بود که آیت‌الله شهید دستغیب سالها از وجود وی بهره معنوی برد. چنانکه در این باره از آیت‌الله حاج صدرالدین حایری شیرازی نقل است که گفت: من و شهید دستغیب همراه آیت‌الله از مسجد به سمت منزلمان می‌رفتیم، وقتی به در خانه رسیدیم، آقای دستغیب به من رو کرد و فرمود: ماکه زمان انبیا و ائمه هدی را درک نکرده‌ایم و آنها را ندیده‌ایم؛ اما وقتی انسان این مرد را می‌بیند، می‌فهمد که آنها چقدر بالا بودند. بارها شهید دستغیب به آیت‌الله نجابت می‌فرمودند که اگر ما با آیت‌الله انصاری آشنا نمی‌شدیم از توحید چیزی درک نمی‌کردم. حتی آیت‌الله دستغیب می‌فرمودند: لذا یابندی که از سخنان حضرت خاتم‌الانبیا صلی الله علیه و آله و حضرات معصومین علیهم السلام به وسیله ایشان نصیب بنده می‌شود از دیگر کسی نصیب نشده و بهره‌های روحانی و علمی آن مقدار که از ایشان استفاده کردم از دیگری استفاده نکرده‌ام و لذا آیت‌الله دستغیب بر اثر مصاحبت ایشان به تمام معنای یگانگی خداوند علی‌اصلاح راه یافته و مدارج عالیهای را در عرفان طی کرده بود.<sup>۲</sup>

این شخصیت والا از وجوهات شریعه استفاده نمی‌کرد، بلکه از درآمد باغی کوچک و چند عدد گوسفند و گاو که داشتند، امرار معاش می‌نمودند و بارها می‌فرمود: «خدای تعالی هیچ وقت ما را مقروض نکرد.» آن جناب کارهای منزل را خود انجام می‌داد و لوازم منزل را شخصاً از بازار خریداری می‌کرد و اجازه نمی‌داد کسی در خرید خانه و حمل کالا او را کمک کند.<sup>۳</sup>

۱. از کتاب کوی بی‌شانها، ص ۳۹ در کتاب کوی بی‌شانها، ص ۳۹

۲. از کوی بی‌شانها، ص ۸۱ شرح زندگی آیت‌الله انصاری همدانی.



## دیدن صور ملکوتی

محمدبن الحسن صفار در کتاب «بصائرالدرجات» از ابویصیر روایت کرده که گفت: در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به حج مشرف شدید. هنگامی که در حال طواف بودیم عرض کردم فدایت شوم. ای فرزند رسول‌الله «یتغروالله لیهدا الخلق» آیا خداوند تمام این خلق را می‌آموزد. حضرت فرمود: ای ابابصیر اکثر افرادی که می‌بینی از میمون‌ها و خوک‌ها هستند.

ابویصیر می‌گوید: به محضرش عرض کردم به من نیز نشان بده. حضرت به کلماتی تکلم کرد و پس از آن دست خود را بر روی چشمان من کشید. من دیدم آنها را که به صورت خوک و میمون بودند و این امر موجب دهشت من شد. و لذا آن حضرت دوباره دست بر چشم من کشید و من آنها را به همان صورت‌های اولیه مشاهده کردم. سپس فرمود: ای ابامحمد شما در میان بهشت خوشحال و مسرور خواهید بود و در بین طبقه‌های آتش شما را می‌جویند و یافت نخواهید شد. سوگند به خدا که سه نفر از شما در آتش با هم نخواهید بود و سوگند به خدا دو نفر از شما هم نخواهید بود و سوگند به خدا یک نفر هم نخواهید بود.<sup>۱</sup>

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ جواد انصاری همدانی فرمودند: «روزی وارد مسجدی شدم. دیدم پیرمردی عامی مشغول خواندن نماز است. دو صف از ملایکه در پشت سر او صف بسته و به او اقتدا کرده‌اند و این پیرمرد خود ابداً از این صفوف فرشتگان اطلاعی نداشت. من دانستم این پیرمرد برای نماز خود اذان و اقامه گفته است. چون در روایت داریم: کسی که در نمازهای واجب خود اذان و اقامه بگوید دو صف از ملایکه و اگر یکی از آنها را گفته یک صف از ملایکه به او اقتدا می‌کنند که درازای آن صف به اندازه فاصله بین مشرق و مغرب باشد.»

محمدبن یعقوب به اسناد عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «إِذَا أَذَّنْتَ وَأَقَمْتَ صَلَى خَلْفَكَ صَفَّانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَإِذَا افْتَحْتَ صَلَى خَلْفَكَ صَفَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»<sup>۲</sup>

۱. فروع کافی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. داستانهای عبرت‌انگیز، ص ۹۲.

و در ثواب الاعمال است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «کسی که نماز کند با اذان و اقامه، دو صف از ملائکه پشت سرش نماز کنند و کسی که نماز کند با اقامه بدون اذان پشت سرش یک صف از ملائکه نماز کنند. راوی سؤال کرد که مقدار هر صف چقدر است؟ فرمود: افش مابین مشرق و مغرب و اکثرش مابین زمین و آسمان است.»<sup>۱</sup>

### تأثیر سجده

در شب چهارشنبه ۱۶ دی ماه ۱۳۷۷ شمسی مطابق با یازدهم رمضان المبارک سال ۱۴۱۹ هـ ق در حدود ساعت ۱۰ شب، برای دیدار و انس با هم، جناب عالم فاضل و روح حاج شیخ محمد ابراهیمی و عالم فاضل واعظ حاج سید سجادی بهشهری به منزل این جانب آمدند.

درباره مطالب علما واقع بین و کشف و کرامات متقین گفتگو به میان آمد، از آن جمله خوابی را آقای سجادی نقل کردند که قابل توجه و تأمل است و آن این است که این عالم از علمای پرهیزگار که از مجاورین مشهد است، شبی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را به خواب می بیند که حیوانی را به گردش ریسمانی که یکطرف آن در دست حضرت است و در دست آن حیوان یک کیسه است که محتویات آن را از گوشه آن نشان می داد کاغذ پاره بود. گفت که حضرت آمد در خانه به من دستور داد، این حیوان را در خانه ات چند روز پذیری کن. گفت: عرض کردم آقا به این صورت است. حضرت فرمود: میهمانت باشد او را پذیری کن. از حضرت، آن بنده سر رسید. از ایشان خواستم که این را ببرد در جایش تا بگردم، از خواب بیدار شدم در شگفت بودم این چگونه خوابی است. تا فردا شده، دیدم یکی از بستگانم به عنوان میهمانی از راه دور آمد در خانه، همراه یک جامه دانی هم دارد. تا دم در

۱. ثواب الاعمال، ص ۵۴. حدیث ۲۲ در گوی بی نشانها، صص ۱۰۴-۱۰۵.

رسید، خوش آمد گفتم. دیدم برادر خانم پیدا شد. گفتم ایشان را به اتاق ببرید، دم در کاری دارم و برمی‌گردم. آنان به اتاق رفتند. او چند روزی میهمان بود، هرگاه که با هم می‌نشستیم به یاد آن خواب می‌افتادم. خنده‌ام می‌گرفت. این فامیلم سؤال کرد چرا می‌خندی؟ سر خنده‌ات چیست؟ خودداری کردم با اصرار او گفتم روز آخر برای شما می‌گویم. دز روز آخر عین خواب را برایش نقل کردم. بسیار ناراحت شد و گفت: با ورود به تهران این شغل را رها می‌کنم. این فرد یک روحانی بود که در زمان طاغوت دفتر ازدواج و طلاق داشت. در زمان طاغوت علمای شریعت آن را همکار با طاغوت می‌دانستند. از این نظر در خلاف مسیر حق عمر خود را می‌گذرانند. این خواب نشان داد که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز از ایشان راضی نبودند.

### تأثیر دعای اولیاء خدا

سالی مازندران دچار خشکسالی شد و کشاورزان به شدت نگران زحمات و دسترنج خود بودند که در معرض نابودی قرار گرفته بود. در همان ایام آیت‌الله کوهستانی به همراه جمعی برای اقامه نماز جماعت به مسجد می‌رفتند که در بین راه زن کشاورزی در حالی که ظرف آبی در دست داشت، جلوی آیت‌الله ظاهر شد و آب را بر سر و روی آیت‌الله ریخت. همراهان آیت‌الله از این عمل او ناراحت شدند، خواستند به آن زن پرخاش کنند، که مرحوم آیت‌الله آنان را از این عمل منصرف کرد و آن زن به جای عذرخواهی با عصبانیت گفت: این آقایان تنها به مسجد می‌روند و نماز می‌خوانند و به فکر زراعت مردم که دارد تباہ می‌شود، نیستند. حضرت آیت‌الله در حالی که اعتراض او را می‌شنید به راه خود ادامه داد و در مسجد با مردم به جماعت ایستاد. بعد از اقامه نماز به سجده افتاد و در همان حال سجده را طولانی کرده، به ذکر دعا و خواندن دعای ابو حمزه ثمالی پرداخت. هنوز آیت‌الله از سجده برخاسته بود که صدای بارش شدید بلبند شد و این قضیه را آقای امامی کاشانی امام جمعه مؤقت تهران در اردیبهشت سال ۱۳۷۴ ش در خطبه نماز جمعه تهران تحت عنوان تأثیر دعای اولیاء‌الله بیان کردند و افزودند:

بی تردید دعای مردان خدا که تنها برای خدا گام برمی دارند، تأثیرگذار خواهد بود.



دانشمند بزرگوار حاج سید حسن ابطحی نوشته اند: «من سالها با آیت الله کوهستانی ارتباط داشتم. گاهی مدتها در قریه کوهستان می ماندم و از محضرش استفاده های علمی و معنوی می کردم. یک روز خطبه همام را که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در وصف متین ایراد فرموده از کتاب نهج البلاغه ای که در اتاق بیرونی آیت الله کوهستانی بود مطالعه می کردم. دیدم بدون مبالغه تمام آن خطبه با حرکات و اعمال و رفتار آیه الله کوهستانی مطابقت می کند.

و نیز نوشته است که مرحوم آیت الله کوهستانی در خانه بازی داشت و اکثر اهالی مازندران به خصوص از دهات و قراء اطراف میهمان زیادی برایشان وارد می شدند. به طوری که گاهی متجاوز از پنجاه نفر اول ظهر پس از آنکه در مسجد پشت سر ایشان نماز می خواندند به منزل معظم له می رفتند و برنامه او هم این بود که ظهرها آشی تهیه می کرد و در مقابل هر نفر یک کاسه آش و یک قرص نان می گذاشت.

روزی مرحوم آیت الله کوهستانی درباره قدرت بی نهایت خدا برایم سخن می گفت: او آنچنان این موضوع را تشریح و بررسی می کرد که حقیقتاً انسان را متوجه عظمت الهی می نمود. خوب به یاد دارم که در پایان بحث در آن روز از معظم له سؤال کردم: چرا گاهی بعضی از حوایج مشروع ما را خدا فوری عنایت نمی فرماید؟

در جواب فرمود: یکی از صفات خداوند «خفی الاطراف» است و معنی این جمله این است که شما وقتی به مجموعه زندگی خود نگاه می کنی، اگر در راه رضایت الهی قدم برداشته باشی، از خدا راضی هستی و می بینی که هر چه می خواسته ای خدا قبل از درخواست به تو عنایت فرموده است. سپس دعای هر روز ماه رجب را خواند و برای تأیید کلماتش این جمله را فرمود:

«یا من يعطی من سئله، یا من يعطی من لم یسأله و من لم یعرفه؛ یعنی ای کسی که به

سؤال کننده و به کسی که درخواست نکرده و تو را هم نمی‌شناسد به سبب مهربانی و محبتی که به مخلوقت داری عطا می‌کنی.»

حالا اگر دو تا حاجت تو راه نداده باشد در مجموع وقتی فکر می‌کنی، می‌بینی از او راضی هستی و گاهی هم انسان متوجه می‌شود که خوب شد آن حاجت و یا آن حوایج را نداده‌اند، چون غالباً بعدها انسان به ضرر و نامشروع بودن آنچه می‌خواسته است و به او نداده‌اند پی می‌برد.

مرحوم آیت‌الله کوهستانی زندگی بسیار ساده‌ای داشت. حتی لباسش از کرباس و پنبه و پارچه‌ها دست‌بافت بود. وقتی انسان به او برخورد می‌کرد، بخصوص در کوهستان، فکر می‌کرد که او از اوضاع مملکت و سیاست اطلاعی ندارد، ولی باهوش و تیزبینی عجیبی که به غیب‌گویی شبیه‌تر بود، از آینده مملکت و سیاست ما را مطلع می‌ساخت.

نقل فزارهایی از کلماتش در این خصوص با اسلوب این کتاب مغایرت دارد.

مرحوم آیه‌الله کوهستانی فوق‌العاده مهربان و خوش اخلاق بود و با حدود ۲۰۰ نفر طلابی که در کوهستان تحصیل می‌کردند، مانند پدر مهربان و خوش اخلاقی رفتار می‌کرد و دست بر سر آنها می‌کشید.

روزی به من فرمود: از نجف که به مازندران آمدم به همسرم گفتم تو حاضری در حق طلاب مادری کنی و من پدری کنم و آنها را تربیت کنیم، تا نزد پروردگار روسفید باشیم، او قبول کرد و من هم تصمیم گرفتم و در آن زمان رضاشاه نمی‌گذاشت یک نفر معتمّم در ایران وجود داشته باشد. همیشه در حدود دویست نفر طلبه در مدارس این قریه تحصیل می‌کردند و تربیت می‌شدند.

نخستین روزی که من با مرحوم شهید هاشمی‌نژاد به منزل آیت‌الله کوهستانی رفتم، سادگی و بی‌آلایشی منزل معظم‌له خیلی مرا جلب توجه کرد. اتاقی که معمولاً برای پذیرایی مهمانان آماده بود و نسبتاً اتاق بزرگی بود. فرشش حصیر و در گوشه اتاق یک منبر کوتاه یک پا، یک جلد قرآن بزرگ و یک جلد رساله و چند عدد مَهر وجود داشت و دیگری چیزی نبود. خود آیت‌الله کوهستانی هم روی همان حصیر

گاهی روی نمود پشیمی می‌نشست، ولی در اتاق معنویت صحبتی بود. انسان را از توجه به دنیا باز می‌داشت و متوجه به خدا می‌کرد، حتی بعضی از اولیاء الله می‌گفتند در این اتاق حضرت امام عصر علیه السلام مکرر نزول اجلال فرمودند.

\*\*\*

مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ علی کاشانی فرمود: «یک شب در این اتاق (اتاق آیت الله کوهستانی) مشغول نماز مغرب شدم. دیدم حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - تشریف آوردند و در گوشه اتاق پشت به قبله به نحوی که من در نماز صورت مبارکشان را می‌دیدم نشستم. من با خودم فکر کردم که اگر نماز را بشکوم و عرض ادب به محضر مقدمشان بکنم، شاید از این عمل من خوششان نیاید و قبل از آن که من متوجه ایشان بشوم تشریف ببرند. پس چه بهتر نماز را نشکوم اگر اراده فرموده باشند من با ایشان حرف بزنم تا بعد از نماز صبر می‌کنند و من بعد از نماز ایشان را خواهم دید. نماز را خواندم در بین نماز بعضی از جملات را حضرت با من می‌گفتند مخصوصاً جمله: یا من له الدنیا والآخرة ارحم من لیس له الدنیا والآخرة، را که در سجده آخر چون با حال بهتری می‌خواندم. امام هم آن را مکرراً با توجه و حال بیشتری ادا می‌فرمودند. ولی به مجتهدی که می‌خواستیم سلام نماز را بدهم، حضرت ولی عصر رفتند.

مرحوم آیت الله کوهستانی زیاد به من توصیه می‌کرد که اگر می‌خواهی به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام برسی، از آزار مردم بالأخص اولیای خدا و مراجع تقلید و افرادی که پناهی جز خداوند ندارند، به خصوص به وسیله ضییت و تهمت پیرهنیز و در مجالسی که این گناهان انجام می‌شود منشین<sup>۱</sup>.

عالم فاضل و روح شیخ محمد ابراهیمی مازندرانی ساکن تهران، شب پنجشنبه، ۱۲ رمضان سال ۱۴۱۸ ه. ق. نقل کردند که روزی به محضر مرحوم علامه طباطبائی صاحب المیزان رسیدم، علامه فرمودند: از وقتی که آقای کوهستانی را در

۱. به کتاب پرواز روح و عالم عجیب ارواح اثر جناب ابطی مراجعه شود.

منزل آیت‌الله میلانی دیدم، هیچ‌گاه در نماز شب ایشان را فراموش نکنم.

### ملاقات و تشریف آیت‌الله با حضرت ولی‌عصر (عج)

آیت‌الله حایری شیرازی امام جمعه شیراز نقل فرمودند: «آیت‌الله کوهستانی به منظور تشریف به محضر حضرت مهدی علیه السلام در مسافرت اخیر خود به عراق مدتی را در مسجد کوفه بپوشته می‌کند. شبی شاید شب اخیر اقامت وی بوده که مرد عربی به نزدش آمد و گفت: آقا شیخ محمد حالت چطور است؟ آیت‌الله کوهستانی خیال می‌کند که این عرب از آشنایان است یا آنکه کسی نام وی را به او گفته و آمده است. احوالپرسی می‌کند. آن مرد همچنین از حال مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی جویا شد و بعد از آن مرد عرب مقداری آب تعارف می‌کند که چون آیت‌الله تشنه نبود آب را نمی‌خورد وقتی مرد عرب می‌رود، مرحوم کوهستانی از فراین و اوصاف او می‌فهمد که حضرت مهدی (عج) بوده است.»<sup>۱</sup>

### ما به شما ارادت داشتیم

آقای حاج سید عبدالکریم کشمیری نقل کردند که از مشهد با عده‌ای به طرف تهران حرکت کردیم. دوستان قصد زیارت عارف بزرگ حضرت آیت‌الله مرحوم شیخ محمد کوهستانی، ساکن روستای کوهستان بهشهر و متوفی سال ۱۳۹۲ هـ.ق را داشتند، من موافقت نکردم و به آنها گفتم: من نمی‌آیم و در ماشین می‌مانم تا شما بروید و ایشان را ملاقات کنید و برگردید. اما با اصرار یکی از دوستان قبول کردم که نزد ایشان برویم. همین که مرا دید بی‌آنکه کسی چیزی به او گفته باشد و بلدون مقدمه فرمود: «چرا مایل به آمدن نبودید در حالی که ما به شما تو جدّ شما ارادت داریم.»<sup>۲</sup>

۲. جلوه‌های معرفت، ص ۱۸۶.

۱. از کتاب تبلیغات جهه، ص ۱۱۶، ج ۳.

آقای ابطحی یکی از علاقه‌مندان آیت‌الله کوهستانی است. وی می‌نویسد:  
 مرحوم کوهستانی کسی بود که ملائکه افتخار خد مگزارای او را داشتند. من برای  
 این مطلب دلایلی دارم که غیر از قصه‌ای که نقل می‌کنم، بقیه دلایلم را نمی‌توانم  
 نقل کنم و آن قصه این است:

روزی یکی از محترمان مشهد که در خیابان نادری نزدیک میدان شهدا معزازه  
 دارد به نزد من آمد و گفت: دختری دارم که در حدود ۱۴ سال از سنش می‌گذرد. او  
 همه روز صبح که از خواب برمی‌خیزد مطالب عجیبی برای ما می‌گوید. و دختر  
 معتقد است که ارواح، آن مطالب را به او خیر داده‌اند و اتفاقاً اکثر مطالب مطابق  
 واقع است. اگر شما را زحمت نباشد به منزل تشریف بیاورید و ببینید او چه  
 می‌گوید و اینها را از کجایاد می‌گیرد؟ نکند خدای نکرده دیوانه باشد.

من به منزل آنها رفتم. آن دختر برایم مطالب عجیبی از کرات بالا و ساکنان آنها  
 گفت و معتقد بود که ارواح در شبهای گذشته او را به آن کرات برده‌اند و آنها را دیده  
 است. ضمناً از زیارتگاه‌ها و مشاهد مشرفه و ساختمان اصحاب مقدسه زیاد اسم  
 می‌برد. چون من آنها را دیده بودم، می‌دیدم بدون کم و زیاد آنها را معرفی می‌کند و  
 حال آنکه پدر و مادرش می‌گفتند او از مشهد هنوز بیرون نرفته است. در چند جلسه  
 با حضور پدر و برادرانش که با من دوست بودند مطالب زیادی برای ما گفت و ما از  
 او استفاده کردیم که شرحش مفصل است. در یکی از جلسات به من گفت: شما  
 آقای کوهستانی را می‌شناسید؟ گفتم: بله خد متشان ارادت دارم. گفت: دیشب مرا  
 به خانه ایشان بردند و شروع کرد به توضیح خصوصیات جاّه و کوجه‌های قریه  
 کوهستان و کیفیت ذر و رودی منزل آیت‌الله کوهستانی و گفت: وقتی دیشب وارد  
 منزل ایشان شدیم اتاق بزرگی طرف راست و چند اتاق کوچک روی سر در منزل،  
 طرف چپ بود که طلاب در آن استراحت کرده بودند و در مقابلمان در کوچکی بود  
 که به قسمت اندرونی منزل ایشان منتهی می‌شد. ما به آنجا رفتیم. قبل از آنکه به در  
 اتاق خواب آقای کوهستانی برسیم، ارواحی که همراه من بودند گفتند: اینجا خانه



یکی از اولیای خداست. گفتیم: اسمش چیست؟ شیخ محمد کوهستانی و سپس اضافه کردند که اگر ما راه بدهند و ایشان بیدار باشند از او استفاده خواهیم کرد.

ولی متأسفانه وقتی به درِ اتاق خواب او رسیدیم، دو نفر ملک که محافظ ایشان بودند از ورودمان جلوگیری کردند و چون ما اصرار کردیم فقط به من اجازه دادند که از بیرون اتاق او را ببینم، ولی او خواب بود. در اینجا خصوصیات قیافه آیت‌الله کوهستانی را شرح داد که مطابق واقع بود و همه آنچه از نشانیهای کوهستان و منزل آیت‌الله کوهستانی توضیح داده بود، همه صحیح بود و حتی خصوصیات خانه اندرونی معظم‌له را که بعدها من آن را دیدم، بدون کم و زیاد او قبلاً برای من شرح داده بود.

وقتی خدمت آیت‌الله کوهستانی رسیدم و جریان این دختر را برای او نقل کردم، تبسمی فرمود و گفت: بعید نیست همه ما تحت حفاظت ملائکه طبق امر الهی هستیم.»

یک روز در تفسیر آیه شریفه «ثم اورثنا الكتاب» که در سوره فاطر آیه ۳۱ واقع است، بین من و آیت‌الله کوهستانی جزئی بحثی اتفاق افتاد؛ یعنی من آیه را این طور معنی می‌کردم: ما کتاب را ارث دادیم به کسانی که از میان بدگامان اختیارشان کردیم که بعضی از ایشان ظالم به نفس خودند و بعضی میانه‌رو هستند و بعضی از آنها به همه خوبیها پیشی گرفته‌اند و گوی سبقت را به اذن خدا از دیگران ربوده‌اند که این فضیلت بزرگی است اینها هر سه دسته وارد بهشت می‌شوند.

مرحوم آیت‌الله کوهستانی می‌خواست بگوید: از ظاهر آیه استفاده می‌شود که این سه دسته از اقسام عباد است؛ ولی من می‌گفتم بر طبق دهها روایت و حدیث که در تفسیر این آیه وارد شده این سه دسته از اقسام مصطفین است. ایشان می‌فرمود: من احادیث را قبول دارم و حق با شما است، ولی اگر ما باشیم و آیه شریفه بهتر

است که طبق آنچه من می‌گویم معنی شود.

پس از این بحث که چند دقیقه طول کشید و ما مفصل آن را در کتاب انوارالمراس (شرح دادیم، دیدم آقای کوهستانی ناراحت شد، گفت: شما مرا به بحثی وادار کردی که می‌ترسم حضرت زهرا(س) را ناراحت کرده باشم. و این جمله را آن چنان با توجه می‌گفت و اشاره به جهتی می‌فرمود، مثل اینکه حضرت زهرا(س) در آنجا نشسته بود و می‌شنید و سپس از آن حضرت صدخراهی کرد و رو به همان جهت نمود و گفت: یا فاطمه، من نمی‌خواهم بگیرم که حتی فرزندان غیرمسلمان تو به بهشت نمی‌روند، همه آنها به خاطر تو اهل بهشت هستند؛ زیرا دامن تو پاک است و جمیع ذریه تو بر آتش جهنم حرام‌اند. من قبول دارم؛ اما می‌خواستم آیه را به ظاهرش معنی کنم.

منظور از ذکر بحث، فقط چگونگی توجه مرحوم آیت‌الله کوهستانی به مقام معصومین و حضرت زهرا(س) بود که امید است ما هم در همه حال همان توجه را به ائمه اطهار علیهم‌السلام داشته باشیم.<sup>۱</sup>

### حافظ حرم

نویسنده کتاب جلوه‌های معرفت می‌نویسد: «سرحوم آقای مرتضی غمگساری یکی از ساکنان روستای «خورشید» از توابع شهرستان نکا و از ارادتمندان مرحوم آیت‌الله کوهستانی بوده و هر چند وقت یک بار به خدمت آن عالم نامدار شرفیاب می‌شد، اتفاقاً در یکی از سالها چند ماه خدمت ایشان ترسید و پس از مدتی به محضرش شرفیاب شد. معظم‌له از وی پرسید: چرا چند وقت است اینجا نیامدی؟ عرض کرد: چون فصل کشاورزی است و حیوانات مختلف صحرائی وارد مزرعه شده، به محصولات صدمه وارد می‌کردند، برای محافظت از محصولات، توفیق نیافتم خدمت شما برسم. آقا فرمودند: چیزی می‌نویسیم، آن را در مزرعه قرار بده تا

حیوانات از این به بعد وارد زمین شما نشوند. آن‌گاه در برگه‌ای مطلبی مرقوم فرمودند و به او دادند. آن مرد روستایی مرقوم شریف را در مزرعه خود قرار داد و این امر باعث شد که برخلاف سایر مزارع آن روستا، مزرعه او از آسیب حیوانات وحشی در امان بماند و آن مرقومه چون حصاری از ورود حیوانات جلوگیری می‌کرد. بطوری که مزرعه احتیاج به حفاظت افراد نداشت.»<sup>۱</sup>

### همسر آیت‌الله

شیخ محمداسماعیل، فرزند آیت‌الله، خبر داد که مادرم ایمان کاملی به آیت‌الله داشت و بسیار مقید بود که به مسایل شرعی و اخلاقی آن گونه که هست عمل کند. وی به آیت‌الله زیاد ابرج می‌نهاد و به غایت محتاط و باتقوا بود. از فرزندان خود به شدت مراقبت می‌کرد، در بعضی اوقات که مؤمنین مواد خوراکی از قبیل ترشی، عسل و غیره برای حوزه به خانه ما می‌آوردند؛ مادرم هرگز به ما اجازه نمی‌داد که نزدیک آنها برویم. همیشه می‌فرمود: اینها مال ما نیست، همه سهم امام است و اگر کسی به آنها نزدیک شود و انگشتی بزند، مورد غضب امام واقع می‌شود. و به این وسیله شدیداً ما را از نزدیک شدن به آنها منع می‌کرد. این سخنان آنچنان در من اثر گذاشت که تا امروز هرگاه نظیر آن ظرفها را مشاهده می‌کنم، گویا چنان است که مادرم دارد از نگاه به آنها مرا نهی می‌کند.

\*\*\*

مرحوم آیت‌الله کوهستانی روز جمعه ۱۴ ربیع الاول سال ۱۳۹۲ هجری قمری از دنیا رفت. ایشان به فرزندش شیخ محمداسماعیل کوهستانی فرموده بود: جنازه مرا به مشهد ببرید و در حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام طواف بدهید، ولی به کسی نگویند که شیخ محمد کوهستانی فوت شده است. اگر جایی بود در آنجا مرا دفن کنید وگرنه به کوهستان برگردانید.

آنها بر طبق وصیت او، جنازه را به طرف مشهد حرکت دادند، اما مردم شهرهای میان راه با شور و تأثر عظیمی از جنازه استقبال می کردند و به من هم خبر داده بودند که جنازه آقای کوهستانی به طرف مشهد حرکت کرده، لذا من نیز با جمعی از طلاب تا قوچان به استقبال جنازه آقای کوهستانی رفتیم. وقتی که جنازه وارد مشهد شد، اذان صبح را می گفتند. ما نماز صبح را خواندیم و جنازه را در مسجدی گذاشتیم که صبح ساعت ۹ تشییع شود. در آن موقع نزدیکان و فرزندان آن مرحوم به منزل ما آمدند تا استراحت کنند، من هم خوابیدم. در عالم خواب دیدم که آیت الله کوهستانی دو زانو و مؤذّب در حضور حضرات معصومین علیهم السلام در اتاقی نشسته اند و مانند دوستی که از سفر آمده باشد، به او نگاه می کنند. او هم با کمال ادب گزارش فعالیتها و عبادتها و خدمات خود را می دهد و ائمه اطهار علیهم السلام وی را تأیید و اعمالش را قبول می کنند. من هم که کنار او نشسته بودم، از او مکرر خواهش می کردم که حاجات مرا هم بگویند. ایشان یک مرتبه رو به من کرد و گفت: بسیار خوب می گویم. که البته در بیداری هم آن حوایج برآورده شد.<sup>۱</sup>

### علاقة آیت الله به اهل بیت (علیهم السلام)

مرحوم آیت الله کوهستانی علاقه خاصی به خاندان رسالت و اهل بیت داشت. در همه هفته شبهای پنجشنبه و جمعه مراسم تعزیه داری سالار شهیدان، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و سایر امامان را برپا می کرد. هنگامی که مداحان به مرثی و مصایب اهل بیت می پرداختند، سیل اشک از دیدگان آن مرحوم جاری می شد. در وصیت نامه خود سفارش فرمودند که بازماندگان این مجلس را برپا دارند. در محرم سال ۱۳۹۲ هـ ق بر اثر کسالت از شرکت در مجلس سوگواری بازمانده بود و برای این که از فیض این گونه مجالس محروم نماند، یکی از طلاب را به اندرون دعوت می کرد تا مرثی و مصایب سالار شهیدان را برای او بخواند و با این که در

۱. برآواز روح، ص ۲۲۶.

بستر بیماری افتاده بود به همان حال سینه خود می زد و اشک می ریخت.

حجة الاسلام سید محمود حسینی که از دست پروردگان ایشان و از طلاب حوزه کوهستان است نقل می کند که آیت‌الله در دهه عاشورا هر شب در مجلس شرکت می کرد و بعد از صرف غذا از جای خود حرکت کرده، در میان جمعیت می ایستاد و می گفت: هر که دارد عشق شاه کریلا عریان شود، در حالی که به سینه خود می زد، مرائی را که می خوانند، او زمزمه می کرد و با همه مردم همکاری به عمل می آورد.

حجة الاسلام شیخ عبدالرسول اسحاقی مازندرانی در منبر، درباره آیت‌الله مطالبی می گفت، از آن جمله: آیت‌الله هرگاه می خواست شعری بخواند از اشعار وفایی انتخاب می کرد.

### پرهیز از شبهات

جعفر دایی پیرمردی بود که عمر خود را در خدمت آیت‌الله گذراند. او بسیار متواضع و دارای روحی بلند و بانشاط و در کار خود ساعی و پرتلاش بود. هرگاه طلاب حوزه به چیزی نیاز داشتند به وی مراجعه می کردند و ایشان با کمال اشتیاق مشکلات آنان را برطرف می کرد. طلاب حوزه همه وی را دوست داشتند و برای ایشان احترامی خاص قایل بودند.

یادآوری می کنم که آیت‌الله از وجوهات شرعی برای مخارج شخصی استفاده نمی کرد، حتی در ایام اشتغال به تحصیل، ایشان با اندک زمین مزروعی موروثی خود کشاورزی می کرد و از این طریق معاش خود را تأمین می کرد و این جعفر دایی امور کشاورزی وی را اداره می کرد. ضمناً آیت‌الله با افرادی آسیایی اشتراکی داشتند که همه ساله آن را اجاره می دادند و از اجاره آن برای مصارف منزل کمک می گرفت.

این آسیاب در دست شخصی به نام شهدی محمود بود. آیت‌الله آسیاب را به ایشان سپرده و با ایشان قرار گذاشته بود، اگر خواست از بابت اجاره آسیاب چیزی به منزل بفرستد از مزدی که از اغنیا می گیرد نفرستد.

روزی آیت‌الله با دستیار خود مرحوم جعفر دایی به نزد شهدی محمود به

سرآسیاب می رود. مشهدی، محمود با دیدن آیت‌الله خلیلی خُرسند می شود. قلیانی برای آیت‌الله فراهم کرده، پس از تکمیل احترام و تهیه لوازم میهمانداری، آیت‌الله از ایشان سؤال می‌کند که برای مصارف منزل چه آردی را فرستادید؟ مشهدی محمود پاسخ داد، مطابق دستور عمل می‌کردم، ولی یکبار از منزل میرزا علی اکبر، گندمی برای آرد کردن فرستادند که آردش خیلی مرغوب بود. لذا از دستمزد آن قدری آرد برای مصارف منزل شما فرستادم. آیت‌الله فرمود: با این کارت امسال مرا از ماه رجب انداختی.

چرا آیت‌الله از مزد گندم سرمایه‌داران پرهیز می‌کرد؟ برای این است که سرمایه‌داران کسانی هستند که بر ما نشان حقوق الهی تعلق می‌گیرد، فقرا را خداوند شریک اموال آنان قرار داده است. اگر اضیاء اهل حساب نباشند، شرکاء خود را که فقراء باشند از خود راضی ندارند، اکل مال آنان اکل مال باطل است؛ اما فقرا به سبب این که مالشان به حدّ نصاب از قبیل خمس یا زکات نمی‌رسد، شریکی برای آنان معصوم نیست؛ ما نشان حلال بین است.

یادآوری لازم که این پرهیز آیت‌الله از اموال شبهه‌ناک است، نه از حرام بین. اما از این که از گندم میرزا علی اکبر باید اجتناب بکند گویا برای دو نکته بود: اول آن که وی در زمره متمسکین بود. دوم متهم به انحراف از اسلام نیز بود. در هر حال علمای اخیار از اموال شبهه‌ناک شدیداً اجتناب می‌کردند. چنانکه در حالات آیت‌الله آقا سید محمد باقر درجه‌ای اصفهانی مطالبی را در باب اجتناب از شبهه نوشته‌اند که لازم دانستم عیناً آن را در این کتاب ذکر کنم.

نگارنده در ایام تعطیلات حوزه به منظور زیارت آیت‌الله عازم کوهستان شدم. از آنجایی که مادرم در جریان بود به من گفتم: مبلغی در اختیار قرار می‌دهم در مراجعت از کوهستان از تعاونی چیت‌سازی بهشهر مقداری پارچه خریداری کن، چون عروسی برادرت نزدیک است، می‌خواهم با آن چند لحاف و تشک تهیه کنم. وجه را گرفتم و عازم کوهستان شدم. وقتی به محضر آیت‌الله رسیدم از دیدار ایشان و سخنانش فیض بردم. هنگام بازگشت بعد از خدا حافظی آیت‌الله نیز با بنده

حرکت فرمودند تا کنار حوض حیات مدرسه آمدند. در این هنگام طلاب از هر طرف سر رسیدند. بعضی مسأله می‌پرسیدند و بعضی دیگر که عازم سفر بودند درخواست هزینه سفر می‌کردند. از جمله متقاضیان دوست و هم‌حجره‌ام سیدجعفر فزائی بود، که اظهار داشت مبلغی وجه نیاز دارم. آیت‌الله که در آن موقع در کنارم ایستاده بود و دست مبارکش به نشانهٔ رأفت روی دوشم قرار داشت، با همان دست تکانی به دوشم داد و با تبسم معنی داری فرمود: هر مبلغی که نیاز دارید از این ریائی بگیرید که به همراه خود پول فراوانی دارد. بنده با دستپاچگی عرض کردم و جهمی که به همراه دارم امانت مادرم است تا برایش پارچه خریداری کنم در عین حال اگر شما دستور بدهید در اختیار وی قرار می‌دهم. آیت‌الله توجه خود را به طلاب کرده و چیزی اظهار نداشتند. اما من با شگفتی زیاد با خود می‌گفتم وی از کجا از پولم خبر دار شده، در حالی که به کسی اظهار نکرده بودم. به هر تقدیر آیت‌الله از صفای باطن آگاهی پیدا کرده بود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

عالم فاضل شیخ عبدالرسول اسحاقی مازندرانی واعظ شهر، در ۱۷ رمضان سال ۱۴۱۹ هـ ق در منبر، شعری که معروف و مشهور است می‌خواند. وی می‌گفت: این شعر را پدرش در مناسبتها می‌خواند و آن شعر این است:

گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض      ورنه هر خشت و گلی لؤلؤ و مرجان‌نشود  
در آن هنگام به یاد آیت‌الله کوهستانی افتادند و داستان ذیل را تعریف کردند:

«آیت‌الله کوهستانی در زمان کودکی با کودکان محلهٔ خود بازی می‌کرد. روزی کودکان تصمیم گرفتند از درختی سبب بچینند، لذا با وسایلی سبب‌ها را از درخت به زمین می‌انداختند. بچه‌ها بعد به سراغ سبب‌هایی می‌رفتند که روی زمین افتاده بودند. ایشان هم به طرف سببی رفت که در میان علفها افتاده بود. وقتی می‌خواست سبب را بردارد دستش روی علفی که معروف به گزنه است قرار گرفت و دستش ورم

۱. این قضیه حدوداً مربوطه به سال ۱۳۶۹ هـ ق بود.

کرد به طوری که نتوانست مانند سایر بچه‌ها از روی زمین سبب بردارد. ایشان به بچه‌ها گفت: چون سببها حرام و مال دیگران بود، خداوند راضی نبود که از آن سببها نصیب من شود، لذا این مانع را برایش ایجاد کرد تا از خوردن مال حرام در امان بمانم. این واقعیتی است که خداوند بندگان مورد نظر خود را از گناه بازمی‌دارد.»

\*\*\*

آیت‌الله العظمی آقا سید محمد باقر درجه‌ای که در سال ۱۳۳۲ هـ ق درگذشت، از میرزترین چهره‌های فقهی یک صد سال گشته و از مراجع معظم تقلید بود. وی شاگردان بسیاری را پرورش داده بود. از جمله شاگردانش استاد جلال‌الدین همایی است که علاوه بر استفاده از محضر وی از محضر حاج آقا رحیم ارباب نیز بهره برد. جلال‌الدین همایی در اوصاف آیت‌الله درجه‌ای می‌گوید: آن دانای بزرگ در علم و ورع و تقوا، آیتی عظیم و به حقیقت جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام بود. در سادگی و صفای روح و بی‌اعتنائی به امور دنیوی گوی می‌فرشته‌ای بود که از عرش به فرش فرود آمده و برای تربیت خلائق با ایشان هم‌نشین شده بود.

مکرر دیدم که سهم‌های کلان امام را برای وی می‌آوردند و دیناری نمی‌پذیرفت. با اینکه می‌دانستم که بیش از چهارپنجم شاهی پول سیاه نداشت. وقتی صلت را می‌پرسیدم، می‌فرمود: من فعلاً بحمدالله مقروض نیستم و خرجی فردای خود را هم دارم و معلوم نیست که فردا و پس فردا چه پیش آید. «و ماتدری نفس ما اذا نکسب غذا و ماتدری نفس بائی ارض تموت»<sup>۱</sup> بنابراین اگر سهم امام را بپذیریم ممکن است حقوق فقرا تفضیح شود. گاهی دیدم چهارصد تا پانصد تومان که به پول امروز چهارصد، پانصد هزار تومان بود برایش سهم امام می‌آوردند و بیش از چند ریال که مقروض بود، قبول نمی‌کرد. اگر احیاناً لقمه‌ای شبهه‌ناک خورده بوده، فوری انگشت در گلو می‌کرد و همه را بالا می‌آورد و این حالت را مخصوصاً یک بار من به

۱. سوره لقمان، آیه ۳۴.



رای‌العین دیدم. ماجرا از این قرار بود:

«یکی از بازرگانان ثروتمند، آن بزرگوار را با چند تن از علما و طلاب دعوت کرده سفره‌ای از غذاهای متنوع با انواع تکلف و تنوق گسترده بود. آن مرحوم به عادت همیشگی مقدار کمی غذا تناول کرد. پس از آن که دست و دهانها شسته شد، میزبان قباله‌ای را مشتمل بر مسأله‌ای که به فتوای سید حرام بود، برای امضاء حضور آن مرد روحانی آورد. وی دانست که آن میهمانی مقدمه‌ای برای امضای این سند بوده و شبهه رشوه داشته است. رنگش تغییر کرد و تنش به لرزه افتاد و فرمود: من به تو چه بدی کرده بودم که این زقوم را به حلق من کردی. چرا این نوشته را پیش از ناهار نیاوردی تا دست به این غذا آلوده نکنم. پس آشفته حال برخاست و دوان‌دوان به طرف مدرسه رفت و کنار باغچهٔ مدرسه مقابل حجره‌اش نشست. انگشت در حلق فرو کرد و هر چه خورده بود استفراغ کرد و پس از آن نفس راحتی کشید.»<sup>۱</sup>

### خواب آیت‌الله در مشهد

آیت‌الله کوهستانی فرمودند: «در ایام اشغال به تحصیل در مشهد خواب دیدم که در سخن عتیق حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام هستیم. سخن مملو از علما بود. عدهٔ علما به قدری زیاد بود که پیش خود می‌گفتم برای هیچ کسی مقدور نیست این همه جمعیت را پذیرایی کند. در همین اندیشه بودم که دیدم فردی غیرروحانی از میان جمعیت به سمت منبر رفته، بر منبر نشست. پس به طرف چپ و راست مجلس نظر افکند و با حالت تمسخر به علما نگاه کرد. معلوم بود که نگاهش اهانت‌آمیز است.

مدتی بعد رضاخان پهلوی روی کار آمد. و از جانب استعمار مأمور براندازی دین و روحانیت از صحنهٔ سیاست شد. او می‌خواست ریشهٔ اسلام را بزند. اما خداوند ریشهٔ او را زد و به بدترین شکل ممکن در دنیا عذابش داد و در بدترین مکان که

۱. یادنامه حکیم حاج آقا رحیم ارباب نام، مجموعه ارباب معرفت، صص ۹۷-۹۸.

جزیره موریس باشند تبعید شد و در همانجا درگذشت.»  
این خواب آیت‌الله را حاج سید آقا، داماد آیت‌الله کوهستانی از زبان ایشان شنیده است که در تاریخ ۷۵/۱/۲۷ در مجلس ختم حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین رحمانی که از معمرین علمای بهشهر بود و در تاریخ ۷۵/۱/۲۵ درگذشت، برای نگارنده نقل کرد. مرحوم حاج شیخ حسین رحمانی از علمای فاضل و خد مگزار و با اخلاق علمای شهرستان بود. وی از شاگردان مرحوم آیت‌الله شیخ محمدعلی ربانی نیز بود. به نقل از ایشان چندی را در حوزه علمیه آفرودره در محضر آیت‌الله ربانی بوده و درس خوانده است. عمر وی از صد سال تجاوز کرده بود، مع ذلک به مسجد می‌رفت و امامت جماعت داشت.

\*\*\*

از آیت‌الله کوهستانی نقل شده است که فرمودند: «در خواب در محضر مبارک حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، و نیز آیت‌الله فاضل استرآبادی بودند. هر سه مشغول خوردن آبگوشت بودیم که من آب گوشت خود را به اتمام رساندم و مقداری از ته مانده کاسه آبگوشت حضرت امیرالمؤمنین را نیز خوردم. در همین موقع سائلی رسید و مسأله‌ای پرسید. پاسخ دادم. باز سؤال کرد، پاسخ دادم بار سوم که سؤال کرد، آقای فاضل فرمود: هر چه این آقا فرمودند، از این آقا است. (اشاره کردند به جناب حضرت علی علیه السلام)»<sup>۱</sup>

### دعای رفع گرفتاری

حجة الاسلام شیخ علی اکبر حسینی نقل کردند: «روزی به محضر آیت‌الله کوهستانی رسیدم و از ایشان خواستم دعا و ذکر برای رفع گرفتاری به من بیاورند. آیت‌الله این دعا را به من تعلیم دادند: «یا مُسْتَبِئُ سَبِّ یا مُفْرِجُ فَرَجِ یا مُفْتِخُ فَتْحِ یا مَدْبُرُ دَبْرِ یا مُسْئَلُ سَهْلِ یا مُبْتَسِرُ يَسْرٍ یا مُتَمِّمُ تَمِّمِ بِرَحْمَتِكَ یا اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و انت

۱. از محمدساجد فوزند آیت‌الله کوهستانی.

الجواد الکریم» و اضافه کرد حداقل ۷۰ مرتبه و حداقل ۷ مرتبه خوانده شود که بسیار مجرب است.

نگارنده بعضی از جملات این دعا را در دعاهای مأثوره دیده‌ام و تاکنون با این شکل فوق به نظم نیامده، ممکن است از اذکاری باشد که سینه به سینه نقل شده باشد. فراوان چیزهایی است که هنوز آنها را ندیده، توفیق ذکر مداوم آن را از خداوند متعال مسألت دارم.

## در بیمارستان آیه الله گلیایگانی



از راست: آیه الله کوهستانی و آقای اسلامی و آقای هاشمی داماد آیه الله  
و حضرت آیه الله گلیایگانی و آیه الله زاده کوهستانی

## بیماری و رحلت آیت‌الله کوهستانی

پزشکان نوع بیماری وی را بروشیت مزمن و تنگی نفس تشخیص داده بودند. هر سال به هنگام فرا رسیدن فصل زمستان، اطبای متخصص مازندران از سینه ایشان عکس برداری به عمل می‌آوردند و وی تحت معالجه و درمان قرار می‌گرفت. پیوسته این کسالت در شدت و ضعف بود، تا اینکه در سال ۱۳۹۱ هجری قمری بیماری ایشان به صورت حاد درآمد. به همین سبب در تاریخ ۸ شوال ۱۳۹۱ هجری قمری منظور توسل به دخت پاک حضرت موسی بن جعفر، فاطمه معصومه (س) به قم عزیمت کردند و در بیمارستان مرحوم آیت‌الله گلپایگانی بستری شدند. پزشکان مشغول معالجه وی شدند. مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی از اطباء و متخصصین بیماریهای ریوی بیمارستان بوعلی تهران نیز دعوت به عمل آوردند تا آیت‌الله را مداوا کنند. در طول این ایام علما، مراجع و مدرّسین و طلاب قم به صورت گروهی و فردی از وی عیادت به عمل می‌آوردند. آیت‌الله گلپایگانی خود چندین بار به عیادت ایشان رفتند. پس از مدتی آیت‌الله بر اثر تلاش و کوشش ماهرانه پزشکان و توجه و سفارش حضرت آیت‌الله گلپایگانی بهبودی کامل پیدا کرد و رهسپار مازندران شد. از آنجا که منزل آیت‌الله کوهستانی از لحاظ وسایل و امکانات ویژه مناسب نبود، با نظر جمعی از پزشکان به مدت یک هفته در بیمارستان زارع شهرستان ساری به استراحت پرداخت. مردم مازندران از این که می‌دیدند، حال ایشان بهتر شده است اظهار مسرت و خوشحالی می‌کردند. اما افسوس که دیری

پایید که این خوشحالی به غمی طولانی و ماتم همیشگی مبدل شد.

در تاریخ ۲۸ ذیقعده سال ۱۳۹۱ هـ ق وضع مزاجی آیت‌الله بر اثر سرما خوردگی کاملاً به هم خورد. فرزندش که در قم به تحصیل اشتغال داشت، به کوهستان فرا خوانده شد. این بار با مراجعه به پزشک حال آن مرحوم قدری بهتر شد. ولی عیادت از وی همچنان ممنوع بود که روز پنجشنبه ۶ ربیع الاول ۱۳۹۲ هـ ق عارضه شدید شد، به نحوی که بی حال شد. این بی حالی تا ظهر روز جمعه ادامه داشت؛ به طوری که تنفس برای وی بسیار دشوار شده بود. پزشکان معالج وی مجدداً به کوهستان آمدند و به معالجه ایشان پرداختند. تا این که حالش کمی بهتر شد. حتی گاهی به سوالات کوتاه پاسخ می داد که این خود روزنه‌امیدی بود. آیت‌الله در همین حال دست یکی از علمای را گرفته چنین گفت: «آیا جز به سوی خداوند متعال راهی است» شب پنجشنبه ۱۴ ربیع الاول کسالت آیت‌الله مجدداً شدت یافت و قیافه پزشک معالج وی نشانه تشویش و نگرانی می داد، سکوت مطلق در منزل حکم فرما شد و خورشید درخشانی که هزاران نفر از پرتو روشنائی وی بهره می گرفتند، آخرین دقایق حیات خود را می گذرانند. سرانجام ساعت یک بعد از نیمه شب جمعه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۹۲ هـ ق لبان آیت‌الله آرام فرو بسته شد تا اینکه برای همیشه به لقای محبوبش شتافت و بدین ترتیب دعایش که همیشه از خداوند می خواست در شب جمعه از دنیا برود مستجاب شد. «عاش سعیدا ومات سعیداً»<sup>۱</sup> روحش شاد.

ای مرگ هزار خانه ویران کردی      در ملک جهان تو غارت جان کردی  
هر دانه قیمتی که آمد بوجود      بردی و به زیر خاک پنهان کردی<sup>۱</sup>  
مرگ زیبای آیت‌الله ما را به یاد این حدیث از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام  
می اندازد که فرمود: «اذا مات المؤمن بکف علیہ الملائکه وبقاع الارض التي كان  
يعبدالله علیها و ابواب السماء التي كان يصعد فيها باعماله و ثلم فی الاسلام ثلماً

۱. از کتاب هر کسی کار خودش باز خودش، ص ۱۶۶.

لایسدها شیء لان المؤمنین الفقها حصون الاسلام كحصن سورالمدينه لهما.»

«هنگامی که مؤمن بمیرد فرشتگان بر او گریه کنند و در اسلام رخنه‌ای می افتد که چیزی آن را نخواهد بست، زیرا مؤمنان فقیه و دانشمند، دزهای اسلام‌اند. درست نظیر دزهای اطراف شهرها.»

بنا بر وصیت آیت‌الله، حجة الاسلام هاشمی داماد معظم له، پیکر او را در همان شب غسل داد و صبیح جمعه شیخ محمد شاهرودی که از اعظم علمای شهرستان بهشهر بود بر جنازه‌اش نماز خواند. سپس بر حسب وصیت‌نامه، جنازه آن مرحوم به مشهد منتقل شد. وقتی این خبر در سراسر مازندران منتشر شد علما و روحانیان در کنار جنازه حاضر شده، سیل اشک از دیدگان جاری ساختند.

جنازه را از کوهستان تا جاده بهشهر تشییع کردند. سپس از آنجا تا بهشهر در حالی که اکثر علما پیاده و با پای برهنه بودند همراه جنازه آمدند. برای جلوگیری از ازدحام مردم که از شهرهای مختلف می آمدند جنازه را به سمت دیگر هدایت کردند و گرنه می باید جنازه ساعتها در دست مردم می ماند.

شیخ حبیب‌الله واعظی تربیتی از علمای گرگان می گوید: «۵ روز پیش از درگذشت آیت‌الله خواب دیدم که ماه در حالت بدر و بلکه بزرگتر در حدود سه کی مانده به افق غربی، یک مرتبه حرکت کرد و با سرعت به سوی شرق برگشت. ماه در این هنگام مانند اختری از خود نوری افشاند. من جلو رفتم که بینم کجا می رود. دیدم به سمت مشرق رفته و غروب کرده اما شعاع آن همچنان باقی مانده است. پس از آنکه از خواب بیدار شدم هر چه اندیشه کردم تعبیر آن به فکرم نرسید. لذا به محضر آیت‌الله حاج سیدمحمدرضای میبدی بزودی ساکن گرگان رسیدم و خواب را برای ایشان نقل کردم. وی پاسخ فرمودند: شخص بزرگی از دنیا می رود. چیزی نگذشت که خبردار شدم جنازه آیت‌الله کوهستانی را از مازندران به سوی مشهد می برند. خوابم چنانکه جناب میبدی فرمودند تعبیر شد و معلوم گردید که مراد از ماه و حرکت آن به سمت مشرق، انتقال جنازه آیت‌الله به سمت مشهد است.»

مردم شهر گرگان از جنازه تشییع باشکوهی کردند و در طول راه هم هر شهر که

خبردار می شدند برای تشییع می آمدند.

در مشهد علما و طلاب و قشرهای مختلف مردم با شکوه تمام به مشایعت پیکر آن دانای پارسا آمدند. چنانکه در کتاب گوشه‌ای از زندگی آیت‌الله کوهستانی تألیف نگارنده در سال ۱۳۵۱ ش از مراسم تشییع جنازه به تفصیل یاد کردم (به این کتاب رجوع شود). در مورد محل دفن آیت‌الله چون آن مرحوم مایل بودند لحظات آخر عمر را در کنار قبر مولای مقتیان حضرت علی علیه السلام در نجف اشرف سپری کنند از آنجایی که ارتباط ایران با عراق و بالعکس به طور کامل قطع شده بود. از رفتن به عراق مایوس شده، سفارش کرده وی را در کنار مرقده امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام دفن کنند، در غیر این صورت در همان حسینیه نزدیک منبر، جایی که همواره در آنجا می نشست به خاک سپرده شود. و برای دفن شدن در مشهد می فرمود: احساس می کنم کارم مشکل باشد، می خواهم دخیل بیندم و آن روز را خوشحال باشید که برای شما مشخص شود که من بخشیده شده‌ام.

فرزند آیت‌الله می گوید: «بعد از درگذشت پدرم از خداوند تقاضا کردم که جایگاه وی را برابر مشخص کند. روزی که جنازه‌اش را به مشهد انتقال دادیم، برای استراحت در منزل آقای سید حسن ابطحی که از علاقه‌مندان ایشان بود وارد شدیم. در ظهر آن روز آقای ابطحی اظهار داشت خوابی دیدم، خواستم اول صبح که شما وارد شدید آن را نقل کنم، اما دیدم شما بی قراری می کنید، با آن حال شما مناسب نمی دانستم اکنون خواب را نقل می کنم و آن این است که حضرت امام رضا علیه السلام را در خواب دیدم که از حرم به صحن آمده آن طرف ساعت ایستاده، عرض کردم: منتظر که هستید، فرمود: منتظر جوادم، لحظه‌ای بعد دیدم آیت‌الله کوهستانی ظاهر شد. امام وی را بغل گرفت و پرسید و به حرم اشاره کرد.<sup>۱</sup>

پیکر آیت‌الله در دارالسیاده دفن شد که داخل حرم مطهر است و در آن آیت‌الله شیخ محمد صالح مازندرانی و آیت‌الله سید هبه‌الله تقوی شیرازی و میرسید علی

۱. از شیخ محمد اسماعیل فرزند آیت‌الله کوهستانی.



نواب احتشام و آیت‌الله میرزا احمد مدرس یزدی مدفونند.

ای خراسان گل ما را تو خوش اندر بگیر که به صد شوق به پایوس رضا آمده است  
ای شمه ملک خراسان نظر لطف نما عاشق کوی شما، سوی شما آمده است<sup>۱</sup>

\*\*\*

اولیای خدا و مقریان درگاه آنقدر آبرو دارند که ائمه و حضرت پیامبر - صلوات‌الله  
علیهم اجمعین - اولین لحظه مرگ از آنان استقبال کنند. مژده روح و ریحان و جنت  
النعمیم «فَرُوخٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتِ النِّعِيمُ»<sup>۲</sup> را به آنان می دهند.  
مناسب می دانم به منظور تبیین و تیزک خواب حضرت آیه‌الله العظمی گلپایگانی  
در باره حضرت امام (ره) را در اینجا نقل کنم و آن را زینت بخش کتاب نمایم:

«در شب شنبه ۶۸/۳/۱۳ مقارن با ساعت رحلت حضرت امام بعد از این که در  
ساعت ۲۷/۳۰ مشغول استراحت می شوند. ساعتی بعد با حالت مضطرب از  
خواب بیدار شده و از خادم می خواهند که سریعاً با آیت‌الله خامنه‌ای تماس گرفته و  
حالت حضرت امام را جویا شود. ایشان در پاسخ به سؤال علت این خواب را که چند  
لحظه قبل دیده بودند به این مضمون نقل می کنند: در خواب دیدم جلسه‌ای است  
که در آن پیامبر اکرم ﷺ و همه ائمه معصومین علیهم‌السلام حضور دارند. پس از مدتی در باز  
می شود و حضرت امام خمینی وارد اتاق می شوند. همه ائمه معصومین و پیامبر به  
احترام ایشان از جا برمی خیزند و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امام خمینی (ره) را در آغوش  
گرفتند و ایشان را غرق بوسه کردند که در این حالت مضطربانه از خواب بیدار  
شدم.»<sup>۲</sup>

این خواب را از زبان یک مرجع تقلید و پارساترین مردم زمان که مورد احترام  
همه فقهای عظام و علمای اعلام بود، می شنویم. خواب را آیت‌العظمی  
گلپایگانی (ره) درباره امام خمینی دید. امامی که قد مردانگی علم کرد، دست  
استعمار و استبداد را از سر مردم کوتاه کرد، قامت زیبای اسلام را در سراسر جهان به

۲. سوره واقعه، آیه ۸۹.

۱. شعر از عبدالجواد بیژنی مازندرانی.

۲. نور علم، دوره سوم، شماره ۷، تیرماه ۱۳۶۸ش (ذی‌قعدة ۱۴۰۹ هـ.ق).

نمایش گذاشت، کلمه اسلام و توحید را بلند آوازه ساخت. او را در خواب می بینند که پیامبر ﷺ وی را در آغوش می گیرد و می بوسد. روح هر دو شاد.

### پدر آیت الله کوهستانی

عالم فاضل کامل پرهیزگار شیخ محمد مهدی کوهستانی از علمای نامی و از شاگردان میرزا حبیب الله رشتی<sup>۱</sup> بود که از مراجع تقلید و از اعظم علما محسوب می شد.

آن جناب پس از اتمام تحصیلات از نجف اشرف، با اخذ گواهی اجتهاد از استاد خود به زادگاهش بازگشت در مازندران به خدمت دینی مردم آن سامان مشغول شد. از قول آیت الله شیخ حمزه ربانی نوکندی که با وی معاصر بود، می نویسد که شیخ محمد مهدی از علمای بزرگ و شخصیت‌های علمی مازندران بود. تاریخ فوت آن مرحوم دانسته نشد. بعد از رحلت جنازه اش به مشهد انتقال داده شد و در جوار امام همام حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء مدفون گردید.

### فرزندان آیت الله کوهستانی

از مرحوم آیت الله کوهستانی چهار فرزند به یادگار ماند که تنها یکی از آنها فرزند پسر است. نام فرزندشان شیخ محمد اسماعیل متولد سال ۱۳۲۳ ش، که وی اهل فضل و تقوا و کمالات معنوی است. ایشان که سعه صدر و تواضع و پارسایی را از پدرش به ارث برده است، در کوهستان حوزه علمیه دایر کرد و خود مدبر و مدرس آن حوزه است.

بقیه فرزندان آن مرحوم دختر هستند که یکی از آنها همسر حجة الاسلام

---

۱. میرزا حبیب الله رشتی از اعیان علما حوزه نجف و از اساتید مشهور و معتقد و مدقق از شاگردان بزرگ مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود که بعد از درگذشت شیخ انصاری کرسی تدریس به وی محول شد. فقهای عظام از عرب و عجم در حلقه درس او گرد می آمدند و از سرچشمه علم و تقوی او بهره مند می شدند. از خصوصیات بارز او دائم الطهاره بودن و اهتمام در امر مستحبات بود. وی در شب پنجشنبه ۱۳۱۲/۱/۱۴ رحلت فرمود و در حجره جنب در ساعت در صحن مطهر حضرت علی (ع) مدفون گردید. (از کتاب زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۲۲۶).

والمسلمین عالم فاضل پرهیزگار حاج سیدآقا هاشمی فرزند سید محمد کوهستانی متولد ۱۳۰۴ش است. که تحصیلات خود را تا پایان سطح در حوزه علمیه کوهستان گذراند و سپس برای تکمیل آن به حوزه نجف اشرف رفت. چند سالی را از محضر آیت‌الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی که از مراجع عالی قدر آن عصر بود، بهره برد و نیز از محضر آیت‌الله العظمی حاج میرزاهاشم آملی سالها استفاده برده است. پس از وصول به مدارج عالی علمی و قضایا معنوی به ایران بازگشت و به ترویج معارف اسلامی مشغول شد. در حال حاضر از مدرسین حوزه علمیه بهشهر است و دو فرزند دلبندش در جهه حق علیه باطل به درجه شهادت نایل آمدند و دو فرزند دیگرش در سلک روحانیت و از فضل و تقوا بهره وافری دارند.

دختر دیگرش همسر شیخ محمدحسن فاضلی بیشه‌بندای هزار جریبی است. شیخ محمدحسن از طلاب حوزه علمیه کوهستانی بود که به دامادی آیت‌الله کوهستانی مفتخر شد. وی در حوزه آغوذده نیز نزد مرحوم آیت‌الله شیخ محمد علی ربانی درس خوانده است. آن مرحوم در عین این‌که از علمای بافضل بود امور زندگی خود را با کشاورزی اداره می‌کرد. در چند سال قبل، ایشان درگذشت.

دختر سوم آیت‌الله همسر حاج شیخ محمد، فرزند آیت‌الله شیخ نجفعلی استرآبادی معروف به فاضل است که از فضلا و اهل تقوا و ورع است. حوزه‌ای در شهرستان بابل دایر کرده و مدیر و مدرس آن حوزه است وی عمده تحصیلات خود را در نجف گذراند. فرزندانش در سلک روحانی هستند، یکی از آنان در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به درجه شهادت نایل آمد. حوزه علمیه‌ای که وی دایر کرده است، معروف به فیضیه مازندران است. وی مدتی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به نمایندگی از جانب مردم بابل در سنگر مجلس شورای اسلامی خدمت کرده است.



آية الله كوهستانی در بیمارستان آية الله گلپایگانی

و عیادت آية الله زاده حاج آقا سیدمهدی گلپایگانی از ایشان در سال ۱۳۹۲ هـ ق

## اساتید آیت‌الله

عالم فاضل کامل مجتهد پارسا و پرهیزگاره، آیت‌الله شیخ نجفعلی فرزند حسین نوکنندی، معروف به فاضل استرآبادی متولد ۱۳۰۵ یا ۱۳۰۸ هـ. ق از اساتید آیت‌الله کوهستانی بود.

آن جناب از نوکننده از توابع بندرگز به استرآباد در شهر گرگان رفت. مقدمات را در آنجا فراگرفت از آن پس به مشهد مشرف شد. مدتی در حدود ۷ سال در مدرسه مبارک میرزا جعفر، وصل به صحن عتیق حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از محضر اساتید استفاده کرد. به منظور نیل به مدارج عالی‌تر در سال ۱۳۳۷ هـ. ق عازم عراق شد. به علت بروز جنگ جهانی اول موقتاً در حوزه علمیه بابل مازندران ماند. حوزه شهرستان بابل روزی از حوزه‌های بارونق ایران بود که نقل کرده‌اند در آن ایام در حدود ۲۵ مجتهد بزرگ در آن شهر وجود داشت. باری جناب فاضل در محضر آیت‌الله شیخ علی علامه حایری متوفای ۱۶ شعبان سال ۱۳۳۹ هـ. ق عمومی مجتهد بزرگ شیخ محمد صالح علامه حایری مازندرانی متوفای ۱۳۹۱ هـ. ق به درس مشغول شد. پس از چندی علامه حایری به هوش و استعداد وی واقف شد، با اعطای لقب فاضل وی را مورد تفقد بیشتر خود قرار داد.

وی پس از ختم غائله جنگ جهانی اول در سال ۱۳۴۰ هـ. ق عازم عتبات شد و سالها در جوار باب مدینه علم مولای متقیان حضرت علی علیه السلام کسب فیض کرد. آن جناب باکمال جهد و تلاش از محضر آیات و مراجع عظام چون حضرت آیت‌الله

العظمی سید ابوالحسن اصفهانی و آیت الله آقا ضیاء الدین عراقی و آیت الله میرزا حسین نائینی بهره برد و به مدارج عالی اجتهاد نایل آمد. حضرات علما، اجتهاد وی را گواهی کرده در ردیف فضلاء و معارف علمای نجف قرار گرفت. چنانکه جمعی از محضرش بهره می‌برند و شاگردان لایق و برجسته‌ای تربیت نموده‌اند. آن جناب در مشهد نیز شاگردانی داشت از آن جمله آیت الله کوهستانی بود که معالم الاصول را از ایشان فرا گرفت. به همین منظور کوهستانی همواره از ایشان تجلیل به عمل می‌آوردند.

نگارنده یک بار در کوهستان شامد بودم که حضرت فاضل به دیدار آیت الله کوهستانی آمده بود و آیت الله کوهستانی توابع و فروتنی فراوانی نسبت به ایشان معمول می‌داشت. آن جناب بعد از بازگشت از نجف اشرف، ساکن شهر بابل شد و تا پایان عمر بانالاش و مجاهدتهای خالصانه در راه احیای ارزشهای اسلامی قدم برداشت و منابع بسیار پرشور و پرهیجانی را اداره می‌کرد. در انجام دادن عبادات، توانایی عجیبی داشت. اغلب اعمال مستحبی را به جای می‌آورد و گفته‌اند که هیچ‌گاه نوافل شبانه‌روزی از او ترک نشد. وی سی سال برای والدین خود نماز قضا خوانده است. به قرآن ارادت خاصی داشت و همواره مشغول قرائت قرآن بود.

نگارنده در سال ۱۳۸۹ هـ ق که از عراق سفری به ایران کردم از حسن اتفاق به ماه رمضان برخورد کرد. قبل از حلول ماه چند روزی در محضرش بودم. از نزدیک اهتمام او را به عبادت و نوافل و مستحبات مشاهده کردم و همچنین از دست‌نوشته‌ها و تقریرات درسی اساتید وی که کتاب‌های متعددی را تشکیل می‌داد مانند: الاستصحاب والقصاء والبیع، کتاب فی بحث الالفاظ والتعادل و الترخیص و کتب دیگر که همگی از تقریرات درس استادان وی چون آیت الله آقا ضیاء الدین عراقی و آیت الله ابوالحسن اصفهانی و آیت الله نائینی بود. نوشته‌های منظم و استوار که حاکی از دقت نظر و اجتهاد وی بوده است.

آن مرحوم به برونشیت مؤمن مبتلا بود و بر اثر همان عارضه در ذی‌قعدة سال ۱۳۹۱ هـ ق درگذشت و در مزار شهرستان بابل مدفون گشت.

عشق و رهنمونیت به حق تعالی است. \* \* \* ۹۳۷۱ سال تولد و ولادت

ملا محمد اشرفی فرزند محمد مهدی متوفی سال ۱۳۱۵ هـ ق از دیگر استادان آیت‌الله کوهستانی بود. وی عالم فقیه و مجتهد بزرگ و مرجع تقلید اناج، شاگرد سعیدالعلمای بارفروشی و صاحب کتاب بزرگ در فقه و فتوای معروف به شعایر الاسلام است. آن مرحوم سالها مرجعیت تامه استان مازندران و بعضی دیگر از شهرها را به عهده داشت. گروهی از مسلمین در احکام شرعیه از او تقلید می‌کردند. پدر ملا محمد اشرفی از هزار جریب از روستای کتُگاز است که بعدها به مازندران منتقل شد. میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص العلما در مراتب معنوی و اهتمام او به عبادت می‌نویسد: «از نصف شب تا صبح به تضرع و تضرع و زاری و بی‌قراری و مناجات با حضرت باری تعالی مشغول می‌شد. آن قدر بوس و سر و سینه می‌زد که صبح هر کسی او را می‌دید، می‌پنداشت که تازه از مرض‌های یافته است.»

مرحوم اشرفی بیش از چهار سال در محضر سعیدالعلما به تحصیل پرداخت، اما به لحاظ تقوا و زهد و ریاضت و صفای باطن خود به مدارج عالیه علمی رسید. در هر حال اشرفی در تقوا و پارسایی کم‌نظیر بود. مطلبی را که در کشکول خطی علامه حاج آقا بزرگ تهرانی درباره ملا محمد اشرفی دیدم، زینت بخش این کتاب می‌نمایم: «کتب بخطه میرزا غلامعلی سالک الطهرانی فخرالادب‌العالمین مرحوم میرزا مسیح صدیق الاطباء تنکابنی المتعهد الورع و هو عن الحاج میرزا حسن حکیم باشی الاشرفی انه فی زیارة المشهد اخذ خط ملا محمد اشرفی و وصله الی الروضة فی اللیلة الآخر اجابه. علامه حضرت سعیدالعلما در شرحه و حقه تا فقیه آیینیه نشو جمال پیری طلعتان طلب جاروب زن تو خانه را پس میهمان طلب»

در کتب و مکتوبات مشایخ و علمای کوهستانی \* \* \* میرزا حسن سالک شریعه مازندران استاد دیگر آیت‌الله کوهستانی، حاج آقا خضر اشرفی معروف به شریعتمدار اشرفی بود. پدرش از اعظم علمای مازندران به نام آیت‌الله شیخ اسماعیل شریعتمدار بود که در بهشهر می‌زیست. مرحوم حاج آقا خضر سالها در شهرستان بهشهر به وظایف شرعی از امور حوزه علمیه و حل و فصل امور مردم اشتغال داشت.

سرانجام در حدود سال ۱۳۳۶ هـ ق درگذشت. از آثارش کتب چندی در فقه و اصول باقی مانده که انتشار نیافته‌اند. شیخ محمد حسن معروف به شریعت‌زاده، فرزند آن جناب است که در شمار علمای فاضل بهشهر است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

از اساتید دیگر آیت‌الله کوهستانی، شیخ محمد حسن فرزند صفرعلی بارفروشی (بابل) معروف به شیخ کبیر از فقها و محققان، صاحب آثار ارزنده از آن جمله «حاشیه بر فواید الاصول» و «سراج الامة فی شرح للمعة» و «نتیجة المقال فی علم الرجال» و «حدیقة العارفين» می‌باشد.

آن مرحوم در زمره فقهای بزرگی بود که در حوزه علمیه بابل که هنوز رونق خود را حفظ کرده بود ریاست تامه روحانیان را به عهده داشت. جلسه درسش دارای اهمیت بود.

صاحب ذریعه در کتاب «مصنفی المقال» درباره وی این گونه نوشته است: «الشیخ محمد حسن بن صفرعلی البارفروشی المازندرانی هو الشیخ الجلیل الناضل الشهیر بالشیخ الکبیر محمد حسن بن صفرعلی المازندرانی المعتمّر الجلیل صاحب کتاب نتیجة المقال فی الرجال الذی کتبه فی الحائر فی سنة ۱۲۸۴ هـ ق اوان اشتغاله علی شیخه المولی محمد تقی الهروی الحائری و فوائد هذا الکتاب مأخوذة من شیخه المذكور و من تحقیقات السید حجة الاسلام اصفهانی فی مسائله الرجالیة توفی فی شوال المکرم ۱۳۳۵ هـ ق و دفن به مقبرته به بارفروش».<sup>۲</sup>

مقبره آن مرحوم در محلی معروف است مخصوص علماست. در جوار آن مقبره مسجدی است از بناهای آن مرحوم که آن را مسجدالمجدین نام نهاده‌اند. چنانکه معروف است به اشاره حضرت امام زهان علیه السلام ساخته شده و در بالای محراب آن نوشته‌اند: «قد أمر شمس الخفی ببناء هذا المسجد» یعنی خورشید پنهان به ساختن این مسجد امر فرموده‌اند. (مقبره و مسجد را از نزدیک مشاهده کرده‌ام).

۱. طبقات اعلام الشیعه، اثر صاحب ذریعه.

۲. مصنفی المقال، ج ۱، ص ۱۳۳، اثر صاحب ذریعه.



\*\*\*

از اساتید دیگر مرحوم آیت‌الله کوهستانی، آیت‌الله میرزامحمد کفایی فرزند مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی است. وی از مجتهدان بزرگ و از مدرسین حوزه مشهد بود. آن جناب به سبب عظمت علمی و معنوی و خانوادگی، سالها ریاست حوزه علمیه مشهد را به عهده داشت. رضاخان پهلوی وی را مورد کینه و غضب خود قرار داد. چون آن جناب مانع بزرگی در سر راه رضاخان در اجرای منویات استعماری وی بوده و سرانجام آن مرزبان بزرگ و مجاهد سترگ را به زندان انداخت و آنگاه مانند آیت‌الله سیدحسن مدرس به شهادت رساند. سال درگذشت وی را ۱۳۵۶ هـ ق نوشته‌اند. تاریخ درگذشت وی را ساعدی به شعر درآورده است:

سال فوتش ساعدی جست از خرد    نغز بیتی کرد انشاء آن عزیز  
 چون که آخر رفت از حزن او سرور    آیت‌الله زاده در جنت مقیم  
 ماده تاریخ را «قُلْ إِنَّهُ مُخَلَّدٌ فِي دَارِ النَّعِيمِ» دانسته‌اند.<sup>۱</sup>  
 از آثار مهمی که از وی در دسترس است همان حاشیه بر کتاب «کفایة الاصول» پدرش است.

\*\*\*

از استادان دیگر آیت‌الله کوهستانی، مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی بود، که در زمان خود از فقهای بزرگ و از مراجع تقلید بی نظیر، محقق و مدقق و فقیه و جامع فضایل و کمالات معنوی، بسیار کریم الطبع و سخنی و دارای اخلاق حمیده و مدیر لایق برای حوزه‌های علمیه بوده مجلس درس او پُراسستقبال‌ترین مجالس بود. محضرش محل تردد بزرگان دین بود. در زمان وی طلاب در رفاه و آرامش، به تحصیل می‌پرداختند. آن زعیم دینی در سال ۱۳۶۵ هـ ق در نجف درگذشت و در صحن مطهر مقبره خصوصی مدفون شد.<sup>۲</sup>

وی نیز از مشایخ اجازه آیت‌الله کوهستانی است.

۱. سوانح‌الایام، اثر مروج. ۲. ریحانه‌الادب، ج ۱، ص ۱۴۲.

\*\*\*

از دیگر اساتید آن جناب، آیت‌الله آقا ضیاء‌الله بن عراقی است. وی از علمای بزرگ فقه و اصولی و محدث و رجالی جامع معقول و منقول از مراجع تقلید جامعهٔ تشیع و از مشایخ اجازه آیت‌الله کوهستانی است که در سال ۱۳۶۹ هـ ق به جوار حق پیوست و در نجف مدفون است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

از اساتید دیگر آیت‌الله کوهستانی، می‌توان مرحوم نایینی را نام برد. آیت‌الله نایینی از فحول مجتهدین شیعه، و به سبب کثرت تحقیق و تدقیق و فصاحت بیان و حُسن خط و کتابت مشهور بوده و از شاگردان ممتاز سید محمد مدرس در عهد میرزای شیرازی است. مرحوم میرزا حسین نایینی شاگردان لایق و ممتازی به جامعه تحویل داده است که از جمله آنها حاج شیخ محمد تقی آملی و حاج شیخ محمد کوهستانی بودند. این دو بزرگوار علاوه بر قدرت علمی و ملکه اجتهاد، صاحب انفاس قدسیه و ملکات نیر بوده‌اند. برای این استاد آثار قلمی است از آن جمله کتاب تنبیه‌الامة است. این کتاب را وی در اوایل نهضت مشروطیت به فارسی نوشت. در سال ۱۳۲۷ هـ ق آخوند خراسانی، مرحوم ملا محمد کاظم و حاج شیخ عبدالله مازندرانی و بعضی از علمای دیگر بر آن کتاب مقدمه و تقریظ نوشته‌اند.

مرحوم نایینی در سال ۱۳۵۵ هـ ق در نجف درگذشت و در همان جا مدفون شد.<sup>۲</sup>

\*\*\*

استاد دیگر آیت‌الله کوهستانی، آیت‌الله حاج آقا حسین قمی فرزند سید محمود قمی طباطبایی حابری است. او نیز از اعاظم مراجع تقلید شیعه بود که در سال ۱۳۸۲ هـ ق در قم متولد شد و در تهران درس مقدماتی و سطوح را گذراند. از محضر آیت‌الله حاج میرزا محمد حسن آشتیانی و حاج شیخ فضل‌الله نوری و

۱. همان، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۶۲.

فیلسوف مشهور به جلوه و شیخ علی مدرس نوری و میرزا هاشم رشتی و میرزا علی اکبر بزدی و میرزا محمود قمی استفاده کرد و نیز در سامرا مدتی از محضر آیت‌الله مجدد شیرازی و در نجف از آیت‌الله میرزا حبیب‌الله رشتی و ملاعلی نهاوندی و آخوند خراسانی و سید محمد کاظم طباطبایی صاحب عروه بهره برد. در سال ۱۳۳۱ هـ.ق به مشهد رفت و به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۵۴ هـ.ق در اثر وقوع حوادث سیاسی و فشار و تعدی دولت به اجبار به عراق مهاجرت کرد و در کربلا ریاست حوزه علمیه را به عهده گرفت. پس از فوت آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی مرجع کل شیعیان گردید ولی مدت مرجعیت تامه ایشان کوتاه بود. در روز چهارشنبه ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۶۶ هـ.ق در بغداد به دیار باقی شتافت و جنازه‌اش به نجف اشرف منتقل شد و در مقبره شیخ الشریعه اصفهانی مدفون گردید.<sup>۱</sup>

اوپدر آیت‌الله حاج آقا حسن قمی است که هم اکنون از مراجع تقلید در مشهد ساکن است و از معمرین علمای دین است.

\*\*\*

از جمله اساتید بزرگ آن جناب آیت‌الله حاج سیدمحسن نبوی اشرفی است که در شمار علمای بزرگ استان مازندران جامع معقول و منقول بود مرحوم نبوی بعد از فراغ از تحصیلات در ایران در سال ۱۳۱۵ هـ.ق به کربلا مشرف شد. از آنجا نیز به نجف اشرف رحل اقامت افکند. سالها در محضر استادانی چون آیت‌الله سیدمحمد کاظم بزدی صاحب عروه‌التقی، و آیت‌الله ملامحمد کاظم خراسانی، صاحب کفایة‌الاصول و دیگر اساتید به تحصیل فقه و اصول پرداخت. وی از اعظام علما و از مشاهیر فضلالی حوزه نجف بود. پس از اخذ گواهی اجتهاد در حدود سال ۱۳۲۵ هـ.ق به ایران بازگشت و در شهرستان بهشهر ساکن شد و به اداره امور حوزه علمیه بهشهر و حل و فصل امور مردم پرداخت.

سپس بر اثر درگیریهایی طرفداران استبداد و مشروطه و فشاری که بر وی وارد می‌شد که قابل تحمل نبود در سال ۱۳۵۶ هـ ق به نجف بازگشت و تا پایان عمر در جوار باب مدینه علم حضرت علی علیه السلام به تدریس و تربیت شاگردان پرداخت. سرانجام آن مرحوم در روز یکشنبه ۲۷ جمادی الثانی سال ۱۳۷۳ هـ ق به لقاءالله پیوست و در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جنب مقبره مسجد خضرا مدفون شد.

یادآوری می‌کنم که آن حضرت در فقه و اصول، مرتبه بلندی داشت. چنانکه در معقول مرحوم آیت‌الله شیخ علی لیموندی، برای نقل کرد که آن جناب در فلسفه و حکمت، از استادان بزرگ آن زمان مهارتش بیشتر بود. آن جناب دارای چند فرزند است، از آن جمله عالم فاضل حاج سیدحسینعلی نبوی و عالم فاضل حاج سیدمهدی نبوی که در قم و مشهد سکونت دارند.

## اجتهاد آیت‌الله و مشایخ اجازه او

قبل از پرداختن به ذکر مشایخ اجازه آیت‌الله کوهستانی، شرحی کوتاه درباره اصل اجتهاد و شرایط و تاریخچه آن در این رساله می‌آوریم :

اجتهاد ملکه‌ای است که دارنده آن قدرت بر استنباط حکم شرعی را از قرآن و احادیث و عقل و اجماع دارد.

چنانکه فردی که دارای مدرک اجتهاد باشد، می‌تواند با کوشش و مهارت خود و با دلیلهای فوق احکام اسلامی هر مورد را استنباط کند که چنین فردی را مجتهد خوانند. مرحوم آیت‌الله کوهستانی به این درجه عالیہ رسید و از مشایخ و استادان بزرگ خود اجازه اجتهاد دریافت داشت. باید دانست وقتی مجتهدین جامع‌الشرایط اجتهاد فردی را گواهی کردند و وی را قادر بر استنباط دانستند، آن مجتهد نباید تقلید کند، بلکه تقلید بر وی حرام است و باید خود، احکام شرعی مبتلا به از ادله استنباط کند. اگر کسی قوه استنباط نداشته باشد، اجازه مشایخ و استادان درباره وی موضوعیت ندارد و مانع تقلید به دیگران نیست و اجازه برای کسی که مجتهد است و قدرت استنباط را داراست، تنها ایجاد اطمینان می‌کند. پس اجتهاد و اظهار نظر در احکام اسلامی در نظر شیعه متداول و یک اصل مسلم و عقلاتی است. مدارک موجود نشان می‌دهد که این مسأله در صدر اسلام از زبان ائمه دین علیهم‌السلام رایج شده است و اصول اجتهاد علاوه بر آن که برای تسهیل مشکلات فقهی و عبادی موضوعی است بسیار قابل ملاحظه در بالابردن سطح افکار دانشمندان دینی نیز

تأثیر به سزایی داشته است. از این رو در روایات اسلامی تأکیدات و تمهیدات فراوانی در امر اجتهاد وارد شده است.

امام پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام به یکی از باران خود - ایان بن تغلب - می فرماید: «اجلس فی مسجد المدینه و افت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی منک» یعنی «در مسجد شهر مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده که موجب خرسندی من است که شیعیای نظیر تو در بین مردم دیده می شود.»

حضرت امام صادق علیه السلام به شاگردانی که به مرتبه دانش و اجتهاد می رسیدند و قدرت فهم معانی و درک مسائل مورد نظر از بیان آن امام را داشتند امر به اجتهاد می دادند.

ذکر روایات در این زمینه خالی از فایده نیست.

محمد بن ادریس از کتاب هشام بن سالم نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «انما علينا التأمل الاصول و علیکم ان تقرعوا» یعنی «بر ماست که قاعده‌های کلی را برای شما روشن کنیم، اما استنباط فروع و تخریح مسائل جزئی به عهده خودتان است.»

در روایت دیگری از زراره و ابی بصیر هفتمین مضمون وارد شده است: «عن الباقر علیه السلام والصادق علیه السلام قالا علینا ان تلقی الیکم الاصول و علیکم ان تقرعوا»<sup>۱</sup> بنابراین باب اجتهاد بر اهل آن در قرون و اعصار باز بوده است.

کوتاه سخن این که این عطیه الهی یعنی اجتهاد را خداوند به کسانی می دهد که با خاندان وحی و رسالت ارتباط داشته باشند. موضوع اجتهاد و اجازه آن نیز که در بین زعمای دین و فقهای امامیه متداول است، نمونه همان دستورات شفاهی است که امامان علیهم السلام به شاگردان مجتهد خود می دادند و آیت الله کوهستانی از مجتهدانی بود که از جانب فقها به گواهی اجازات اجتهاد مفتخر شد که ذیالاصورت اجازات را ملاحظه می فرمایید.

---

۱. در آسمان معرفت، ص ۴۶.



شیخ الرضی العظمی

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآل الطاهرین اجمعین

و بعد فانما ینبغی انما انما فیصل علی السلام و صحاح لفظه

العلمی للمنفق الصغیر شیخ محمد کمال زیندرانی فی تاریخ اقامه الامم النبویه

من طرف عن ابن شهر آشوب فی معالم الدوله تم ترجمه و بنده الهندی فی

النظریه و حضرت علیها غیر من الاعطاء و علی هذا المعنی نظر

من الزمان حضرت زین العابدین و غیره و فی بعض النسخه

بعض اجزایها صغیر بلغ محمد مراد شیرازی اجزایه و غیره

و علی انما ینبغی انما العلم بالسنن مطبوعه من الاحکام علی المرحوم

الامام ابو سعید الاسلامی و فی بعض النسخه

انما بری و فی بعض النسخه و فی بعض النسخه

الذی علیها الامام و لکن فی بعض النسخه و فی بعض النسخه

و ادویه با او صفاتی نبوت شیخ الفیاض و کم اشهری الامام

من علوم و کتبه و الاصله الامام فی بعض النسخه و فی بعض النسخه

ان لا تنسب فی بعض النسخه الامام و فی بعض النسخه

الا حقن لیس فی بعض النسخه

الا صبرها





اجازه آیت الله عراقی به آیت الله کوهستانی

سند للعلم والجلد والجلود فان ان الله والحمد لله  
 وتمام المذبح المحمدي وتمام اللطيف اسبح للعبود والحمد  
 عوامي كآثار العلوم ومصنفات روبرو المحمدي عاصم  
 وللمسلمين وكهوه النور والراشد من السجود  
 السبح شجره الله ربنا الذي لا يسألنا في ما عملنا  
 برصه من الزمان وهو صرح في ذكره لولا العلمان  
 وهم جميعه في كنهيل العلوم اكرم الاله صاوي اليه  
 وحصار سار بالانسان وطلع عليه من امره صدار  
 وراس كآله فتمتة وتمام من الجهد في العلم والاعمال  
 الكرام طمنا الله به عاصم اسبح الله كآله  
 فيما سمعته مني الطالع ابرام وتمام من ان ترك  
 كآله سمعته في روايته ورواصم سمعته من الله  
 الله وادي من الله كآله في الله كآله



## اشعاری به مناسبت رحلت حضرت آیت‌الله کوهستانی

شعراى ما زندران اشعارى در مدح و ستیبت و سوگ آیت‌الله کوهستانی سروده‌اند که از میان آن اشعار، به ذکر سروده‌هایی چند می‌پردازیم. باشد که خواندن این اشعار ما را به زوایای دیگری از ابعاد روح بزرگ این شخصیت برجسته و ارجمند روحانی آشنا کند.

بسه دل مرد خدايی برسید  
در کمالات و ادب شمع امید  
مادر دهر چو هیچ ندید  
سز حق در ید او همچو کلید  
روح بر کابلد مرده دمید  
خوشتر از شکر و بهتر ز نیب  
دیدها از نگهش بود سبید  
دیگران انجم و او چون خورشید  
واجب مجدد و هنرهای مفید  
کان احسان و کرامات سعید  
ببانی و نساشر افکار جدید  
عاری از حرص و ربا و تمهید  
مرجع حکم خداوند مجید  
مرغ جانش سوی فردوس پرید  
هر که بشنید زین جامه درید  
هست پیوسته به دوران جاوید  
گویی از رحمت یاران رنجید  
او شد آزاد و ز محنت برهید  
دیر یسا زود بساید کوچید  
کیست زین مرحله‌ها سر پیچید

دیدم از ترکش دنیا تیری  
مرد وارسته و دنیا دیده  
زاهد پاکدل و پاک نظر  
نور یزدان ز جیش ساطع  
نفس گرم و دم عیسی او  
سخنی داشت مذاق جان را  
اختری بود در این کهنه سرا  
محلش ساده و بی‌پیرایه  
بود استاد همه استادان  
مخزن حکمت و عرفان و ادب  
عادل و مستقی و روشن بین  
بری از شهرت و از متصب و مال  
گوشه عزلت او ملجأ خلق  
آه و صد حیف که این رهبر دین  
من چه گویم که چه بر خلق گذشت  
گرچه رفت از نظر ظاهر ما  
رفت در جنت و در خلد برین  
ما اگر دل به ضم و دیده ترمیم  
ما همه از پی او رهسپریم  
جان جانان همه تسلیم کنیم

رفت اگر عالم رؤیائی ما مرگ محبوب عذابی است شدید  
رفت اگر حضرت کوهستانی مثل او نیست به گیتی ثانی<sup>۱</sup>  
و نیز اشعار ذیل:

ای که در زهد و ورع ثانی سلمان بودی در ره صدق و صفا بودی دوران بودی  
حافظ دین نبی، حامی قرآن بودی بنده خاص خدا، مقهر ایران بودی  
حیف و صد حیف که مأوای تو کوهستان بود یوسف دهر چرا جای تو در زندان بود  
داشتی زندگی ساده ایبا پاک ضمیر عاشق کوی تو هر کس چه گدا و چه امیر  
خانه‌ات بود گلی کهنه بساطش دو حصیر ولی اندر نظرت بود به از کاخ و سریر  
می‌زند طعمه به کاخ فلک آن خانه تو خلد بالذ به چنین محفل و کاشانه تو  
تسک لذات همه نعمت دنیا کردی شده‌ای گوشه‌نشین جای به دلها کردی  
آری آری به دل پیر و جوان جا کردی در ره بندگی حقی چه تقلا کردی  
همه دانستند که ای رهبر کوهستانی شده‌ای تاج سر جامعه روحانی  
در کاشانه تو روز و شبان بگشاده مسیهمانان تو بودند دل از کف داده  
تا قدم بر سر خوران کمرمت بنهاده که بگیرند تبرک ز غذای ساده  
هر چه گویند چه بودی تو به از آن بودی حافظ شرع در این خطه و سامان بودی  
روح بخش علما، مشعل تابان بودی تاج زینبده به فرق طبرستان بودی  
ای دریغا که شدت ای مه دین وقت افول کرده‌ای با دل و جان دعوت معبود قبول  
گویا خسته از این غمکده دنیا شده‌ای سرد و دلگیر از این وضع غم‌افزا شده‌ای  
زین جهت با دل خوش طالب عقبا شده‌ای آرمیده به سوی جنت اعلا شده‌ای  
میغ روح تو به صد شوق سوری خلدبرین تن پاکت به خراسان رضا خیمه کشید  
ای که در کوی رضا منزل و مأوا کردی راستی خوابگه خوب تو پیدا کردی  
خوش به حالت به جوار حرمش جا کردی ولی از رحلت خود خورن به دل ما کردی  
طبرستان شده بی نور رخت تار امروز شورشی گشت به هر شهر پدیدار امروز

۱. سراینده: اساعیل معنائی.

شهر بابل شده از داغ تو ماتم خانه  
بعد تو گشت کهستان تو چون ویرانه  
ناله و آه بسلند است ز هر کساخانه  
جمله سوزند ز دوری تو چون پروانه  
شاهی و ساری و گرگان همه نالند به هم  
شادی مردم بهشهر به غمت شد مدغم  
تو چه کردی که چنین بهر تو غوغا دارند  
نام نیکوی تو هر جا به زبانها دارند  
بزم جانسوز صرا بسوز تو برپا دارند  
مجلس فاتحه و سوگ به هر جا دارند  
روح تو تا به ابد شاد آیا مضح دین  
خوش به زی در حرم قدس آیا خلد مکن  
دوستان باز مرا کرب و بلا یاد آمد  
یاد آن وقعه و خونریزی و بیداد آمد  
یادم از بی کسی حضرت سجاد آمد  
بنایل طبع من از غمّه به فریاد آمد  
از من زار می پرسید که حالت چون است  
دل ز داغ غم خوین بدان پر خون است  
گوش جان می شنود ناله طفلان حسین  
دیدۀ دل نگرد حال پریشان حسین  
بدن بی سر هفتاد و دو تن غرقه به خون  
مانده بی غسل و کفن مدتی اندر هامون  
بسایب انت و اُمّی شهه بی غسل و کفن  
تو چه دیدی که جدا گشته ای از شهر و وطن  
خون چکد از غم و از دیده این چرخ کهن  
خاک غم بر سرم ای حجت صد پاره بدن  
دفعن آن پیکر پاک و همه اجساد کند  
کس نبوده است در آن دشت که امداد کند  
بارالها به حق خون جوانان حسین  
بیهوشان اطفاک و پیمان حسین  
به جورانمردی و جانبازی یاران حسین  
به عیالات دل افسرده و نالان حسین  
روح این آیت حق افسر دین شاد نما  
علما را همه جا یاری و امداد نما<sup>۱</sup>

# عشق و علاقه نگارنده به آیت‌الله کوهستانی

## و حوزه علمی کوهستان

در این رساله درباره عشق و علاقه به معنویت گفتاری می آید که بعضی از نکات آن قابل ملاحظه است:

در حدود ۱۳ سالم بود و تمایل زیادی به تحصیل علوم دینی پیدا کرده بودم. در آن زمان تنها نام حوزه علمی جدید التأسیس، حوزه علمی آیت‌الله کوهستانی بر سر زبانها بود. از آنجایی که پدر بزرگوار و مادر مهربانم از اهل دیانت و تقوا و علاقه‌مند به ائمه اطهار علیهم‌السلام بودند و نیز چند تن از علمای اقطیا از بستگان نزدیک والدین بودند و با تردد آنها در منزل ما آهنگ دروس حوزوی روز به روز برایم بیشتر می شد. و مادرم از زنانی بود که فوق‌العاده به قرآن و ادعیه و مراثی اهل بیت اطهار علیهم‌السلام علاقه نشان می داد، چنانکه بخشی از قرآن و مفاتیح‌الجنان را حفظ بود، در منزل مکتب قرآن داشت که عده زیادی از نوجوانان نزد وی قرآن می آموختند. مادرم بسیار آرزو داشت که بنده در زمره اهل علم درآیم. در آن زمان نام آیت‌الله حاج شیخ محمد کوهستانی و عموی مادرم مرحوم آیت‌الله شیخ محمدعلی ریائی در همه جای هزارجریب و بخش اعظمی از مازندران و گرگان چون نگین درخشان می درخشید. مخصوصاً آیت‌الله کوهستانی که در آن زمان تازه طلوع کرده بود، بسیار عزیز و گرانقدر بود. از آنجایی که روسیه سراسر استان شمال را در قبضه اقتدار خود

درآورده بود، بر دین و پیروان دین صدمات فراوانی وارد شده بود، طلوع یک روحانی مقتدر در مقابل ویرانیهای سلاخان روسی و بی دینان بسیار امیدوارکننده بود.

قابل ذکر است که استعمارگران، سرزمین اسلام را بعد از جنگ دوم جهانی میان خود تقسیم کردند و استان دلاگشا و زرخیز مازندران سهم روسیه شد. آنها بدون هیچ مانعی ذخایر مادی و ارزشهای معنوی ما را به یغما می بردند و بسیاری از جوانان را با شیوة استعماری و نیرنگ، مجذوب خود ساخته بودند و با دروغ، کشور نکبت بار و فقیر خود را بهشت برین جلوه می دادند. از این جهت مردم متدین و علاقه مند به دین و مذهب جملمگی دلنگ و از غارتهای دشمن بسیار نگران شده بودند.

روزی که خبر تأسیس حوزه علمیة کوهستانی و استقبال پر شور جوانان به اطلاع مردم رسید، از این اقدام شجاعانه آیت الله کوهستانی بسیار خوشحال شدند و همه مردم آن اقدام را امیدبخش و نوید پیروزی می دانستند. به همین سبب بود که نام آیت الله کوهستانی بر سر زبانها افتاده و در اکثر مجالس از محاسن و ویژگیهای روحی و اخلاقی وی بحث می شد.

نویسنده که در آن زمان از خواندن قرآن و فارسی فارغ شده بودم، بر اساس فطرت و فرهنگ خانوادگی، هر جا که نام آیت الله کوهستانی برده می شد با حساسیت کامل آن را تعقیب می کردم و هر کسی که از کوهستانی و حوزه اش مطالبی می گفت برایم جاذبه داشت. و به تدریج این شیفتگی به قدری در وجودم قوت گرفت که در هیچ لحظه ای میل نداشتم به غیر از حوزه علمیة کوهستان و آیت الله چیزی بشنوم، تا ششی را از کثرت تفکر درباره آن به بی خوابی افتادم که به هیچ وجه خیالم آرام نمی گرفت. شاعر خوب گفته است:

خواب را با دیده عاشق چکار چشم او چون شمع باشد اشکیار

چشمهای عاشقان را خواب نیست یک نفس آن چشمها بی آب نیست<sup>۱</sup>  
 برای چاره جویری، پسر دایی خود را که او نیز شیفتهٔ حوزهٔ علمیه بود، خواستم که  
 به منزل ما بیاید. گفتم:

بیا سوره دلال با هم بنالیم که قدر سوره دل، دل سوره داند<sup>۲</sup>  
 شیخ به منزل ما آمد و با هم راز گفتیم و از حوزه و آیت‌الله یاد کردیم. گفتم: برادر  
 هیچ می‌دانی علاج این درد چیست؟ گفتم: اگر تو می‌دانی بگو. گفتم: هم‌اکنون بار  
 سفر را بریندیم به سوی معشوق برویم. چنانکه شاعر گوید:

در این ساعت خرد گوید که برخیز براق خود در این میدان برانگیز<sup>۳</sup>  
 شیخ گفت: مگر نمی‌دانی که راه بسیار طولانی است و ما بیش از شصت کیلومتر  
 راه باید پیاده برویم. به علاوه به همراهمان نه زادی است و نه توشه‌ای که بی آن از  
 نظر عقل سفر روا نیست. مگر نمی‌دانی در حوزه‌ها باید مستقل زیست، در آنجا هم  
 مانند منزل فرش و روانداز و خوراک نیاز است. بهتر است کار سنجیده شود و  
 اسباب سفر را فراهم سازیم. آن‌گاه عزم را جزم کنیم. گفتم: تصدیق دارم که تو از نظر  
 سن و سال از بنده بزرگتری و سخن به حق راندی که عقل هم چنین می‌گوید، اما چه  
 کنم که علاقه‌ام شدید است و از عشق آن می‌سوزم. اکنون زمان اختیار در دست  
 عشق است که عقل ناچار است از آن پیروی کند و عشق هم امر اختیاری نیست و  
 عشاق را نباید گناهکار دانست. هر چند که شاعر گوید:

عشق گناهی بود که در صف محشر متفعل است هر که این گناه ندارد<sup>۴</sup>  
 و شما هم این قدر بیم به خود راه مده چون قصد ما الهی است، امید است لطف  
 حضرت دادار با رفع موانع و گیرودار ما را به مقصد اسلامی برساند. اگر حضرتش  
 بخواهد همه چیز به کام خواهد شد.

فیض روح‌القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد<sup>۵</sup>  
 از عقل دم‌مزن که از او کاری ساخته نیست و دست مدد به دامن عشق زن، هر

۳. معنویات. ۳

۲. باطاهر همدانی.

۵. حافظ.

۱. از تفسیر روح‌البیان.

۴. از دفتر یادداشت.

دم بگو:

مرجا ای عشق خوش سودای ما      ای طیب جمله صلت‌های ما<sup>۱</sup>  
اگر به فرمان عقل برویم، از همه چیز می‌مانیم.

عقل در کوی عشق نابینا است      عاقلی کار برعلی سینا است<sup>۲</sup>  
دیگر صبر روا نباشد، خیلی بی‌تابم، هر چند راهی که در پیش رو است خیلی دشوار است و باریک و ناهموار و تاریک.  
شاعر می‌گوید:

شب تار و بیابان پرورک بی      در این ره روشنایی کمترک بی  
که می‌باید تنها همین امشب بیش از ۲۵ کیلومتر راه را پیاده از میان صخره‌های سخت و از لابه‌لای جنگل انبوه بگذریم. اما سهل است که با استعانت از حضرت آفریدگار متعال و از برتو اختران فروزان و عشق نهفته در جان و با مدد از ارواح قدسی و اشباح انسی راه را به سوی مقصد نهایی بدون خطر و دشواری هموار می‌سازیم.

گرچه راهیست پر از نیم ز ما تا بر دوست      رفتن آسان بود از واقف منزل باشی<sup>۳</sup>  
شیخ در حالی که از عشق می‌سوخت، هر بار می‌گفت: راه خیلی مخوف است و در حدود سه فرسنگ تماماً جنگل انبوه است که شبها ظلمات است، ممکن است راه را به خطا رویم. گفتم: خدا یار ماست؛ در کار خیر شتاب باید داشت. بهتر است هم اکنون که همه اولیای ما به خوابند، راه سفر بربندیم که درنگ جایز نیست.  
عاشقی را جگری می‌باید      احتماک خطری می‌باید  
ناز پرورده کجا عشق کجا      عشق را شور و شری می‌باید<sup>۴</sup>  
گفت: پس دست به استخاره زنیم. اگر روا باشد به راه می‌افتیم. گفتیم: در کار خیر استخاره نیاز نیست.

۱. از دفتر یادداشت.

۲. سنایی غزنوی از تاریخ فلاسفه، ص ۱۶۶.

۳. حافظ.

۴. فیض کاشانی.



آن دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست<sup>۱</sup>

القصه، هنوز آرای بلبلان خوش الحان و نغمه‌های دلنواز مؤذن و سحرخوان بلند نشده بود که کوله‌بار خود را به پشت انداختیم تا حرکت کنیم که صدای خواهرم به گوشم آمد؛ زیرا که از بی احتیاطی در هنگام مذاکره صدایمان به گوش خواهرم رسید. گفت: به کجا می‌روید. با آرامی و ملاحظت گفتم: قصد هجرت به کوهستان را داریم. تا شنید خواست مانند هر عاقلی نهیب زند. متوسل به عاطفه شدم، دست برداشت، شفقت نمود. رفت چند عدد نان برای ما آورد. او دعا کرد که در راه به سلامت باشید. گفتم: خواهرم اکنون وقت وداع و سپردن راز است، خویشتن دار باش، راز را در سینه‌ات پنهان کن و تا هنگام ظهر به پدر و مادر نگو تا خود را از دسترس دور کنیم و از گردنه صعب‌العبور بگذریم. او مهرش به حرکت درآمد، عقده‌اش از سینه به گلویش رسیده بود. ما به راه افتادیم. اکنون که آن راز را تحریر می‌کنم. در شگفتم که عشق آن شب چه قهرمانی و چه دلی قوی و پرتوانی از ما ساخته بود. با آن که اطلاع داشتیم که جنگل جایگاه حیوانات درنده است و هیچ وسیله دفاعی به همراه نداشتیم و آن شب را تا در بیرون از جنگل بودیم، ماه جمال خود را ظاهر می‌کرد؛ به همه جا پرتوافشانی می‌کرد، اما وقتی که وارد جنگل شدیم همه جا تاریک بود. باین وصف نه احساس خطری بود. نه صخره‌های سخت، راه را دشوار می‌ساخت. همچنان در سکوت کامل جنگل را هموار می‌دیدیم، گویی به آسمان پرواز می‌کردیم.

دل عاشق بسود گسرگ گرسنه که گرگ از هی می چویان نترسد  
گرچه راهیست بر از بیم ز ما تا بر دوست رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی<sup>۲</sup>  
به هر حال هنوز عطر دل‌انگیز صبح به مشام می‌رسید. خود را به شهر بندرگز رسانیدیم به منزل پسرخاله‌ام محمد ربانی پدر شهید مهندس مسعود ربانی وارد

شدیم. بعد از صرف چای و صبحانه قدری استراحت کردیم و علت سفر را با پسرخاله در میان نهادیم و این خامی ما دو نفر بود که این اشتباه را مرتکب شدیم و می‌باید راز را از محرم و نامحرم مکتوم می‌داشتیم تا خود را به مقصد برسانیم. به دوست گریچه عزیز است راز دل مگشا که دوست نیز بگوید به دوستان عزیز<sup>۱</sup> عقل که تا این لحظه خود را محکوم عشق می‌دانست، یکباره سربرآورد طرح سوالی را در اندیشه ما ایجاد کرد. به این صورت اگر در ادامه سفر به سوی شهر عشق مانند شب گذشته به پیش رویم، ممکن است از پای درآیم و رنجور شویم و اگر با وسیله نقلیه برویم با چند درهم ناچیز جای گرم نیست. پس بهتر است گشتی زنیم و از اهل خبره و آگاه عرض و طول راه را از اینجا تا کوhestان به دست آریم. به همین منظور به ایستگاه راه آهن رفتیم، در همان لحظه قامت هیولای قطار سر رسید. چون تو ظهور بود به تماشا پیش نشستیم، و راندازش کردیم. با نجوا به هم گفتیم چه بهتر با همین مرکب به شهر عشق رویم. چه ممکن است با یهنا و جای وسیعی که برای مسافرت در خود دارد تقاضای کرایه هم نکنند و با لاقال به اندکی قناعت نمایند. در همین حال پسرخاله ام محمد ربانی، پدر شهید مهندس مسعود ربانی، سر رسید و اظهار داشت مأمور شهر ربانی دنبال شماست؛ بهتر است از معرکه دور شوید. در بین راه گفتیم تو آدم شوخی هستی، این بار هم احتمالاً شوخی می‌کنی؛ چون راه و کار ما با شهر ربانی ارتباطی ندارد. با تبسم معنی داری گفت: جدی می‌گویم. در این گفتگو بودیم که به منزل ایشان رسیدیم، دیدم پدر پیرم در انتظار فرزند فراری خود نشسته است. تا چشم وی به ما افتاد گویی که ما ماهاهمد یگر راننده یه ایم. با گرمی و ملاحظت همراه با لبخند مهرآمیز مرا در آغوش کشید.

پس از احوال بررسی فرمود: این همه رنج و عبور از جنگل پر از بیم و خطر آن هم در نیمه شب چرا؟ اگر منظورتان تحصیل علم بود، نزد آیت الله ربانی و آیت الله انتصاری و دیگران می‌توانستید بخوانید تا سستی از شما بگذرد که توانایی بار محنت

۱. از معقولات.

غربت و دوری نزدیکان را بر خود همواره ساخته، با خاطر آسوده در حوزه‌های دور از پدر و مادر درس بخوانید. سپس اندکی پند و اندرز داد و دلجویی فرمود. اظهار داشتند خود را برای بازگشت به محل آماده کنید که مادر، بلکه تمام قبیله بی‌تابی می‌کنند و همه در انتظار شما هستند. هر دو سر را به زیر انداخته، غرق در اندیشه شدید به خانه عقل و عشق و شرع سری زدیم که شاید گره‌گشا باشند، اما مشاهده شد که جدالی سخت بین عقل و عشق و شرع افتاد.

عقل که ساعتها منزوی و محکوم عشق بود، گفت:

عشق کالای نفیسی است به بازارجهان ما زعشق آتش سوزنده به کالازده‌ایم<sup>۱</sup>  
مگر شما سلاخان و آدم‌کشان روس را ندیده‌اید که سراسر منطقه شمال را در  
قبضه اقتدار خود گرفته‌اند و همه چیز را از آن خود می‌دانند و هر روز ثروت‌های مادی  
سرمین ایران و ایمان و عقاید معنوی ما را هم به یغما می‌برند، وانگهی با این کیسه<sup>۲</sup>  
خالی و کمی سن و سال و دنیای پر از آشوب و خطر ملحدین با چه اطمینانی شما را  
به خاطر عشقتان رها کنند؟ پس بهتر است به همراه پدر به خانه روید و مادر را از  
نگرانی درآرید.

بگذرید از عشق و از فرمان عشق تا نسوزد فتنه‌اش دامان عشق<sup>۲</sup>

عشق سر بر کشید و گفت:

دگر ز عقل حکایت به عاشقان منویس که حکم عقل به دیوان عشق مضی نیست<sup>۳</sup>  
تو ای جوان از عقل فرمان مگیر. چرا که او با نغمه‌های دلتفریب، آینده زیبا و  
درخشان تو را به هدر می‌دهد. عقل و پابندی که به همراه دارد نشان دهنده همین  
معنی است تو می‌توانی با نیروی عشق راه طولانی و دشوار را طی کنی. عاشق که از  
چیزی نمی‌ترسد.

هر آنکس عاشق است از جان نترسد عاشق از کسند و زندان نترسد  
دل عاشق بود گدگ گرسنه که گرگ از هی می چویان نترسد<sup>۴</sup>

۳. گلشن جلوه از سعدی، ص ۵۶.

۲. شعر از نگارنده.

۱. از گلشن جلوه، ص ۵۵.

۴. با یا طاهر.

شما به مقصد و به شهر عشق نزد یک شده‌اید، هوشیار باشید که به بند و صفال عقل نیفتید.

هر که بُد شیفتهٔ عقل و خرد سود نکرد مستعم ز تو آن بود که لایعقل بود  
بردم از عالم عشاق بسی نامه به عقل چه کم عقل در این مسئله پا در گل بود<sup>۱</sup>  
شما هم اکنون با توجه به توانی که دارید به فرار ادامه دهید تا فردا به شهر  
عاشقان و حوزهٔ علمیه کوهستان خواهید رسید. در آنجا با لطف مدبر حوزه و  
پدریانی طلاب آن حوزه خیلی زود از رنج سفر درمی‌آیند. شیخ به فریاد آمد و نهنیی  
زد و گفت: مگر غرض از رفتن به حوزه برای تحصیل علم در جهت پاسداری بهتر از  
ارزشهای دینی و حقوقی نیست؟ اگر گویی چنین است پس چرا در گام اول حق پدر  
را ندیده می‌گیرید و حرمتش را پاس نمی‌دارید. با این منطق خود را تسلیم فرمان  
مطالع پدر ساختم و عزم بر بازگشت نمودیم.

در هر حال سوار بر اسب راهوار همیشه آشنای خود شدم، با سرعت از میان  
چمنزارهای دشت مازندران و اندکی بعد از میان درختان سر به فلک کشیده انبوه  
البرز به راه افتادیم. وجود آن همه مناظر روحبخش و زیبا و چاه‌چاه بلبلان  
خوش‌الحنان، همراه با بند و اندرز پدر مهربان به سبب مهجوم طرفان ضم ناکامی  
گویی از هیچ‌گذر نگرده و در چشم‌اندازم چیزی قرار نگرفته بود.

سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد  
و راه به علت پیچ و خمهای دشوار و صخره‌های سخت و ناهموار خیلی مشور و  
خسته‌کننده به نظر آمد. در حالی که همین راه شب گذشته که عازم شهر عشق  
بودیم هموار و آسان می‌نمود. با وجود تاریکی دل جنگل و احتمال حیوانات  
وحشی و درندگان و فراز و نشیب میان کوه‌ها و صخره‌ها که تا مرز بیش از بیست و  
پنج کیلومتر بود همچنان سبکبال مانند قهرمان شیر و شکار چنان می‌رفتیم که گویی  
برگردهٔ ماه سواریم.

۱. گلشن جلوه از سعدی، ص ۶۷.

الا یا ایها الساقی ادکأناً وناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاده مشکله<sup>۱</sup> دیگر آفتاب مهربان روی خود را پنهان ساخت. چهره عبوس شب نمایان گردید با شتاب می رفتیم. سرانجام مقداری از شب گذشته بود که به منزل رسیدیم. امان از مهر و علاقه مادر که جز خود را قربانی نکرد، باید بگویم که اگر همه درختان قلم شوند، نمی توانند قلب مالامال از مهر و عطوفت مادر را ترسیم کنند. او آن شب را چه کرد! چگونه مرا در آغوش کشید. مهر خود را چگونه به فرزندش نشان داد؟ بگذریم. او وقتی مرا دید که چهره‌ای افسرده دارم گمان می برد که از خستگی راه است، اما واقعاً داشکسته و ناکام بودم و خواستم ظاهر نکنم.

در اندرون من خسته دل ندانم چیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست<sup>۲</sup> مادام پس از پذیرایی گرم برای رفع خستگی به ما فرمان داد که بخوابید. اطاعت شد، اما قوه خیال سرکش رهوار است در یک لحظه به هر جا سر می زند، با خود می گفتم که آیا این ناکامی همیشگی است یا خدای کارساز اسباب می سازد.

دل شکسته حافظ به خاک خواهد رفت چو لاله داغ هوایی که بر جگر دارد واعظ دلسوز همیشه همراه به نام وجدان یا به تعبیر موریس مترلینگ همواره مرا نوید پیروزی می داد و می گفت:

زکار بسته میدیش دل شکسته مدار که آب چشمه حیوان درون تاریکی است<sup>۳</sup>

الالاتحزین اخوالبلیه فللرحمن الطساف خسیه<sup>۴</sup>  
این واعظ گرامی یادآوری می کرد که تو نباید در این راه که راه مقدس و الهی است با برخورد به یک مانع از پای درآیی. استوار و ثابت قدم باش که خدا یاریت خواهد کرد.

دلا در عاشقی ثابت قدم باش که در این ره نباشد کاری اجر<sup>۵</sup>

تو هنوز به اهمیت مقصود خود چنان که باید واقف نشدی، وگرنه این گونه حالت

۱. حافظ. ۲. همان.

۳. گلستان سعدی.

۴. کتاب راز بزرگ از موریس مترلینگ.  
۵. همان.

پاس به خود نمی‌گرفتی. پس به مفاد این شعر وقت کن.

هر که را در طلب علم و ادب ریخ رسید عاقبت پای مرادش به سر گنج رسید  
در هر حال از آنجایی که عقل تحت تأثیر و سیطرهٔ عشق قرار گرفت، گفتار و اعظ  
سودی چندان نبخشید و خاطر م همچنان مکدر بود که گویی کوهی از غم بر صفحهٔ  
دلم تشسته است. به هر کاری که دست می‌زدم، اندیشه مدرسه و آیت‌الله  
کوهستانی خود را ظاهر می‌کرد. ناچار به در خانهٔ سب‌ساز و حضرت خالق بی‌انبار  
پناه بردم و مفاد این شعر را زمزمه می‌کردم:

بیه و الله بیه به الله به خالله بیه حق آیه نصر من الله  
که مو از دامت دست بر ندیرم اگر گشته شوم الحکم لله<sup>۱</sup>

می‌گفتم پاراها دیگر جایی را نمی‌شناسم و از کوی مهرت به جای دیگر نخواهم  
رفت. اگر فرمایی که صبر پیشه سازم در صورتی که قامت و مدت صبر خیلی بلند  
نباشد به دیده منت دارم. چون یقین دارم که وعده‌ات حق و قولت صدق است. از  
اتفاق بندگانت گویند صبر کن.

حضرت حافظ شاعر شیرین سخن نیز گوید، صبر کن.  
صبر کن حافظ به سختی روز و شب صاقبت روزی بسایی کام را<sup>۲</sup>  
بنابراین روا باشد که صبر را پیشه سازم و از روزنه دل هر آن منتظر نزول نردبان  
قرج و صعود باشم. بالاخره در این مدت مادرم بسیار تلاش کرد که واقعه را فراموش  
کنم و در همین روستا نزد عالم بزرگ نزد عمویش آیت‌الله شیخ محمدعلی ربانی  
درس را شروع کنم تا پس از گذراندن سن و سال و اطلاع از راه و رسم حوزه مرا به  
حوزه بفرستند. با این وعده قانع شدم و از فردای صبح که قدری از کدورت درآمدم،  
به محضر آیت‌الله شیخ محمدعلی ربانی رسیدم، او که از واقعه و جریان علاقه‌ام به  
حوزهٔ کوهستان خبر داشت، وقتی اعلام داشتم برای اشتغال به تحصیل، خدمت  
رسیدم، اظهار مسرت کرد و تشویق فرمود.

۱. تازیانه سلوک از باباطاهر. ۲. حافظ شیرازی.

آیت‌الله به گرمی مرا پذیرفت و تشویق فرمود. آنگاه روز چهارشنبه را به دستورش کتاب نصاب الصبیان را به حضورش بردم. از روی آن به من درس داد. آن جناب با آنکه از علمای معمر و از بزرگان علمای مورد توجه علما و فضلا بود و به محضرش زیاد تردد داشتند، مع ذلک از تدریس طلاب مبتدی ابایی نداشت. انفاست قدسیه‌اش برابم تأثیر زیادی داشت. کتاب نصاب را تا نزدیک چند درس مانده به پایان حفظ کردم. شیوه درس ایشان این گونه بود که هر روز قبل از درس باید درس روز گذشته را از حفظ بخوانم و همین امر موجب جدی‌گرفتن مسأله حفظ درس بود که باعث پیشرفت شد و با شوق و آفری که به درس داشتیم، نصاب را زودتر از زمانی که منظور بود به پایان بردم. آن‌گاه «جامع المقدمات» را نزدش خواندم. در هیچ جای از حوزه‌های علوم در ادبیات عرب مانندش را در مهارت و حضور ذهن ندیده‌ام. پس از ختم جامع المقدمات سیوطی را در نزد او آموختم تا روز چهارشنبه پس از ختم درس برای ما چند نفری که در محضرش بودیم موعظه فرمودند. گویی که دزرها تعطیل شده، طلاب باید نصیحت شوند در حالی که زمستان بود و بهانه‌ای برای تعطیلی درسها وجود نداشت؛ گویا آن جناب از سرورش غیبی اطلاع یافته بود و ما و هیچ یک از طلاب توجه به مفهوم آن حرکت نداشتیم. از طرفی مانند کسی که زیاد دل‌وپس فرزندش است که در سفر بود، هر چند دقیقه از خیلی‌ها سؤال نمی‌کرد که از مسافرت آمد یا نیامد؟ متأسفانه حاج حسین هنوز از سفر نیامده بود که در بین راه تشییع جنازه رسیده بود.

فلک ریخت اوراق علمش به هم کشیدند بر لوح فضلش قلم





**بخش سوم**

---

**زندگینامه**

**آیت الله**

**شیخ محمد علی ربانی**



آية الله شيخ محمد علي ريانى  
رحمة الله عليه



زاهد وارسته حجة الاسلام والمسلمين  
شيخ حسن ريانى فرزند آية الله ريانى